فهرست مطالب

[جنگ و جهاد در نهج البلاغه 4](#_Toc460927459)

[مقدمه 6](#_Toc460927460)

[جهاد در اسلام 11](#_Toc460927461)

[فلسفه جهاد 13](#_Toc460927462)

[جهاد رمز عزت اسلام 16](#_Toc460927463)

[جهاد وسيله تقرب به خدا 18](#_Toc460927464)

[مقام مجاهد 20](#_Toc460927465)

[اذن جنگ 24](#_Toc460927466)

[ارتش و سپاه 31](#_Toc460927467)

[هدف جنگ 33](#_Toc460927468)

[بررسى ثمرات جنگ 38](#_Toc460927469)

[رهبر در جنگ 40](#_Toc460927470)

[رسالت مردم در جنگ 45](#_Toc460927471)

[اراده آهنين 47](#_Toc460927472)

[انتخاب افراد رزمى 50](#_Toc460927473)

[انگيزه لشكريان حق و باطل 52](#_Toc460927474)

[ملاك انتخاب فرمانده 55](#_Toc460927475)

[مشورت با فرماندهان 58](#_Toc460927476)

[اطاعت از فرمانده 61](#_Toc460927477)

[پيامد نافرمانى از فرمانده 64](#_Toc460927478)

[حفظ اسرار نظامى 71](#_Toc460927479)

[روحيه شهادت طلبى 75](#_Toc460927480)

[مشخصات افراد ترسو 81](#_Toc460927481)

[ضرورت وحدت 87](#_Toc460927482)

[ملاك وحدت 91](#_Toc460927483)

[دشمن مشترك: 92](#_Toc460927484)

[خطر مشترك: 92](#_Toc460927485)

[عوامل اختلاف: 93](#_Toc460927486)

[جنگ راه رسيدن به هوى و هوس نباشد 95](#_Toc460927487)

[اتمام حجت بر دشمن 97](#_Toc460927488)

[تضعيف روانى دشمن 102](#_Toc460927489)

[اهميت دادن به وسايل جنگى 107](#_Toc460927490)

[نقش اطلاعات در جنگ 109](#_Toc460927491)

[انتخاب موضع جنگ 116](#_Toc460927492)

[گروه بندى زمان حمله 118](#_Toc460927493)

[انتخاب زمان آغاز جنگ 120](#_Toc460927494)

[اذن كشتن دشمن 122](#_Toc460927495)

[آزمايش اسلحه قبل از نبرد 125](#_Toc460927496)

[رعايت تاكتيك هاى جنگى 127](#_Toc460927497)

[حمله به قلب دشمن 131](#_Toc460927498)

[ابتكار جنگ 133](#_Toc460927499)

[تحرك در جنگ 136](#_Toc460927500)

[تشويق فرماندهان و سربازان 140](#_Toc460927501)

[همكارى در جبهه ها 144](#_Toc460927502)

[نيروى ذخيره و پشتيبان 148](#_Toc460927503)

[رعايت كيفيت نيرو، نه كميت 150](#_Toc460927504)

[عقب نشينى تاكتيكى 153](#_Toc460927505)

[گاهى شكست و گاهى پيروزى 155](#_Toc460927506)

[نباختن روحيه هنگام شكست 158](#_Toc460927507)

[پيكارى كه در آن شكست راه ندارد 160](#_Toc460927508)

[امدادهاى غيبى در جنگ 162](#_Toc460927509)

[خطر عوام فريبى دشمن 166](#_Toc460927510)

[توجه به حركات دشمن 169](#_Toc460927511)

[استقامت رمز پيروزى 171](#_Toc460927512)

[گرم نگاه داشتن جبهه 174](#_Toc460927513)

[ندادن امتياز به دشمن 177](#_Toc460927514)

[برخورد با غير نظامى ها، مجروحين 179](#_Toc460927515)

[جنگ با مسلمين 183](#_Toc460927516)

[برخورد با اسراء و مردم مناطق آزاد شده 187](#_Toc460927517)

[پى نوشت ها 189](#_Toc460927518)

# جنگ و جهاد در نهج البلاغه

مقدمه دفتر

باسمه تعالى

«جنگ و جهاد» موضوع بحث كتاب حاضر مى باشد كه با نگرشى بر نهج البلاغه به رشته تحرير درآمده است.

در اين كتاب ابتدا درباره جهاد، و مطالبى پيرامون آن بحث مى شود و پس از اثبات و بيان فضيلت آن نمودى از روش جنگ و جهاد در اسلام ارائه مى شود.

آيات و روايات زيادى زينت بخش مطالب كتاب گرديده و مورد استشهاد مؤلف مى باشد.

اميد آن است كه با زنده نگه داشتن اين حكم الهى، مجد و عظمت از دست رفته اسلام و مسلمين بدانان باز گردانده شود، قانون هاى ساختگى از بين برود و قرآن حاكم مطلق گردد.

دفتر انتشارات اسلامى

وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم

## مقدمه

كلمه «جنگ» از جمله واژه هايى است كه در زواياى دل و اعماق قلب انسان نسبت به آن تنفر و انزجار وجود دارد، زيرا در بيشتر موارد «جنگ» وسيله از پا در آوردن رقيب، رسيدن به قدرت، انتقام جوئى، اشباع غريزه شهرت طلبى، كسب مدال قهرمانى، توسعه خاك، كشور گشائى، سيطره بر منابع زير زمينى و رسيدن به اهداف شوم استعمارى و... بوده است.

و گرنه «جنگ» اگر به جهت دفاع از عقيده، وطن، ناموس، مال، حمايت از مستضعفين و محرومين، دفع متجاوز و رهائى از زير سلطه استعمار و بيگانگان و... باشد، نه تنها مبغوض نيست كه قابل ستايش است، زيرا نهائى ترين راهى كه عزت، شرف و استقلال يك ملت را بيمه مى نمايد و انسان در راه مانده را به هدف و مقصد مى رساند، و جامعه شكست خورده را به پيروزى سوق مى دهد «جنگ» است.

و چه بسا كه «جنگ» يك تكليف مى گردد و مصداق: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ) (1) مى شود، زيرا تنها بدين وسيله است كه مى توان جامعه را از تباهى و فساد باز داشت كه: (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ) (2) در همين موادر صدق مى نمايد.

و گاهى اگر «جنگ» نباشد آثار دين، مساجد، عبادتگاه ها و پرستشگاه ها و... از بين مى رود، وضعى پيش مى آيد كه: (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا) (3) (و اگر خداوند بعضى از آنها را به وسيله بعضى ديگر رفع نكند ديرها، صومعه ها، معابد يهود و نصارى و مساجدى كه نام خدا در آن بسيار برده مى شود ويران مى گردد) شاملش مى شود. (4)

و به فرموده بسيار جالب و رساى پيامبر بزرگوار اسلام (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) بعضى از افراد گمراه و اشخاص فاسد، خائن، ستمگر و جنايتكار، تنها راه اصلاحش شمشير و اسلحه است:

«و من الناس من لا يصلحه الا السيف » (5)

يك دسته از مردم جز به وسيله شمشير اصلاح نمى شوند.

سخنان يكى از فلاسفه اين است كه:

من يكى از نيرومندترين نمايش هاى تكامل نوع بشر راا در تاءثير و نفوذى كه جنگ در اخلاق و طبع ملت مى بخشد مشاهده مى نمايم. (6)

و فيلسوف مشهور جهانه «افلاطون» مى گويد:

بدون جنگ قريحه عالى انسانى نمو نمى كند، اگر چه جنگ خوب نيست ولى ممكن است لازم باشد. (7)

و اين مطلب عده اى كه جنگ باعث رشد معنوى خواهد شد، قرآن نيز تاييد مى فرمايد وقتى كه مسلمان هاى صدر اسلام جنگ احزاب را ديدند، سبب فزونى ايمان و عامل بيشتر تسليم فرمان خدا شدن آنها گرديد:

«و لما رء المؤ منون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و مازادهم الا ايمانا و تسليما» (8).

و چون مؤ منان احزاب را ديدند گفتند: اين همان وعده اى است كه خدا و رسولش به ما داد و خدا و رسولش راست گفتند، و از ديدن احزاب جز بيشتر شدن ايمان و تسليم بهره اى نگرفتند.

با توجه به اين ثمرات «جنگ» است كه امام خمينى مى فرمايد:

آن مذهبى كه جنگ در آن نيست ناقص است، اگر باشد. (9)

پس «جنگ» يك پديده مثبت و گره گشا نيز هست، از اين رو بايست شيوه و فنون «جنگ» را دانست كه به مثابه خود جنگ، تاكتيكهاى جنگى در «جنگ » دخيل و مؤ ثر و از اهميت برخوردار است.

چنانچه مى دانيد «نهج البلاغه» قسمتى و بخشى از خطابه ها، نامه ها، و كلمات قصار اميرالمؤ منين على عليه‌السلام است كه به حق تالى تلو قرآن يا به عبارت ديگر: مادون كلام خالق و مافوق كلام مخلوق (به استثناى احاديث پيامبر) مى باشد، و حتما اگر كسى بخواهد تحقيق و بررسى نمايد در هر زمينه اى و در هر مطلبى كه نياز به كمك داشته باشد، «نهج البلاغه» رهنمائى و يارى خواهد نمود.

همانگونه كه از قرآن (اين معجزه جاودانه پيامبر) هر دانشمند و صاحب انديشه اى مى تواند براى مراد و مقصودش مطالب جالب، سودمند، مفيد و بكر تهيه نمايد، و هر چه چرخ زمان به جلو مى رود و در روند حركتش به پيش مى شتابد نمى تواند از ميزان هدايت و ارشاد قرآن بكاهد و به همان اندازه اى كه براى مردم دوران پيامبر و صدر اسلام گره گشا بود، به ميزان پيشرفت رهنمائى هائى اين كتاب آسمانى افزايش يافته و همانگونه كه در آن عصر در رشته ها و ابعاد گوناگون از قبيل: اخلاق، فقه، فلسفه، بلاغت، ادبيات، هيئت، تاريخ، هندسه، روانشناسى، جامعه شناسى و زيست شناسى و... از اين كتاب الهى درسهايى آموختند در اين دوره نيز اگر بخواهند مى توانند بياموزند، از نهج البلاغه نيز.

نهج البلاغه از اين سنخ و مقوله است كه در موضوع هاى مختلف و در رشته هاى گوناگون قابل بررسى و تحقيق است، كه متاءسفانه تا امروز مسلمانان چنانچه بايد به آن اهميت قائل نشده اند و حتى در حوزه هاى علميه نيز پيرامونش به قدر لازم درس، بحث و تحقيق و... نيست. اميد است در آينده به اين مطلب بيش از پيش بزرگان، اساتيد و انديشمندان عنايت فرمايند.

بنده كه گاهى اين كتاب (نهج البلاغه) ارزشمند و مهم را مى خواندم مى ديدم چه موضوع هاى قابل آمرزش در اين كتاب آمده كه بيشتر مسلمانها آگاهى ندارند و در چه زمينه هايى راه گشايى فرموده كه از آن بى اطلاع اند.

لذا يك بار از نظر گذراندم و در چند موضوع مطالب فراوان يافتم، امام روى جهاتى ابعاد نظامى آن را مورد مطالعه و بررسى قرار دادم و موضوع: شيوه و نحوه جنگ، عوامل پيروزى يا در شكست در جنگ، اثرات مثبت و منفى انتخاب موضع جنگ و... كه آن حضرت به آن ها اشاره فرموده، برگزيدم و به نام «جنگ و جهاد در نهج البلاغه» نام گذارى نمودم. ولى خود معترفم كه اين كار، كار من نبود و نيست زيرا بايست اين كار را فردى كه رشته اش ‍ نظامى و در اين زمينه تخصص دارد و نهج البلاغه البلاغه را در درست بفهمد انجام مى داد و بيان مى داشت كه: تاكتيك و شيوه هاى جنگى كه آن حضرت در نيم سطر و يك جمله بيان فرموده، از درسها و آموزش هاى نظامى ژنرال ها، سر لشكرها، و مارشال هاى امروز بهتر، مفيدتر، دقيق تر و صحيح تر بوده است.

ولى از باب: «ان لم يدرك كله لم يترك كله» و از نظر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب دريا را اگر نتوان كشيد |  | ليك به قدر تشنگى بايد چشيد |

يعنى آن اندازه و آن مقدار كه از دست يك طلبه مبتدى مى آيد، يعنى جمع آورى سخنان و فرمايشات آن حضرت در اين زمينه انجام دهم.

به اميد اينكه دانشمندان و نويسندگان حق مطلب را ادا نمايند، و به اميد پيروزى مسلمين بر استكبار جهانى، به فرماندهى كل قوا امام خمينى زمينه ساز تشكيل حكومت جهانى اسلام زيرا لواى مهدى موعود امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف.

حسين شفائى

## جهاد در اسلام

آيين نجات بخش اسلام كه تمام قوانين و احكامش در جهت رشد، ترقى و تكامل مادى و معنويت بشريت است. و هميشه پيروانش را به حركت به سوى كمال سفارش اكيد مى نمايد، براى فرد و جامعه اى كه با مانعى مواجه شوند، دستورى براى شكستن سد و برداشتن مانع، وضع نموده است، تا در روند تكاملى انسان وقفه اى پيش نيايد، و آن دستور «جهاد» و مبارزه بى امان با هر نيرويى بازدارنده انسان از رشد و تكامل كه هدف آفرينش ‍ است، مى باشد.

زيرا تنها وسيله و پديده اى كه با كمك و توسل به آن مى توان جلو عوامل مزاحم فردى و اجتماعى را گرفت، و از گسترش فساد و ستم جلوگيرى نمود، بيدادگران را سركوب كرد، متجاوز را سر جايش نشاند، زنجير بردگى را بريد، حق و عدالت را برداشت و حقوق از دست رفته را باز گرفت «جهاد» است.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

«اما بعد فان الجهاد باب من ابواب الجنه، فتحه الله لخاصه اوليائه، و هو لباس التقوى، و درع الله الحصينه و جنته الوثيقه » (10)

اما بعد، جهاد درى است از درهاى بهشت، خداوند آن را به روى دوستان مخصوص خود گشودهه است، جهاد لباس تقوا، زره محكم و سپر مطمئن خداوند است.

آرى، جهاد درى است كه هر كس آن شايستگى و لياقت را پيدا كند كه از آن در وارد شود، در اين محيط و جامعه اى بهشت گونه و زندگى شيرين توام با عزت، قدرت، آزادى، وحدت و دور از ستم، خشونتت، تعدى، نفاق، تبعيض، گناه و فساد شكل خواهد داد، و در جهان ديگر به بهشت برين كه جايگاه انبيا اوليا شهدا، مؤ منين، مجاهدين، متقين و مقربان درگاه پروردگار است، راه خواهد يافت.

در وصيت به حسنين عليه‌السلام، آنها را به مجاهدت سفارش مى فرمايد: «و الله الله فى الجهاد باموالكم و انفسكم و السنكم فى سبيل الله » (11) خدا را، در مورد «جهاد» با اموال، جانها، و زبانهاى خويش در راه خدا.

در خطبه ديگر مبارزه با گمراهان را لازم مى شمارد:

«اما بعد... فان جهاد من صرف عن الحق رغبه عنه وهب فى نعاس العمى و الضلال اختيارا. فريضه على العارفين، و انا قد هممنا بالمسير» (12)

سراشيب نابينائى و گمراهى فرو افتاده، بر رهروان حق لازم است، ما كمر همت بسته ايم...

و در جاى ديگر حضرت جهاد را تعميم مى دهد و بر زن و مرد لازم مى داند كه جهاد مردها را بذل مال و جان، و جهاد زن ها را صبر بر مشكلات و تحمل آنچه از جانب شوهردارى مى بينيد بيان مى فرمايد.

«كتب الله الجهاد على الرجال و النساء فجهاد الرجل ان يبدل ماله و نفسه حتى يقتل فى سبيل الله و جهاد المراه تصبر على ماترى من اذى زوجها و غيرته» (13)

خداوند جهاد را بر زن و مرد نوشته است، جهاد مردها دادن مال و جان و پذيرفتن شهادت در راه خدا مى باشد.

جهاد زنان، صبر بر مشكلات شوهردارى و غيرت شوهرش مى باشد. با توجه به اينكه تنها راهى كه مى تواند مانع تحقق يافتن آرزوهاى زورگويان و استعمارگران شود. «جهاد» است، حضرت مى فرمايد:

«و بادروا جهاد عدوكم» (14)

به جهاد دشمنان خويش مبادرت ورزيد.

## فلسفه جهاد

فلسفه تشريع جهاد در اسلام بدين جهت است كه بساط شرك بت پرستى، فساد و تجاوز و بيدادگرى از جامعه و زمين بر چيده شود و امت مسلمان در سايه عدالت و آزادى و در محيط دور از گمراهى، تباهى تبعيض به زندگى توام با مهر و محبت و خلوص بسر برند.

قرآن مى فرمايد: (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (15)) با آنها پيكار كنيد تا فتنه باقى نماند و دين مخصوص خدا گردد.

يعنى بر ملتى و امتى كه شرك و بت پرستى به عنوان آيين حاكم باشد، و در جامعه اى كه فساد و انحراف اخلاقى رايج شود، و ظلمت به جاى نور قرار گيرد، و باطن جايگزين حق گردد، اين دين يك نوع خرافه و اين انديشه يك نوع بيمارى فكرى است، كه بايد به هر قيمت شود آن را ريشه كن ساخت، تا اين بيمارى به ديگران سرايت ننمايد.

در آيه ديگر به دنبال اذن جهاد، در بيان يكى از فلسفه هاى جهاد مى فرمايد:

(وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا) (16)

و اگر خداوند (با اذن جهاد) بعضى از آنها را به وسيله بعضى ديگر دفع نكند. ديرها، صومعه ها، معابد يهود و نصارا و مساجدى كه نام خدا در آن بسيار برده مى شود ويران مى گردد.

بدين معنى كه اگر افراد با ايمان و فداكار، ستمگران و مستكبران را به حال خودشان واگذارند و آنها هراسى و خوفى از مردم متدين نداشته باشند، اثرى از ديرها، صومعه ها، و مساجد نخواهد گذاشت، زيرا «معبدها جاى بيدارى است، و محراب ميدان مبارزه و جنگ است، و مسجد در برابر خود كامگان سنگر است » و قهرا چنانچه دست يابند تمام اين مراكز را با خاك يكسان خواهند كرد.

و نيز ويران نمودن مساجد و معابد تنها با تخريب نيست، و امكان دارد از راه غير مستقيم، به وسيله فراهم ساختن سرگرمى هاى ناسالم، يا با تبليغات سوء مردم را از مساجد منحرف نمايند، و به اين ترتيب آنها را عملا به ويرانه اى تبديل كنند. (17)

اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى فرمايد:

«فو الله ما غزى قوم قط فى عقر دارهم. الا ذلوا» (18)

به خدا سوگند هر ملتى در درون خانه اش مورد هجوم قرار گيرد هتما ذليل خواهد شد.

يعنى ملتى كه در زمان جنگ به سوى دشمن نشتابند و از رفتن به ميدان جهاد اجتناب كنند و مورد يورش دشمن قرار گيرند، شكست خواهند خورد و ذليل و خوار خواهند شد، و ملتى كه با استقبال دشمن بروند و در برابر آنان سر سختى و مقاومت نشان دهند و ضربات كوبنده بر آنها وارد سازند پيروز مى گردند.

در خطبه اى ديگر، بارور شدن درخت دين را يكى از فلسفه ها و ثمرات جهاد مى شمارد.

«و لعمرى لو كنا ناتى ما اتيتم ما فام للدين عمود، و لا اخضر للايمان عود.» (19)

به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بوديم هرگز پايه اى براى دين برپا نمى شد و شاخه اى از درخت ايمان سبز نمى گرديد.

يعنى اگر ما هم، چون شما از شركت در ميدان جهاد و ترس و هراس داشتيم و از مبارزه با دشمنان اسلام خوددارى مى نموديم، نه از دين خبر بود و نه از اسلام اثرى.

و در نيايشى، هدف و فلسفه توسل به جنگ و جهاد را چنين بازگو مى فرمايد:

«اللهم انك تعلم انه لم يكن الذى كان منا منافسه فى سلطان و لا التماس شى ء من فضول الحطام، وليكن لنرد المعالم من دينك و نظهر الاصلاح فى بلادك، فيا من المظلومون من عبادك، و تقام المعظله من حدودك». (20)

پروردگارا! تو مى دانى آنچه ما انجام داديم نه براى اين بود كه ملك و سلطنتى به دست آوريم، و نه براى اينكه از متاع پست دنيا چيزى تهيه كنيم، بلكه به خاطر اين بود كه نشانه هاى از بين رفته دينت را بازگردانيم، و صلح و مسالمت را در شهرهايت آشكار سازيم، تا بندگان ستمديده ات در ايمنى قرار گيرند، و قوانين و مقرراتى كه به دست فراموشى سپرده شده بار ديگر عملى گردد.

يعنى، خداوندا!

تو خوب مى دانى و شاهدى كه ما نه براى غنايم جنگى و نه جهت حفظ رياست، به سايه اسلحه پناه برديم و شمشير به دست گرفتيم، كه هدف ما زنده نمودن ارزش هاى اسلامى، برقرارى صلح و صفا مى باشد، تا ستمديگان آسوده خاطر و فارغ بال زندگى نمايند، و دستوراتت كه از يادها رفته و به فراموشى سپرده شده است، پياده گردد.

## جهاد رمز عزت اسلام

آيين مقدس اسلام كه برنامه هايش در جهت عظمت اسلام و عزت مسلمين است و مى خواهد مسلمان ها در برابر بيگانگان با عزت و آبرومند باشند، به پيروانش دستور مى دهد، كه چنانچه مورد تهديد و يورش اجانب قرار گرفتيد و حيثيت مكتب و يا خودتان به مخاطره افتاد، به «جهاد» كه «رمز عزت اسلام» است، متوسل گرديد.

اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى فرمايد:

«فرض الله الايمان... و الجهاد عز اللاسلام.» (21)

خداوند واجب فرمود ايمان را براى... و جهاد را براى سربلندى اسلام.

و در مورد ديگر مى فرمايد:

«فانه ذروه الاسلام». (22)

«جهاد» قله مرتفع اسلام است.

آرى، به حق، اسلام در مدت كوتاه به وسيله «جهاد» به قله عظمت و مسلمين به سبب برخوردار بودن از روحيه مبارزه، به اوج شكوه و عزت رسيدند و بر ديگران سرورى نمودند، ولى با كمال تاءسف به مرور زمان اين اصل اسلامى را فراموش كردند و اين ويژگى را از دست دادند، و رفته رفته علاوه بر از دست رفتن سيادت شان، به ظلم پذيرى تن دادند و به ستم كشى خو كردند و در نتيجه با از دست دادن اراده و شخصيت خويش، به اسارت جسمى، فكرى و فرهنگى بيگانگان درآمدند و عقب مانده و بى سواد نگه داشته شدند.

و در خطبه اى كه به تفصيل از «جهاد» سخن مى گويد، خوددارى از آن را مايه ذلت و بدبختى مسلمان ها مى خواند:

«فمن تركه رغبه البسه الله ثوب الدل، و شلمه البلاء، و ديث بالصغار و القماءه و ضرب على قلبه بالاشهاب و اديل الحق منه بتضييع الجهاد و سيم الخسف و منع النصف» (23)

مردمى كه از جهاد روى برگردانند خداوند لباس بر تن آنها مى پوشاند و بلا به آنان هجوم مى آورد، حقير و ذليل مى شوند، عقل و فهم شان تباه مى گردد، و به خاطر تضييع جهاد، حق آنها پايمال مى شود و نشانه هاى ذلت در آنها آشكار مى گردد، و از عدالت محروم مى شوند.

و در خطبه اى كه امام عليه‌السلام هنگام بسيج مردم به سوى لشكريان معاويه ايرد نموده است، خطاب به كسانى كه ترسو و زبون بودند و از رفتن به ميدان رزم و جهاد هراس داشتند، مى فرمايد:

«اف لكم! لقد سمئت عتابكم! ارضيتم بالحياه الدنيا من الاخره عوضا؟ و بالذل من العز خلفا؟ اذا دعوتكم الى جهاد عدوكم دارت اعينكم» (24)

نفرين بر شما! از بس شما را سرزنش كردم خسته شدم! ايا به جاى زندگى (لذت بخش) آخرت به زندگى موقت دنيا راضى گشته ايد؟ و به جاى عزت و سر بلندى، بد بختى و ذلت را برگزيده ايد؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمن دعوت مى كنم چشم تان از ترس در جام ديده دور مى زند. يعنى، شما كه به سخنان و نصايح من كه خواهان سربلندى و سعادت شما و عظمت اسلام هستم گوش نمى دهيد، و از رفتن به ميدان رزم و جهاد كه ضامن عزت و شرف شما است، به خاطر بزدلى و غرق در زندگى، سرپيچى مى نمائيد، و در نتيجه ذلت و خوارى دامن گيرتان خواهد گشت، سزاوارنفرين مى باشيد.

## جهاد وسيله تقرب به خدا

بدون ترديد همانگونه كه انجام بسيارى از اعمال عبادى از روى اخلاص ‍ مانند نماز، روزه و حج و... روح انسان را به سوى رشد و تكامل سوق مى دهد و انسان را تزكيه مى كند و به خدا نزديك مى نمايد، جهاد نيز مبارزانى را كه با ميل و رغبت و عشق و علاقه از متعلقات، شكوفه ها، جلوه ها و مظاهر درخشان دنيوى دست مى كشند و خانه و كاشانه و زن و فرزند را جهت هدفى الهى و بزرگ ترك مى كنند، به مقام پروردگار و عالى ترين مرتبه انسانى بالا مى برد.

زيرا مجاهدان و رزمندگانى كه براى دريدن تارهاى شرك و زدودن زنگارهاى كفر و برپا داشتن كلمه توحيد و پاسدارى از اسلام و قرآن، و يا به جهت سر كوبى ستم گران و متجاوزين و نجات از قيد اسارت مى جنگند، عمل كنندگان به سخت ترين فرمان پروردگار هستند.

پيامبر بزرگ اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده:

«افضل الاعمال احمزها» (25)

بهترين عمل دشوارترين آن مى باشد.

و اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى فرمايد:

«افضل الاعمال ما اكرهت نفسك عليه » (26)

برترين اعمال آن است كه در عين عدم تمايل، خويشتن را بر انجام آن وادار كنى.

لذا يكى از راه هاى تقرب به پروردگار، مبارزه در راه خدا و «جهاد فى سبيل الله» است، على عليه‌السلام مى فرمايد:

«ان افضل ما توسل به المتوسلين الى الله (سبحانه و تعالى) الايمان به برسوله و الجهاد فى سبيله» (27)

برترين وسيله اى كه متوسلان مى توانند با آن به سوى خداوند تقرب جويند: ايمان به او پيامبر او است و همچنين جهاد در راه او.

يعنى بهترين وسيله و راهى كه مى تواند انسان دلباخته به مقام قرب «الله » را به او نزديك نمايد. پس از ايمان به پروردگار، و بعد از تمسك و توسل به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت عليه‌السلام جهاد و مبارزه در راه خدا مى باشد.

مجاهد و پيكارگرى كه با جهاد و از خود گذرى خود، سعى و تلاش مى كند دستورات الهى را پياده كند، يا از آن پاسدارى نمايد، و در اين راه از همه چيز و همه كس صرف نظر مى كند، و تمام همش انجام مسووليت شرعى اش است، بدون ترديد پيشگاه بارى تعالى مقام و منزلت عالى دارد.

و در خطبه ديگر مى فرمايد:

«ايها الناس.... استعدو للمسير الى عدو، فى جهاده القربه الى الله و درك الوسيله عنده» (28)

اى مردم! براى رويارويى با دشمن آماده شويد، چه جهاد با آنها راهى است براى نزديكى به پروردگار و منزلت يافتن در نزد وى.

## مقام مجاهد

رزمندگان و مجاهدانى كه با تجاوز گران مى جنگند و آنها را در هم مى كوبند، يا براى باز گرفتن حقوق از دست رفته خود و ملتش فداكارى مى كنند، يا به جهت قطع زنجير بردگى، رهائى از قيد اسارت و رسيدن به استقلال و آزادى دست به اسلحه مى برند و جان بر كف جهاد و مبارزه مى نمايند، از ديدگاه اسلام داراى مقام ارجمند و عالى مى باشند:

(وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا) (29)

و آن كس كه در راه خدا پيكار كند و كشته شود يا پيروز گردد پاداش بزرگى به او خواهيم داد.

سرنوشت مجاهدانى كه عاشقانه و آگاهانه به ميدان رزم شتافته اند، و در راه خدا مبارزه مى نمايند از دو حال خارج نيست، يا شهيد مى شوند و يا با در هم كوبيدن دشمن، بر او پيروز مى گردند، و در هر صورت از پاداش بزرگ الهى بهرمند مى شوند.

در آيه ديگر مى فرمايد:

(لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً) (30)

افراد با ايمانى كه بدون بيمارى و ناراحتى از جهاد بازداشتند با مجاهدانى كه در راه خدا با مال و جان خود جهاد كردند يكسان نيستند، خداوند مجاهدانى را كه با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برترى بخشيده...

آيه ديگر از مقام ارجمند مبارز در راه خدا چنين دفاع مى كند:

(أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ) (31)

ايا سيراب كردن حاجيان خانه خدا و آيباد ساختن مسجد الحرام را همانند (كار) كسى قرار داديد كه ايمان به خدا و روز قيامت آورده و در راه خدا جهاد كرده است (اين هر دو) هرگز نزد خدا مساوى نيستند.

در شان نزول اين آيه آمده كه: «شيبه» و «عباس» هر كدام بر ديگرى افتخار مى كردند و مشغول گفتگو بودند كه على (عليه‌السلام) نزدشان رسيد، و پرسيد به چه چيز افتخار مى كنيد؟

«عباس» گفت: امتياز من مساءله آب دادن به حجاج خانه خدا است.

«شيبه» گفت: تعمير كننده مسجدالحرام (و كليد دارخانه كعبه) هستم.

على عليه‌السلام فرمود: با اينكه از شما حيا مى كنم، بايد بگويم: افتخار من كه جهاد در راه خدا است و باعث ايمان آوردن شما شد بر افتخار شما ترجيح دارد.

«عباس» خشمناك برخاست و خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافت (بالحن شكايت) گفت: يارسول الله! من حقيقتى را بيان كرده ام و چه باك دارد اگر از سخن حق ناراحت گردد.

جبرئيل بر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل شد و اين آيه را آورد تا براى آنها بخواند.

(أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ.) (32)

در بيان مقام و منزلت رزمندگان اسلام ايات بسيارى وجود دارد كه ما به آوردن همين چند آيه بسنده مى نمائيم و براى اينكه مطلب جامع تر باشد چند حديث و روايتى ردر اين موضوع نيز مى آوريم:

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

«اخبرنى جبرئيل بامر قرت به عينى و فرح به قلبى، قال: يا محمد من غزى من امتك فى سبيل الله فاصابه قطره من السما اوصداع، كتب الله له شهاده يوم القيامه» (33)

به من خبر داد «جبرئيل» به امرى كه چشمم روشن و دلم شاد شد، كه اى محمد! هر كس از امت تو در راه خدا جهاد كند، و در اين مبارزه و پيكارتنها قطره آبى از آسمان بر او اصابت كند، يا سر درد شود، خداوند متعال در روز رستاخيز مقام شهيد نصيب او مى گرداند.

اينكه به خاطر برخورد قطره آبى و يا مبتلا شدن به درد سر، به جهاد گران «فى سبيل الله» مقام شهيد اعطا مى شود، پيدا است كه مقام جانبازان و معلولين ميدان رزم و يا به خون خفتگان معركه جهاد، چه اندازه عالى است.

و اميرالمؤ منين عليه‌السلام مى فرمايد:

«و من انكره بالسيف لتكون كلمه الله هى العليا و كلمه الظالمين هى السفى فذلك الذى اصاب سبيل الهدى و قام على الطريق و نور فى قلبه اليقين» (34)

و آنكس كه با شمشير براى بزرگداشت نام خدا و سركگونى ظالمان به مبارزه برخيزد او به راه هدايت راه يافته و بر جاده حقيقى گام گذارده و نور يقين در قلبش تابيده است.

آرى، چه كسى از آن رزمنده سلاح به دوش فداكار، كه به جهت اعتلاى كلمه «الله» و نابودى زورگويان با آنها در ستيز است. و جز براى پياده نمودن دستورات الهى نمى انديشيدند و غير از نجات ستمديدگان از زير سلطه ستمگران هدفى ندارد، به راه راست و «صراط مستقيم » هدايت يافته و قلبش از نور حق روشن شده است؟

و امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«ثلاثه دعوتهم مستجابه احدهم الغازى فى سبيل الله فانظروا كيف تخلفونه» (35)

سه طائفه اند كه دعاى شان مستجاب مى گردد، يكى از آن سه دسته، مجاهد در راه خدا است، پس بينيد چگونه پشت سرش با او رفتار مى كنيد.

يعنى بنگريد، به رزمنده اى كه پيشگاه پروردگار اين قدر مقام و منزلت دارد كه خواسته اش رد نمى شود، هنگامى كه او در جبهه است، شما پشت سر و در غيابش با وى و بستگانش چگونه عمل مى نمائيد، ايا با نوازش و سركشى از خانواده و بستگانش روحيه اش را در معركه نبرد تقويت مى كنيد، يا با اذيت و آزار فاميل و دودمانش سبب شكستن روحيه اش مى گرديد. آيا از او به نيكى ياد مى نمائيد، يا تهمت و بر چسب و حرف مى زنيد.

## اذن جنگ

جنگ از سويى توام با فدا شدن، خرابى، زيان، تلفات، خسارات مالى و جانى و ايجاد مشكلات، و از جانب ديگر گاهى سرنوشت كشور، استقلال ميهن و حفظ مكتب در گرو آن و مبارزه بى امان با دشمنان قسم خورده اسلام و كشور مى باشد.

لذا اجازه يا فرمان جنگ كار آسان و ساده نيست و از دست هر كس، جز فرمانده كل قوا يا شوراى عالى دفاع يا شوراى نظامى ساخته نمى باشد، و آنها نيز بايد فرمان دادن جنگ شان روى يك مبنا و با دقت و مطالعه صورت پذيرد كه وقتى كه جنگ را يك تكليف شناخت و ضرورت يافت، قاطعانه و به دور از ترديد براى محو و نابودى دشمن فرمان جنگ دهند. چنانچه على عليه‌السلام چنين كرد.

اميرالمؤ منين عليه‌السلام كه اسطوره تقوى، الگوى ايثار و مظهر عدالت است كه خود مى فرمايد:

«و الله لو اعطيت الاقاليم البسعه بما تحت افلا كها على ان اعصى الله فى نمله اسبلها جلب شعيره ما فعلته» (36)

سوگند به خدا اگر هفت اقليم را با هر چه در زير آسمان هاى آنها است به من دهند براى اينكه خدا را درباره مورچه اى كه پوست جوى از آن بر بايم، نافرمانى نمايم نمى كنم.

على عليه‌السلام با اين صفات، هنگامى تشخيص مى دهد كه حفظ نظام اسلامى، اجراى حدود و پياده نمودن احكام الهى، جلوگيرى از لغزش امت به انحراف ها، پاسدارى و حراست از وحدت امت اسلامى، در گرو ريشه كن نمودن: پيمان شكنان (ناكثين)، از حق دست برداشته ها (قاسطين)، و از دين بيرون رفته ها (مارقين) است، اذن جنگ و فرمان تار و مار نمودن آنها را مى دهد، و خود به اين كار اقدام و عمل مى نمايد و بعض پيروانش را كه تعليل و تعلل مى كند، و از قتل آنها سرباز مى زند و شانه خالى مى كند، نكوهش مى فرمايد و بارها در خطابه ها، نامه ها و جلسات، لشكرش را دعوت به جنگ و مبارزه بى امان با آنها مى نمايد:

«و لكنى اضرب بالمقبل الى الحق المدبر عنه و بالسامع المطيع المريب ابدا حتى ياتى على يومى» (37)

من همواره به كمك انسان حق طلب، اعراض كنندگان از حق را، و با انسان حق شنو كه مطيع وظايف الهى است، گنهكار آشوب گر را خواهم كوفت تا آنگاه كه واپسين روز حياتم فرارسد.

در جاى ديگر چنين جنگ را امضا مى فرمايد:

«فان ابوا اعطيتهم حد السيف و كفى به شافيا من الباطل و ناصرا للحق» (38)

اگر از عدل و داد امتناع بورزند لبه شمشير بر آنان عرضه خواهم كرد، اين شمشير دواى شفابخش بيمارى باطل گرايان است و ياور حق.

يعنى براى مبتلايان به مرض باطل گرائى، داروى بهتر از «اسلحه » نيست. و براى «حق» ياوران و نصرت كنندگانى نيرومندتر از «شمشير» وجود ندارد.

و در خطبه ديگر خطاب به لشكريانش اعلام مى دارد كه در برابر باطل گرايان و منحرفين از سبيل الله بدون كوچكترين اغماض و سهل انگارى خواهم جنگيد و از آنها مى خواهد كه نيز مردانه مبارزه نمايند و چنين مى فرمايد:

«و لعمرى ما على من قتال من خالف الحق و خابط الغى من ادهان و لا ايهان، فاتقوا الله عباد الله و فروا الى الله من الله، و امضوا فى الذى نهجه لكم، و قوموا بما عصبه بكم، فعلى ضامن لفلجكم اجلا ان لم تمنحوه عاجلا» (39)

به جان خودم سوگند در جنگيدن با كسى كه مخالفت حق كرده و در راه ضلالت و گمراهى قدم نهاده است مساحمه و سستى نمى كنم، پس اى بندگان خدا از خدا بپرهيزيد و از خدا به سوى خدا بگريزد و در راه روشنى كه جلو شما قرار داده برويد و قيام كنيد به چيزى كه مكلف نموده است شما را، پس اگر در دنيا رستگار نشديد على ضامن پيروزى و رستگارى شما در آخرت است.

امام عليه‌السلام در قسمت ديگرى از سخنانش كه هنگام بيرون رفتن براى پيكار با اهل «بصره» بيان فرموده، اينگونه اجازه نابودى فتنه اندازها را داده اند:

«و الله لقد قاتلتم كافرين و لا قاتلنهم مفتونين و انى لصاحبهم بالامس ‍ كما انا صاحبهم اليوم» (40)

سوگند به خدا در آن هنگام كه قريش در كفر غوطه ور بودند، با آنان به پيكار بر خاستهه ام و امروز هم كه منحرف شده و فساد به راه انداخته اند، باز پيكار خواهم كرد، من همان شخص هستم كه ديروز رويارويشان بودم و امروز هم در برابر شان ايستاده ام.

همانگونه كه ديروز كافر بودشان آنها را بر مى انگيخت با اسلام بجنگد، كه پاسخ دتندان شكن داديم، امروز كه با شعار مسلمان بودن، دست به توطئه و فساد مى زنند به سزاى اعمالشان مى رسانم.

در خطبه ديگر، هنگام قرار گرفتن بر سر دوراهى: ذلت و كفر ورزيدن به دستور و آئين پيامبر، يا جنگ. كه پس از مطالعه و در نظر گرفتن جوانب مسأله، و رد خطر ديدن اصل نظام و اساس اسلام، جنگ را انتخاب و ترجيح مى دهد، مى فرمايد:

«و لقد ضربت انف هذا الامر و عينه و قلبت ظهره و بظنه فلم ارلى فيه الا القتال او الكفر بما جاء محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم» (41)

من بينى و چشم اين امر را زدم و پشت و روى آن را گرداندم (همه سطوح و ابعاد غائله شام و كاخ نشين آن را بررسى و تحقيق نمودم) در نتيجه جز تخيير ميان دو موضوع نديدم: يا نبرد با آن طغيانگر فرعون صفت و يا كفر به آنچه كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است.

و نيز در جاى ديگر با اشراه به ضرورت جنگ مى فرمايد كه جوانب موضوع را بررشى نمودم. راهى كه به سوى سعادت و فلاح رهنمائى نمايد جز جنگ نيابيدم چه اينكه لطمه ناشى از ديگرى با دشمن آسانتر از عذاب و عقاب اخروى است.

«فما وجدتنى يسعنى الا قتالهم و الجود بما جاء به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فكانت معالجه القتال اهون على من معالجه العقاب و موتات الدنيا اهون على من موتات الاخره» (42)

هيچ چاره اى كه براى من امكان داشت نيافتم مگر اينكه يا با آن تبهكاران به نبرد بر خيزم يا آنچه راكه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده است منكر شوم، براى من گلاويزى جنگ و كارزار آسانتر از گلاويزى با كيفر الهى بود و كرگ و شكست دنيا برايم از مرگ و سقوط در سراى آخرت آسانتر است.

و هنگامى كه تشخيص مى دهد كه جنگ راه گشاى موانع پياده شدن برنامه اسلامى، حافظ ضوابط اسلام و بازدارنده امت از لغزش در انحراف و فساد است، به جنگ و مبارزه عشق مى ورزد كه خود قسم ياد مى كند.

«والله لا نا اشوق الى لقائهم منهم الى ديارهم».(43)

سوگند به خدا من به روياروئى با آن دشمنان مشتاق ترم از اشتياق آنان به سرزمين و ديار خود.

در خطبه ديگر مشاهده مى نمائيم كه حضرتش از جنگ با دسته هاى سه گانه (قاسطين، ناكثين و مارقين) كه چه آگاهانه يا ناآگاهانه در صدد تضعيف و براندازى حكومت عدل على (عليه‌السلام) بودند سخن مى گويد كه خود درس و اجازه پيكار با اين سه دسته است، و در عين حال مى آموزد كه راه نجات از دسيسه و توطئه اين گونه عناصر، جنگ و ريشه كن كردن آنها، است:

«الا و قد قطعتم قيد الاسلام، و عطلتم حدوده، و امتم احكامه الا و قد امرنى الله بقتال اهلى البغى و النكث و الفساد فى الارض: فاما الناكثون فقد قاتلت، و اما القاسطون فقد جاهدت، و اما المارقة فقد دوخت».(44)

آگاه باشيد رشته اسلام را گسيختيد و حدود آن را معطل كرديد و احكام آن را از بين برديد، بدانيد خداوند مرا به جنگ با ستمگران، و پيمان شكنان و تباهكاران در روى زمين، امر فرموده: پس با پيمان شكنان (اصحاب جمل: طلحه و زبير و... به عبارت ديگر: ناكثين) جنگيدم، و با آنان كه دست از حق برداشتند (قاسطين) جهاد كرده زد و خورد نمودم، و بر آنان كه از دين بيرون رفتند (خوارج نهروان و مارقين) خشم نموده زبون و خوارشان كردم.

و در رابطه با خوارج، طغيان گران و قيام كنندگان عليه حكومت اسلامى كه مى خواستند نظام اسلامى را از بين برند يا به وسيله ايجاد جنگ، مشكلات و گرفتارى، رژيم را تضعيف نمايند، امام (عليه‌السلام) به بعضى از سرداران لشكر خود (عثمان ابن حنيف) مى نويسد: اگر برگشتند و هدايت شدند كارشان نداشته باش، و اگر مساءله به جنگ و مبارزه مسلحانه كشيده شد، به كمك ملت رسالتت را انجام ده و ريشه كن شان نما:

«فان عادوا الى ظلل الطاعة فذاك الذى نحب، و ان توافت الامور بالقوم الى الشقاق و العصيان فانهد بمن اطاعك الى من عصاك و استغن بمن انقاد معك عمن تقاعس عنك ».(45)

پس اگر به سايه اطاعت و فرمانبردارى برگشتند، آن همان است كه ما دوست مى داريم و اگر كارها، ايشان را به دشمنى و نافرمانى كشاند (آماده نبرد و جنگ شدند) پس با كمك كسى كه فرمان تو را مى برد و پيروى مى نمايد، برخيز (قيام و جنگ كن) با كسى كه فرمانت را نمى برد، و با كسى كه پيرو تو مى باشد بى نياز باش از آنكه از يارى و مساعدت تو خوددارى مى نمايند.

امام (عليه‌السلام) هنگامى كه «معقل ابن قيس رياحى » را كه از ياران آن حضرت بود، به عنوان فرمانده سه هزار سرباز تعيين نمود تا به سوى شام بفرستد، مطالب مفيد و سودمند درباره تاكتيكهاى جنگى و... بيان داشت و در ضمن سفارش فرمود كه متوجه باشيد و دقت لازم را از دست ندهيد كه خداى نكردده افراد بى گناه يا كسانى را كه با شما در حال جنگ نيستند، به قتل برسانيد:

«لا تقاتلن الا من قاتلك ». (46)

جنگ مكن مگر با كسى كه با تو بجنگند.

يعنى ضمن اجازه جنگ، متوجه باش دشمنى و كينه دشمن باعث ستم و سبب ظلم بر خصم نگردد و عدالت را در ميدان جنگ رعايت نما.

امام (عليه‌السلام) در پاسخ نامه برادرش عقيل كه شنيده بود: حضرت شكست خورده و يارانش وى را رها نموده، و امام در صحنه سياست و در ميدان جنگ تنها است مى نويسد:

«و اما ما ساءلت عنه من رأيى فى القتال، فان راءيى قتال المحلين حتى القى الله لايزيد نى كثرة الناس حولى عزة، و لا تفرقهم عنى وحشة، و لا تحسبن ابن ابيك - و لو اسلمه الناس - متضرعا متخشعا و لا مقرا للضيم واهنا و لا سلس الزمام للقائد و لا وطى الظهر للراكب المقتعد».(47)

و آنچه از راءى من درباره جنگ پرسيدى، پس انديشه من جنگ با كسانى است كه جنگ با مرا جايز (و حلال) مى دانند تا اينكه به خدا پيوندم، انبوه جمعيت و زيادى مردم گرد و اطراف من بر عزت و ارجمنديم، و پراكندگى ايشان از من خوف و ترسم را نمى افزايد، و پسر پدرت را گمان مدار - هر چند مردم او را رها كنند و تنهايش گذارند - خوار و فروتن باشد، و نه رونده زير بار زور از سستى و ناتوانى، و نه سپارنده مهار به دست كشنده، و نه پشت دهنده براى سوارى كه بر آن سوار شود.

آنچه كه از اين نمونه ها استفاده مى شود آن است كه وقتى شرايط براى جنگ و قتال آماده شد، ديگر نبايد هيچ گونه مماشات نمود و بى درنگ با اطمينان و اعتماد به نفس به داخل معركه شد و در اين راه ثابت قدم و بدون تزلزل براى از بين رفتن فتنه و فساد بايد شمشير كشيد و يا دست به ماشه تفنگ برد.

## ارتش و سپاه

حفظ و پاسدارى از ميهن و حراست از خاك، ناموس، شرف و استقلال، يكى از وظايف سنگين و مهم دولت و ملت است كه اين رسالت خطير و كار عظيم نياز مبرم به سازماندهى و تشكيلات نيرومند، و ارتش قوى و آموزش ‍ ديده فنون و تاكتيك هاى جنگى و دفاعى دارد، تا اين سپاه منظم و تعليم يافته با تخصص رزمى در سايه تعهد و تعبد به مكتب اسلام، بتوانند در مواقع لازم و هنگام هجوم لشكر بيگانه و يورش ارتش اجانب، حملات و خطرات دشمن را دفع و از تهاجم و پيشروى آنها جلوگيرى و شرشان را از سر مردم كوتاه نمايد و حافظ حدود و مرز ميهن و كشور باشد. لذا امام (عليه‌السلام) در تعريف سربازان مى فرمايد:

«فالجنود باذن الله حصون الرعية، و زين الولاة، و عز الدين و سبل الامن، و ليس تقوم الرعية الا بهم، ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به على جهاد عدوهم، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء حاجتهم».(48)

پس سپاهيان به فرمان خدا براى رعايت دژها و قلعه ها و زينت و آراستگى حكمرانان و عزت دين و راههاى امن و آسايش براى سپاهيان نيست مگر به خراج كه خدا براى ايشان، و نظام آسايشى براى به جنگ با دشمنان شان توانا مى گردند، و به آن در اصطلاح كار خود اعتماد مى نمايند و آن هنگام حاجت و نيازمندى ايشان به كار مى رود.

در تمام كشورها و در همه جنگ ها كه در جهان به وقوع پيوسته ثابت شده كه: اگر چه حسن تدبير مقامات عالى رتبه مملكتى و ايستادگى، كمك، پشتيبانى و روحيه كلت در سرنوشت جنگ نقش چشم گير دارد، ولى توان رزمى، ايثار، مقاومت، تلاش و فداكارى ارتش و سپاه است كه دخالت مستقيم و تعيين كننده در سرنوشت جنگ دارد و جنگ را به نفع يك طرف درگير خاتمه مى بخشد.

## هدف جنگ

چيزى كه مشكلات را بر طرف، موانع را رفع، راه را براى روند حركت هموار، دور را نزديك و روى باور «نمى شود» و «نمى توان» و «نشدنى » خط بطلان مى كشد «هدف» است.

هدف را چنين تعريف نموده اند:

هدف عبارت است از آن حقيقت مطلوب كه اشتياق وصول به آن، محرك انسان به انجام دادن كارها و انتخاب وسيله هايى است كه آن حقيقت را قابل وصول مى نمايد. (49)

آرى هدف موتور حركت به سوى مقصدها، انگيزه رسيدن به خواسته ها، حل كننده ناگوارى هاى ناشى از پيچ و خم راه و فراز و نشيب مسير است.

هدف است كه برايش مال ها تقديم و نثار، جان ها قربانى و فدا مى شود.

در برابر عظمت هدف است كه همه چيز كوچك و ارزش و قيمت هر شيئى كاسته مى گردد.

در راه هدف است كه نه تنها از مال، ثروت، زندگى و مقام، كه از خود، جوانان و عزيزان نيز مى گذرند، زيرا رسيدن به «هدف» در گرو ميزان اهميت قائل بودن به «هدف» است.

جنگ هم نياز مبرم، و احتياج شديد به «هدف» دارد كه در سايه داشتن هدف مى توان مشكلات، ناملايمات ها، رنج و پيش آمدهاى ناشى از جنگ و در راه جنگ را حل، تحكل و آسان نمود و امت را بسيج ساخت و در جنگ پيروز گرديد.

در سايه داشتن هدف است كه مانند جوانان رزمندهه مسلمان چه: ايرانى، افغانى، عراقى و لبنانى و... تربيت مى شوند كه براى روى «مين » رفتن و براى شركت در خط مقدم جبهه از همديگر سبقت مى گيرند، كه اگر هدف نداشته باشند بايد با زور و فشار به جنگ فرستاد و به جنگيدن واداشت، چنانچه مى نويسد: در ويتنام جنوبى سربازان را داخل تانك مى كردند و درب آن راقفل مى نمودند كه فرا نكنند.

لذا اميرالمومنين على عليه‌السلام موضوع اهميت «هدف جنگ » را در چند خطبه بيان فرموده:

«فلا بقرن الباطل حتى يخرج الحق من جنبه، مالى و لقريش؟ و الله لقد قاتلهم كافرين و لا قاتلنهم مفقونين و انى لصاحبهم بالامس كما انا صاحبهم اليوم» (50)

به يقين باطل را مى شكافم تا حق از پهلوى آن بيرون بيايد، قريش از من چه مى خواهند، سوگند به خدا، من با آنان در آن زمان كه كافر بودند، جنگيده ام و اكنون كه فريب خورده و فساد به راه انداخته اند خواهم جنگيد و من همان مقاومت كننده ديروز در برابر شان هستم چنانكه امروز رويارويشان ايستاده ام.

يعنى من كه با قريش مبارزه و پيكار مى نمايم هدفم زنده نمودن حق و نابود ساختن باطل است، من كه با قريش ديروز جنگيدم و امروز مبارذزه مى نمايم هدفى جز بقاى حق و جلوگيرى از لغزش و انحراف آنها نداشته و نزاع و اختلاف شخصى با آنها ندارم.

در خطبه ديگر مى فرمايد: همانگونه كه جنگ هدف دارد، در تاخير و مهلت دادن به دشمن نيز هدفى را دنبال مى نمايد و انتظار گرايش دشمن را به راه راست و صراط مستقيم و دست برداشتن از عقيده باطل مى كشد:

«فوالله ما دفعت الحرب يوما الا و انا اطمع ان تلحق بى طائفه فتهتدى بى و نعشوا الى ضوئى و ذلك احب الى من اقتلها على ضلالها و ان كانت تبوه باثامها» (51)

سوگند به خدا هيچ روزى جنگ را به تاخير نينداختم مگر به اميد اينكه گروهى از مردم (فريب خورده) به من ملحق و به وسيله من هدايت شوند و با آن بينائى ضعيفى كه دارند از روشنائى من بهره ور گردند اين (تاخير در شروع جنگ كه چنين نتيجه اى را در بر داشته باشد) براى من محبوب تر از آن است كه آن فريب خوردگان را در ضلالتى كه غوطه ورند نابود بسازم اگر چه در سرنوشت و مقصد نهائى با گناهان خود دمساز شوند.

در خطبه ديگر نقش هدف جنگ را چنين بيان مى دارد كه بر اثر داشتن هدف، پدران، فرزندان، برادران و عموهاى خويش را كه از نظر هدف و عقيده فرسنگ ها با هم فاصله داشتيم و اعتقاد و كفر به «الله» ميان ما دورى و جدائى انداخته بود، مى كشتيم و از بين مى برديم و اين عمل بر عقيده، ايمان و باورما مى افزود، و مقاومت، تلاش و حركت ما را بيشتر و اضافه مى كرد:

«و لقد كنا مع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: نقتل آبائنا و اخو اننا و اعمامنا: ما يزديدنا ذلك الا ايمانا و تسليما و مضيا على القم و صبرا على مضض الالك وجدانى فى جهاد العدو، و لقد كان الرجل منا و الاخرين عدونا يتصاولان تصاول الفحلين يتخالسان انفسهما ايهما يسقى صاحبه كاس المنون» (52)

ما در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم پدران، فرزندان برادران و عموهاى خود را مى كشتيم و اين جنگ و كشتار با نزديكترين اشخاص، براى ما جز ايمان و تسليم و حركت در راه روشن و بردبارى در برابر نيش هاى درد آگين و كوشش در جهاد با دشمن نمى افزود، در آن زمان مردى از ما و مردى از دشمن ما، مانند دو نر (جنگى) سخت با يكديگر گلاويز مى گشتند در حالى كه از خود بيخود شده بودند تا كدام يك از آن دو، كاسه مرگ را بر ديگرى بچشاند.

امام عليه‌السلام هنگام رفتن به جنگ جمل سخنانى ايراد فرمود و بيان داشت كه مانند گذشته كه در خدمت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با كفار مبازره مى نمد و هدفش تعالى حق يود، در اين جنگ نيز هدفش اظهار حق، ريشه كن ساختن باطل، پاسدارى از اساس مكتب و حراست از نظام اسلامى است:

«و الم لا بقرن الباطل حتى اخرج الحق من خاصرته» (53)

سوگند به خدا (در اين جنگ مهم) باطل را مى شكافم تا حق را از پهلوى آن بيرون آورم. در بخش ديگر از سخنان آن حضرت مشاهده مى نمائيم كه ضمن عرض حال به پيشگاه بارى تعالى، انگيزه و هدفش از جنگ و مبارزه را، زنده نمودئن دين اصلاح جامعه، رفع ستم از سر مظلوم اجراى حدود و پياده كردن احكام الهى بيان مى دارد:

«اللهم انك تعلم انه لم يكن الذى كان منا، منافسه فى سلطان، و لا التماس شى من فضول الحطام، و لكن لنرد المعالم من دينك و نظهر الاصلاح فى بلادك فيامن المظلومون من عبادك و تقام المعطله من حدودك » (54)

بار خدايا تو آگاهى آنچه از ما صادر شده (جنگ) نه براى ميل و رغبت در حكومت، سلطنت و خلافت بوده، نه براى به دست آوردن چيزى از متاع دنيا (غنيمت) بلكه براى اين بود و هدفى جز اين نيست كه: آثار دين تو را كه تغيير يافته بود باز گردانيم، و در شهرهاى تو اصلاح، آسايش و ارامش را برقرار نمائيم (ظلم، ستم و اختلافات فاحش طبقاتى را كه حاكم نموده اند ريشه كن نمائيم) تا بندگان ستم كشيده ات در امن، آسودگى و فارغ از هر گونه تشويق به سر برند و احكام و حدود تو كه معطل مانده جارى گردد و برنامه ات پياده شود.

در فرازهاى ديگر از سخنانش كه مى خوانيد، ضمن بيان فلسفه ارسال پيامبر اكرم و شمردن صفات پسنديده آن حضرت و نياز مبرم و شديد ملت به آن بزرگوار، انگيزه و هدف رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جهاد و جنگ را اين گونه باز گو مى دارد:

«ارسله: على حين فتره من الرسل و تنازع من الالسس فقفى به الرسل و ختم به الوحى فجاهد فى الله المد برين عنه و العادلين به » (55)

خداوند پيامبر را زمانى فرستاد كه هيچ پيامبرى باقى نمانده و نزاع، زد و خورد و مجادله زبانى (انديشه هاى گوناگون و اختلاف كلمه) بر قرار بود. پس آن حضرت (پيامبر) در راه خدا و براى خدا جهاد كرد با كسانى كه از خدا اعراض و دورى نموده و مثل و مانند (شريك) برايش برقرار مى داد.

در قسمت ديگر مى بينيم حضرت پيروانش را امر به دقت، بصيرت و بينش ‍ و به صداقت، درستى و خلوص در هدف و نيت سفارش و تاءكيد مى نمايد و از مشوه كرده خلوص را به اميال شخصى يا اغراض سياسى دور از رضاى «الله» شديدا نهى مى فرمايد:

«فانفذوا على بصائركم و لتصديق نياتكم فى جهاد عدوكم» (56)

شنا كنيد از روى بينائى، آگاهى و بصيرت و بايد در جنگ با دشمن نيست و هدف شما راست و درست باشد و از روى اخلاص جنگ نمائيد.

با توجه و دقت به اين سخنان امام عليه‌السلام در اين زمنيه، آشكار مى گردد كه شرط اساسى جنگ، داشتن انگيزه و هدف الهى، انسانى و مقدس ‍ مى باشد، و نيز تعيين كننده ميزان ايستادگى و مقاومت در جنگ «هدف جنگ» است.

## بررسى ثمرات جنگ

هر كارى اگر نسنجيده انجام گيرد و بدون مطالعه دقيق و حساب نشده صورت پذيرد، غير عاقلانه، لغو و فاقد ارزش و ندامت بار است.

جنگ هم از اين اصل و قانون كلى مستثنى نيست، كه بايست پيش از آغاز جنگ و قبل از شروع درگيرى، تمام جوانب قضيه و به خصوص اثرات مثبت و منفى، پيامدهاى سودمند و زيان بخش و مشكلات ناشى از جنگ را مورد بررسى و مطالعه قرار داد، زيرا روى همان تصميم گيرى، كارها طرح ريزى مى گردد، كه اگر اساسى، سنجيده و دقيق بود، طرح و نقشه حسابى خواهد بود و ناراحتى و مشكلات به بار نخواهد آورد و اگر سطحى و بدون مطالعه و دقت انجام پذيرد، احساساتى، نامنظم و خطرناك خواهد بود و پشيمانى در بر خواهد داشت و چه بسا كه ضررش بيش از نفع و يا ضربه اش ‍ جبران ناپذير باشد.

لذا امير المومنين على عليه‌السلام كه مانند ساير رشته ها و موضوعات، با شركت و فرماندهى ده ها نبرد، مبارزه و جنگ، در مسائل نظامى صاحب نظر، داراى تجربه كافى و آموزگار فنون جنگى و نظامى است، اين مطلب را بيان مى دارد كه پيش از آغاز جنگ به قدر لازم روى آن مطالعه مى داشته اند. كه بعد از آنكه تصميم جنگ با معاويه مى گيرد، مى فرمايد:

«و لقد ضربت انف هذا الامر و عنيه و قلبت ظهره و بطنه فلم ارلى الا القتال او الكفر بما جاء محمد (ص)» (57)

من بينى و چشم اين رويا روئى با ستمكار را بررسى نموده و ظاهر و باطن آن را مطالعه كردم، راهى براى خود جز نبرد با كفار نديدم، من در شناخت اين مسائل به حد لازم و كافى انديشيده ام، نتيجه اى جز اين نمى بينم كه يا بايد در برابر ستمكار مفسد، ساكت بنشينم كه اين سكوت تاييد ستمكار و مبارزه با خدا است كه خود كفرى واضح است، و يا بايد به جنگ و پيكار بر خيزم كه مجاهدت در راه خدا است، من راه دوم را انتخاب كرده ام.

و در خطبه ديگر نيز همين مطلب را كه روى مسأله انتخاب جنگ بسيار فكر نمودم، تكرار مى فرمايد:

«و قد قلبت هذا الامر بطنه و ظهره حتى منعنى النوم، فما وجدتنى يسعنى الا قتالهم او الجحود...» (58)

سپس برنامه و كار خود را زير و رو كردم، همه جهاتش را سنجيدم و به حدى انديشيدم كه خوابم نمى برد، ديدم چاره اى نيست جز اينكه يكى از دو راهه را انتخاب كنم يا به مبارزه برخيزم يا...

اين جملاات امام عليه‌السلام مى آموزد كه در مقام تصميم گيرى براى جنگ هيچگاه نبايد تحت تاءثير احساسات قرار گرفت و عجولانه اقدام نمود، بلكه با تانى، فكر و انديشه، عمق مسائل را بررسى و ارزيابى و جوانب قضيه را سنجيده و دست به عمل زد.

## رهبر در جنگ

نقش رهبر در حكومت و نظام اسلامى، پاسدارى و حراست از مكتب، حفظ نظام اجتماعى، نظارت بر عملكرد مجريان و دولت مردان، هماهنگ نمودئن و مشروعيت بخشيدن و تعيين حدود مسووليت ها به مسوولين، نيروها، نهادها، ارگانها و ملت است.

با اين همه مسووليت هاى حساس و سنگين، در زمان جنگ كارش مشكل و دشوارتر از اين مى شود زيرا امر داير است ميان اينكه خود شخصا در جبهه شركت جويد و فرماندهى كند، يا ضمن انجام وظيفه هميشگى جنگ را نيز نظارت داشته باشد.

با توجه به دوره اميرالمؤ منين عليه‌السلام، گاهى خود در جنگ شركت مى نمود و گاهى حضرت چنين صلاح مى دانستند كه رهبر در مركز بماند و رسالتش را انجام دهد و فرماندهان مورد اعتماد ارتش را براى جنگ بفرستد. چون اگر بخواهد خود درجنگ و صحنه نبرد شركت و امر و نهى نمايد، حتما از انجام ساير وظايف باز مى ماند و يا چنانچه بايد كارها و مسووليت ها طبق روال هميشگى صورت نمى گيرد و ممكن است كندى، بى نظمى هرج و مرج به وجود آيد. از اين رو بايد رهبر در زمان جنگ در عين حال كه آنچه نسبت به جنگ از دستش مى آيد و ساخته است انجام دهد و رهنمائى و ارشاد كند و بر اوضاع جنگ اشراف داشته باشد، ولى همان رسالت رهبرى را ايفا و چون گذشته به كارهايش عمل كند و نقطه مركزيت و محور حركت و تلاش را ترك ننمايد.

بعد از جنگ «نهروان» هنگامى كه اهل شام و لشكريان معاويه به اطراف عراق هجوم آوردند امام عليه‌السلام سپاهى فرستاد و خواست براى پشتيبان آنها بفرستد، مردم را جمع كرد و آنها را براى رفتن به جنگ و شركت به جهاد تشويق نمود ولى عده اى بهانه گيرى نمودند كه اگر خودت مى روى حاضر هستيم و گرنه نمى رويم، كه امام عليه‌السلام فرمود:

«ما بالكم لا سددتم لرشد، و لا هديتم لقصد؟ افى مثل هذا ينبغى لى ان اخرج؟ انما يخرج فى مثل هذا رجل ممن ارضاه من شجعانكم و ذوى باسكم، و لا ينبغى لى ان ادع الجند و المصر و بيت المال و جبايه الارض و القضاء بين المسلمين و النظر فى حقوق المطالبين ثم اخرج فى كتيبه اتبع اخرى،... هذا لعمر الله الراى السوء» (59)

چه شده شما را كه به طريق حق ارشاد نگشته به راه راست هدايت نشده ايد؟ آيا در چنين موقعى سزاوار است كه من براى جنگ از شهر بيرون روم؟ در اين وقت به جنگ مى رود سردارى از دلاوران شما كه من او را بپسندم و از كسانى كه قوى و توانا باشد، و براى من سزاوار نيست كه: لشكر، بيت المال، جمع آورى ماليات (خراج زمين). حكومت، قضاوت ميان مسلمانان و رسيدگى به حقوق ارباب رجوع را رها كرده با لشكرى بيرون رفته از لشكرى (كه پيش فرستاده ام) پيروى نمايم، جنبش داشته باشم مانند جنبش تير در جعبه خالى، من قطب و ميخ آسيا هستم كه آسيا به اطراف من دور مى زند (نظم امور، آسايش مردم، آراستگى لشكر در كارزار به بودن من در اينجاست) و من در جاى خود هستم، پس اگر جدا شوم، مدار آسيا به هم خورده سنگ زيرين آن مضطرب گردد (اگر نباشم رشته امور گسيخته مى شود) سوگند به خدا اين انديشه آمدن من با شما راى و انديشه اى بدى است كه فساد آن آشكار است.

مورد ديگرى كه على عليه‌السلام اين مطلب را بيان مى دارد، در دوران خلافت «عمر ابن الخطاب» است كه هنگامى كه «عمر» عازم جنگ با روميان بود آمد خدمت امام عليه‌السلام و با آن حضرت مشورت نمود كه خود در جنگ شركت جويد يا نه، امام بعد از سخنانى چنين فرمود:

«انك متى تسر الى هذا العدو بنفسك فتلقهم فتنكب لا تكن للمسلمين كانفه دون اقصى بلادهم ليس بعدك مرجع يرجعون اليه، فابعث اليهم رجلا محربا و احفرمعه اهل البلا و النصيحه فان اظهر الله فذاك ما تحب و ان تكن الاخرى كنت ردء للناس و مثابه للمسلمين» (60)

تو خود اگر به سوى اين دشمن (قيصر روم و لشكريانش) روانه شوى و در ملاقات و جنگ با ايشان مغلوب گردى و شكست خورى، براى مسلمانان شهرهاى دور دست و سرحدها پناهى نمى ماند، بعد از تو (يعنى با بودن تو در جبهه) مرجعى نيست كه (براى جلوگيرى از فتنه، فساد و ستم) به آنجا مراجعه و شكايت نمايند، پس مصلحت در اين است كه خود در اينجا باشى و به جاى خويش مرد جنگ ديده، شجاع و دليرى به سوى ايشان بفرست و به همراه او روانه كن كسانى را كه قدرت تحمل سختى و مقاومت و استقامت در جنگ داشته و پند و اندرز را بپذيرد، پس اگر خداوند پيروز گردانيد آن است كه دوست دارى، و اگر واقعه اى ديگر پيش آمد (خداى نكرده لشكر اسلام شكست خورد و آسيب ديد) تو يار و پناه مسلمانان خواهى بود (يعنى مى توانى دوباره لشكرى تريب داده به جنگ آنها بفرستى). و براى سومين بار كه على عليه‌السلام به اين مطلب اشاره فرموده، نيز زمانى است كه «عمر ابن الخطاب» عازم جنگ با «يزدگرد» پادشاه ايران و لشكريانش بود و با آن حضرت مشورت نمود و امام مفصلا قضايا را تحليل كرد و خودش را از شركت در جنگ نهى فرمود:

«و مكان القيم بالامر مكان النظام من الخرز، يجمعه و يضمه، فاذا انقطع النظام تفرق الخرز و ذهب ثم لم يجتمع بحذا فيره ابدا، و العرب اليوم و ان كانوا قليلا فهم كثيرون بالاسلام، عريزون بالاجتماع فكن قطبا و استدر الرحى بالعرب و اصلهم دونك نار الحرب، فانك ان شخصت من هذه الارض انتقضت عليك العرب من اطرافها و اقطارها حتى يكون ما تدع و رائك من العورات اهم اليك ممابين يديك» (61)

مكان زمامدار و رهبر مانند رشته اى مهره است كه آن را گرد آورده يه هم پيوند مى نمايد، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده پراكنده گردد، و هرگز همه آنها گرد نيامده است، اگر چه امروز عرب اندك است، لكن به سبب دين اسلام بسيار است و به جهت اجتماع، اتحاد و يگانگى غلبه دارند، پس مانند ميخ وسط آسيا باش و آسيا(ى جنگ) را به وسيله عرب بگردان (با تجهيز لشكر و فراهم كردن مهمات) و آنان را به آتش جنگ در آورده خود به كارزار و جنگ مرو، زيرا اگر تو از اين زمين بيرون روى عرب از اطراف و نواحى آن عهد با تو شكسته فساد و تباهكارى مى نمايند (و با به دست آوردن فرصت از زير بار اطاعت و پيروى تو دوى گردان مى شوند و نظم عمومى نابسامان مى شود) تا كار به جائى مى رسد كه حفظ و نگهبانى سرحدها كه در پشت كه در پشت سر گذاشته اى نزد تو از رفتن به كارزار مهمتر مى گردد.

البته احتمال هم مى رود امام عليه‌السلام در اين سه مورد چون از پشت جبهه احساس خطر مى كرده اند و به جهت آسيب وارد نشدن به اصل نظام صلاح نمى داند مقام رهبرى به جبهه شركت كند. و جمله «افى مثل هذا ينبغى لى ان اخرج » (آيا در چنين موقعى سزاوار است من بيرون روم) در زمان خودش و جمله «فانك ان شخصت من هذا الارض انتقضت عليك العرب» (اگر تو از اين زمين بيرون روى عرب اطراف عهد با تو را شكسته و فساد مى كنند) زمان خلافت عمر، مى تواند شاهد مدعا باشد كه در شرايط خاصى و حال اضطرارى حضرت به جنگ شركت نفرموده و عمر را منع فرموده اند، ولى چنانچه مصلحت ايجاب كند، يا خطر نباشد نمى توان گفت حتما بماند، چنانچه پيامبر بزرگوار اسلام خود شخصا در غزوات شركت مى فرمودند.

ولى با توجه به وسايل مخابراتى پيشرفته عصر ما مثل بى سيم و تلفن، نياز به اين نيست كه مقام رهبرى خود در جبهه شركت جويد، چيزى كه مهم است، اشراف شان بر جنگ و جبهه است كه با وسايل ارتباط و تماس ‍ صورت مى گيرد.

## رسالت مردم در جنگ

دولت اسلامى، نظامى مبتنى بر آراء مردم، خواست مردم (پياده شدن برنامه اسلام) حكومت مردم، اداره مردم، مديريت مردم، مسووليت مردم، فكر و انديشه مردم، همكارى و همدردى مردم و حركت و تلاش مردم است. مردم است كه دولت را در فراز و نشيب يارى، در مشكلات جهت رفع آن تلاش و در زمان جنگ، حمله بيگانه و هجوم دشمن حراست، پاسدارى و دفاع مى نمايند، زيرا مساءله جنگ دو كشور چيزى نيست كه بشود توسط برخى، گروهى و قشرى به پيروزى رسيد يا عده اى بتوانند حمله دشمن را دفع كنند.

لذا صحنه نبرد و ميدان مبارزه نيازمبرم به پشتوانه عظيم و همه جانبه ملت و احتياج شديد به حضور سيل آساسى مردم دارد، كه اگر خداى نكرده ملت اين رسالتش را ايفا نكنند و اين مسووليت را انجام ندهند و از شركت در ميدان جنگ و جهاد و اجتناب و از كوشش و تلاش در دفع آن ديغ ورزند، چه كسانى مى توانند و قدرت و توانائى آن را دارند كه تهاجم ارتش اجانب و دشمن را متوقف و جلوگيرى نمايند؟ صفوف منسجم مهاجم را درهم كوبند؟ نيروشان را تار و مار و به زانو در آوردند؟ كشور را از خطرات، حوادث و پيش آمده هاى ناگوار، بيمه كنند و نگرانى عمومى را از بين ببرند؟

آرى، دخالت حضور و ايستادگى ملت آنقدر سرنوشت ساز است كه حضرت امام خمينى (روحى فداه) به سفير شوروى مى فهماند كه اگر چه از نظر ظاهر ابر قدرت هستيد و سلاح مدرن در اختيار داريد و از ارتش زياد و تجهيزات نظامى پيشرفته برخوردار، لكن در برابر يك ملت (مردم افغانستان) با اراده و مقاوم نمى توانيد مقاومت نمائيد و تاب بياوريد، چنانچه مى فرمايد:

روزى سفير شوروى آمد پيش من و گفت افغانستان از ما كمك خواسته است و ما مى خواهيم وارد افغانستان شويم، من گفتم: البته مى شود افغانستان را گرفت ولى بدانيد كه نمى توانيد دوام بياوريد، تا ملت چيزى را نخواهد نمى شود كارى كرد، حالا فهميده اند ولى پاشان گير كرده است. (62)

با در نظر داشت نقش ملت و اثر حضور مردم، روشن مى گردد كه بايد مردم در اين امر خطير و سرنوشت ساز كه: مكتب، استقلال، حيثيت، شرف و سيادت ما به آن بستگى دارد، شركت نمايند، اهميت قائل باشند و احساس ‍ مسووليت كنند. و لذا امام عليه‌السلام مى فرمايد:

«انفروا - رحمتكم الله - الى قتال عدوكم و لا تثا قلوا الى الارض ‍ فتقروا باالخسف و تبووا بالذل، و يكون نصيبكم الاخس و ان اخا الحرب الارق، و من نام لم ينم عنع» (63)

خدا شما را بيامرزد، به جنگ با دشمن خود برويد و خود را به زمين گران مسازيد كه به خوارى تن دهيد، و به بيچارگى و ذلت بر گرديد و پست ترين چيز بهره شما شود، برادر جنگ (مجاهد، مبارزه و رزمنده) بيدار و هوشيار است و هر كه خطر دشمن را به فراموشى سپرد و بخوابد دشمن او به خواب نرفته در كمين است و از فرصت استفاده خواهند نمود.

به راستى اگر ملت در اين امر مهم و سرنوشت ساز (جنگ) بى اعتنائى كنند يا چنانچه بايد از خود همكارى نشان ندهند يا از شركت در جبهه هاى نبرد سر باز زنند و روحيه جهاد، مبارزه و سلحشورى در آنها نباشد، عواقب وخيم و خطرناك را به دنبال خواهد داشت، زيرا تجربه نشان داده كه در جنگى كه مردم در آن دخالت و نقش نداشته باشند و جنگ را انحصارى به ارتش واگذار كنند، نمى توان صد در صد به پيروزى و رسيدن به اهداف جنگ اميدوار بود.

## اراده آهنين

يكى از مسائل كه در سرعت بخشيدن انجام كارى نقش دارد و در به ثمر رساندن عملى مؤ ثر مى باشد، تصميم قاطع و اراده پولادين است، زيرا اراده و تصميم به انسان حركت مى بخشد و حركت آغاز رسيدن به هدف و مراد است، كه رسيدن به مقصد ثمره حركت و تلاش است و كار و كوشش نتيجه تصميم و اراده آهنين است.

جنگ و جهاد نيز از اين اصل كلى و قاعده همه شمول مستتنى نمى باشد، آنكه از دودلى و ترديد گذشت و به وادى تصميم گام نهاد، و به صحراى اراده قدم گذاشت، زودتر و سريعتر به قله پيروزى مى رسد و سيادت، سربلندى و افتخار را به ارمغان مى آورد، و گرنه سرگردان و حيران در جاى مى ماند.

شاهد بر گفتار و دليل بر مدعاى ما، سفارش و تاكيدى هاى امام عليه‌السلام، به لزوم داشتن اراده قوى در جنگ است:

«تزول الجبال، و لاتزل عض على ناجدك، اعرالله جمجمتك، تدفى الارض قدمك ارم ببصرك اقصى القوم و غص بصرك، و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه» (64)

فرزندم! (خطاب به فرزندش محمد ابن حنيفه در جنگ جمل) اگر كوه ها از جاى كنده شوند تو پا بر جا باش، دندان ها روى هم بفشار جمجمه ات را به خدا بسپار (احتمال مى رود مراد حضرت اين باشد كه فكر و انديشه ات الهى باشد، و احتمال هم مى رود كه خود را به خدا بسپارد و با توكل به او به جنگ و به هيچ چيز ديگر ميانديش)، قدمت را روى زمين چونان ميخ فرو رفته ثابت بدار، چشم به آخرين صفوف دشمن بدوز، و ديده از نيروها و بارقه هاى شمشير آنان بپوش، و خيره مباش و بدان كه پيروزى از نزد خداوند سبحان است.

در خطبه ديگر قبل از حركت و رفتن به سوى جنگ «نهروان » به ياران و لشكريانش نخست به تهيه ابزار جنگى سفارش و سپس گوشزد مى فرمايد كه پيروزى مرهون صبر و مقاومت كه زاده تصميم قاطع است مى باشد:

«فخذوا للحرب اهبتها و اعدوا لها عدتها فقد شب لظاها و علا سناها و استشعروا الصبر فانه ادعى الى النضر» (65)

(اى ياران من!) وسايل و ساز و برگ جنگ را آماده بسازيد و هر گونه نيازمندى هاى پيكار با دشمن را تهيه نمائيد زيرا شعله هاى جنگ سر بر كشيده، صبر وبردبارى براى استقبال رويدادهاى كارزار را در يابيد و صدمات آن را متحمل شويد زيرا صبر، شكيبائى و تحمل، بهترين انگيزه و عامل براى پيروزى است.

و در فرازى ديگر از سخنانش كه ياران و اصحابش را تشويق و ترغيب به جهاد و مبارزه مى نمايد، آنها را سفارش به بستن كمر كه معنايش گرفتن تصميم قوى است، مى فرمايد:

«و الله مستا ديكم شكره، و مورثكم امره و ممهلكم فى مضمار ممدود لتتنازعوا سبقه فشدوا عقد المازر و اطووا فضول الخواصر» (66)

خداوند از شما اداى شكر و سپاس خويش را مى طلبد و فرمان خويش را به دست شما مى سپارد و در اين سراى آزمايش و تمرين به شما فرصت مى دهد تا كوشش كنيد و برنده جايزه او شويد، بنابراين كمربندها را محكم ببنديد و آماده شويد، و دامن ها را به كمر زنيد.

روشن است كه اگر در كارى اراده قوى حاكم نباشد پس از مدتى در اثر خستگى دست از كار مى كشد، در ميدان جنگ و صحنه درگيرى كه با انواع خطرات مواجه است و به فعاليت و تلاش زياد دارد، اگر اراده پولادين، عزم راسخ و تصميم قاطع وجود نداشته باشد نمى تواند در برابر پيشامدها و مشكلات، گام شان استوار و محكم باشد.

## انتخاب افراد رزمى

در مسأله جنگ و مبارزه روياروى با دشمنى كه عزت و ذلت، پيروزى و شكست يك ملت مرهون آن و سرنوشت يك جامعه به آن بستگى دارد، به افراد آشنا به مسائل رزمى، ورزيده و كار آزموده، لااقل به اشخاص آموزش ‍ نظامى ديده، شجاع، مقاوم و جنگ ديده نياز دارد، تا بتواند در سايه نيروى ايمان، تعهد به مكتب، علاقه اى به جهاد و عشق به پيروزى يا شهادت، به هدف و آرمان برسند.

شاهد بر مدعا و دليل بر اين مطلب، عمل على عليه‌السلام است كه هنگامى عازم جنگ با معاويه بود، «عمر ابن ابى سلمه» را كه فردى رزمى، جنگ ديده و شجاع بود با اينكه والى، استاندار و حاكم «بحرين » بود، به جايش «نعمان ابن عجلان»، را نصب نمود و او را براى رفتن و شركت در جنگ فرا خواند:

«فلقد اردت المسير الى ظلمه اهل الشام و اببت ان تشهد معى، فانك ممن استظهر به على جهاد العدو، و اقامه عمود الدين انشاء الله» (67)

من تصميم گرفته ام به سوى ستمگران اهل شام حركت كنم، و دوست دارم تو با من باشى، چرا كه تو از كسانى هستى كه من در جهاد با دشمن و بر پاداشتن ستون هاى دين از آنها استعانت مى جويم ان شاء الله.

همچنين مى بينيم پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ «احد» نوجوانان داوطلب كمتر از پانزده ساله را (شايد چون نياز احساس ‍ نمى فرمود) با خود به جهاد نمى برد، ولى دو جوان به نام هاى «سمره » و «رافع» را با اينكه سن آنها از پانزده سال تجاوز نمى كرد به جهت مهارت شان در تير اندازى با خود مى برد. (68)

در جنگ ها، چه در صدر اسلام در جنگ هاى: بدر، احد، صفين، با روم، با ايران و جمل و... و چه در جنگ هايى كه در قرن هاى اخير به وقوع پيوسته يا اكنون شاهد آنيم، ثابت شده كه در ميدان جنگ آنچه مهم است و سرنوشت جنگ را تعيين مى كند، كيفيت نيروهاى رزمنده، مهارت و ميزان تعهد و دلگرمى شان به جنگ است، نه كميت لشكر.

## انگيزه لشكريان حق و باطل

هر عملى كه از انسان هوشيار، با درك و عاقل صورت مى پذيرد و در خارج تحقق مى يابد بدون هدف و خالى از انگيزه نمى تواند باشد، چه اينكه اگر عارى از غرض و مقصد انجام گيرد، كار نادرست و غير عاقلانه است زيرا چه بسا كه معيار ارزيابى عمل، انگيزه را قرار مى دهند، و ملاك ارزش و بهاء كار، نيت را مى دانند، كه «الاعمال بالنيات» ارزش عمل ها در گرو نيت ها است «و لا عمل الا بالنيت» عمل بدون نيت عمل نيست و ارزش ندارد.

با توجه به اين موضوع، آيا مى توان مساءله گذشتن از آسايش و رها كردن بستگان و قبول زحمات را بدون انگيزه دانست؟ آيا مى شود مساءله كشتن و به قتل رساندن افراد همنوع خود يا دوستان و بستگان، بدون انگيزه باشد؟ آيا قابل قبول است، مسأله جنگيدن و از جان گذشتن و ايثار را گفت انگيزه ندارد؟

پس حتما دو لشكر يا دو نيرو كه در مقابل هم صف آرائى نموده و رو در رويى هم قرار مى گيرند و مى جنگند و يكى ديگرى را از پا در مى آورند حق يا در جهت حق، باطل يا همسويى باطل اند كه داراى دو انگيزه متفاوت و دو هدف متضاد مى باشند.

حق طرف دارانش را حركت مى بخشد و به جهاد وا مى دارد تا ريشه هاى ستم، بى عدالتى، فساد و تباهى را قطع نمايد، و باطل هواداران و پيروانش ‍ را انسجام مى دهد و به جنگ با پرچم داران حق تشويق و ترغيب مى كند تا نور و پرتو حق را خاموش كند و از تاريكى ظلمت به نفع خويش بهره بردارى نمايد.

على عليه‌السلام انگيزه لشكريان حق و باطل را چنين بيان مى فرمايد:

«و اما استواونا فى الحرب و الرجال فلست بامضى على الشك منى على اليقين» (69)

اما اينكه ادعاى مساوى بودن ما در جنگ و نفرات (چنين نيست زيرا) تو در شك به درجه من در يقين نرسيده اى.

يعنى جنگ راه انداختن، توطئه نمودن و كوشش تو در جهت براندازى حكومت اسلامى براى رياست، قدرت، كسب شهرت، عيش و نوش، به چنگ آوردن ماديات و نايل شدن به اميال شهوانى است، و سعى و تلاش ‍ من در جهت پاسدارى از نظام به خاطر انجام رسالت به ارزش هاى مكتب حيات بخش اسلام و ريشه كن نمودن تبعيض، بى عدالتى و فساد مى باشد، پس من و تو با دو انگيزه متفاوت «حق» و «باطل» جنگ مى نمائيم.

لذا مى بينيم طرفداران باطل در ميدان هاى جنگ براى رسيدن به هدف به راه هاى غير انسانى متوسل مى گردند. چنانچه در جنگ «احد» سران و فرماندهان لشكر باطل براى تهييج لشكريان شان زنان خواننده زيادى را به همراه آورده بودند تا با خواندن اشعار و ترانه و با دف و دايره آنها را به خون ريزى و كينه جوئى دعوت كنند كه يكى از اشعارشان اين است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نحن بنات طارق |  | نمشى على النمارق |
| ان تقلبوا نعانق |  | اوتد بروا نفارق (70) |

يعنى ما دختران طارقيم، روى فرش هاى گرانبها راه مى رويم اگر رو به دشمن (و پيشروى ) كنيد با شما همبستر مى شويم و اگر پشت به دشمن نمائيد و فرار كنيد از شما جدا مى گرديم.

و اين برنامه اختصاص به آنها و آن زمان ندارد، در عصر ما هم وقتى رزمندگان سلحشور جمهورى اسلامى ايران تانك هاى عراقى را محاصره مى كردند و سالم مى گرفتند در بعضى آنها سربازان را به همراه زنان بى بند و بار مى يابيدند و در بعضى آنها شيشه هاى شراب و مجله هاى سكسى موجود بود...

و همچنين مبارزين قهرمان افغانستان هنگام چيره شدن بر مزدوران كاخ كرملين يا بر ارتش سرخ شوروى در درون تانك ها با اين گونه قضايا روبرو مى گردند.

## ملاك انتخاب فرمانده

فردى كه بيش از ديگران در سپاه و ارتش نقش سازنده، يا منحرف كننده دارد و تمام حركات و رفتارش براى سربازان سرمشق، الگو و درس است «فرمانده » است.

فرمانده است كه مى تواند با آموزش و تربيتش، با تشويق و ترغيبش، با نشست و برخاستش، با اخلاق و كردارش، با دلجوئى و نوازشش، ارتش ‍ مكتبى، متخصص، دلير، وقاوم و متعهد به اسلام، پاى بند و حافظ به كشور و ملت بسازد. و يا خداى نكرده با الغاى افكار غلط و انديشه هاى نادرست و باطل به انحراف بكشد و به گمراهى و ضلالت سوق دهد و خائن و وطن فروش بار آورد.

فرمانده است كه مى تواند با زنده نگهداشتن روحيه اى تعاون و همدردى، با رعايت مساوات اسلامى، تفقد و همكارى، روحيه سربازان را بالا ببرد، و او را به مسووليتش بيش از پيش دلگرم و پايبند نمايد. لذا بايد در برگزيدن فرمانده، دقت كافى و ارزيابى لازم صورت گيرد و موقع انتخاب فرمانده، علاوه بر تخصص، لياقت، مديريت و كارايى، به تقوا و تعهدش بيشتر توجه شود تا كسى كه اين معيارها در او نيست، انتخاب نگردد.

امام عليه‌السلام در انتخاب فرمانده به مالك اشتر چنين سفارش مى فرمايد:

«فول من جنودك انصحهم فى نفسك لله و لرسوله و لا مامك، و انقاهم جبيبا، و افضلهم حلما، ممن يبطى عن الغضب، و يستريح الى العذر، و يراف بالضعفاء، و ينبو على الاقوياء، و ممن لا يثيره العنف، و لا يعقد به الضعف» (71)

1 - مطيع و تسليم فرمان خدا، پيامبر و رهبر باشد.

2 - پاك، صادق، عاقل، تيز هوش، بردبار و شكيبا باشد.

3 - از عمل زيردستان دير خشم آيد و زود پوزش بخواهد و بپذيرد.

4 - نسبت به زيردستان مهربان و روف باشد.

5 - در برابر كردن كلفت ها و مستكبرين قاطع، سخت گير و شجاع باشد.

6 - در مقابل درشتى از جا نرود و در برابر نرمى از برنامه اش دست بر ندارد و بر اثر تهديد و تمنا خود را نبازد.

پس از دارابودن اين شرايط بايد به مسائل اخلاقى نيز پاى بند باشد و به آن عمل كند تا بتواند چنانچه بايد قلب سربازان را به دست آورد و اطمينان و اعتمادشان را به خود جلب نمايد:

«و ليكن اثر روس جندك عندك من واساهم فى معونته و افضل عليهم من جدته، بما يسعهم و يسع من وراء هم من خلوف اهليهم، حتى يكون همهم هما واحدا فى جهاد العدو» (72)

فرماندهان لشكريان تو بايد كسانى باشند كه در كمك به سپاهيان بيش از همه مواسات كنند. و از امكانات خود بيشتر به آنان كمك نمايند، به حدى كه هم نفرات سربازان، و هم كسانى كه تحت تكلف آنها هستند اداره شوند، به طورى كه همه آنها تنها به يك چيز بينديشند و آن جهاد با دشمن است.

ديگر از ويژگيهاى فرماندهان بخصوص فرمانده عمليات اين است كه شجاع باشد، زيرا پرچم دار جنگ است.

با توجه به اينكه پرچم بيانگر رمز استقلال يك ملت و كشور است، در قديم پرچم به دست. كسى سپرده مى گرديد كه حكم فرمانده عمليات را داشته است، و لذا به فرماندهان، پرچمداران اطلاق مى گردد.

امام عليه‌السلام سفارش مى فرمايد: پرچم داران و فرماندهان را از افراد دلاور و شجاع انتخاب نمائيد، زيرا اين گونه افرادند كه براى افراشتن و در اهتزاز داشتن پرچم تا آخرين نفس و تا آخرين قطره خون خود تلاش ‍ مى كنند.

و نيز توصيه مى نمايد كه اگر پرچمدار شهيد شد، ديگرى مسووليت او را به عهده و پرچم او را به دست گيرد كه ارتش بدون پرچمدار و سپاه بدون فرمانده محكوم به شكست و سقوط است.

«و رايتكم فلا تميلوها، و لا تخلوها، و لا تجعلوها الا بايدى شجعانكم، و المانعين الذمار منكم، فان الصابرين على نزول الحقايق هم الذين يحفون براياتهم» (73)

از پرچم خود به خوبى نگهبانى كنيد و آن را متمايل به اين طرف و آن طرف نسازيد، و آن را تنها نگذاريد و جز به دست دلاوران و مدافعان سر سخت نسپاريد، زيرا آنان در حوادث سخت و مشكل ايستادگى به خرج مى دهند، همانها هستند كه از پرچم هايشان پاسدارى مى كنند.

با توجه به حساس بودن و اهميت مسؤ وليت فرمانده روشن است كه در تعيين فرمانده بايست كمال دقت، بررسى و احتياط لازم را به كاربرد تا فردى كه به تمام معنى شايسته و لايق اين مقام و از صفات و شرايط لازم براى يك فرمانده برخوردار است، برگزيده شود، زيرا به قول فردوسى فرمانده به سپاه و هنگ جراءت، روحيه و شهامت مى دهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چو سالار شايسته باشد به جنگ |  | نترسد سپاه از دلاور نه هنگ |

## مشورت با فرماندهان

انسان هر اندازه انديشه و فكرش عالى باشد و از آگاهى و دانش در سطح بالا برخوردار باشد، در تصميم گيرى هاى مهم و حياتى احتمال اشتباه و نقص ‍ در تصميم گيرى اش وجود دارد، زيرا انسان دچار سهو و نسيان و غفلت مى شود. ولى اگر همين تصميم با مشورت چند شخص شايسته و لايق گرفته شود، احتمال اشتباه يا وجود ندارد يا بسيار صعيف است.

قرآن خطاب به پيامبر كه كامل ترين انسان روى زمين است، مى فرمايد:

(و شاورهم فى الامر).(74)

در كارها با آنها (ملت) مشورت كن.

و خود پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) هم مى فرمايد:

«ما شقى عبد قط بمشورة و لا سعد باستغناء رأى».(75)

هيچكس هرگز با مشورت بدبخت، و با استبداد راءى خوشبخت نشده است.

و خود به اين فرموده اش، هميشه و به خصوص در ميدان جنگ عمل مى كند.

در جنگ «بدر» هنگامى كه پيامبر خواست در موضعى فرود آيد و توقف نمايد، يكى از صحابه و يارانش به نام «حباب ابن منذر» عرض كرد: يا رسول الله! اگر در اينجا فرود آمدن حكم الهى نباشد. از نظر استراتژيك در جنوب منطقه فرود آيم بهتر است، تا بتوانيم از آب استفاده كنيم و...

حضرت پذيرفت و همان منطقه فرود آمد.

در جنگ «احزاب» (خندق) پيامبر اكرم در كيفيت جنگيدن و دفاع از شهر با اصحاب مشورت نمود، هر كدام نظرش را بروز دادند، «سلمان فارسى» نظر داد كه اطراف شهر، خندق كنده شود تا جلو سرعت هجوم دشمن گرفته شود.

پيامبر اسلام (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) نظر او را پذيرفت، و مدت يك ماه سپاهيان اسلام به طول 600 متر و عمق 3 متر و پهناى 5 متر خندق را كندند.

در جنگ «احد» دو تاكتيك جنگى مطرح بود:

1 - در شهر ماندن و در قلعه ها و برج ها موضع گرفتن و تيراندازى به سوى دشمن.

2 - در بيرون شهر جنگيدن.

با اينكه شخص پيامبر طرفدار نظريه اول بود، ولى چون نظريه دوم بيشتر طرفدار داشت و زيادتر راءى آورد، حضرت به آن عمل فرمود.

على (عليه‌السلام) مى فرمايد:

«و لا ظهير كالمشاورة». (76)

هيچ پشتيبانى چون مشورت نخواهد بود.

و در جاى ديگر همين مطلب را با عبارت ديگر مى فرمايد:

«و لا مظاهرة اوثق من المشاورة ».(77)

هيچ پشتيبانى مطمئن تر و استوارتر از مشورت نيست.

و حضرت خود در بيشتر كارها و به ويژه در زمان جنگ با مشورت و هم فكرى فرماندهانش تصميم هاى جنگى را مى گرفت و نقشه هاى رزمى را مى ريخت، در جمله اى به فرماندهانش اطمينان مى دهد كه كارهاى مربوط به جنگ را بدون مشورت و نظرخواهى از آنها انجام نمى دهد:

«و لا اطوى دونكم امرا الا فى حكم».(78)

كارى بدون مشورت شما انجام ندهم، جز در حكم الهى كه قابل مشورت نيست.

امروز در جهان معمول است، كه مدام يا در زمان جنگ، گروهى متشكل از دولت مردان و فرماندهان عالى رتبه ارتش، به نام «شوراى عالى نظامى » يا «شوراى جنگ» يا «شوراى عالى دفاع» وجود دارد.

## اطاعت از فرمانده

گرچه مسأله فرمانده و فرمانبر آن گونه كه در ساير سيستم هاى حكوومتى رايج و معمول است كه فرمانده، فرمانده مطلق العنان است، در نظام اسلامى نيست بلكه در برنامه حكومتى اسلام به مثابه سمت، مقام و رتبه، رسالت و مسووليتش سنگين، و بايد به همان اندازه اخلاقش نيكوتر، تقوايش بيشتر، آگاهى و بينشش زيادتر باشد، تا توقع بيجا و انتظار نادرست از سربازان را نداشته و فرمان بى مورد صادر ننمايد.

ولى چيزى كه مهم و حياتى است و در اسلام به آن تأكيد شده مسأله رعايت نظم است كه على عليه‌السلام در وصيتش به امام حسن و حسين عليهما‌السلام مى فرمايد:

«اوصيكما، و جميع ولدى و اهلى و من بلغه كتابى بتقوالله و نظم امركم» (79)

من شما و تمام فرزندان و خاندانم و كسانى را كه اين وصيت نامه ام به آنها مى رسد به تقوا و ترس از خداوند و نظم امور خود، سفارش مى كنم. زيرا نظم، به كارها رونق ديگر، و سرعت بيشتر مى بخشد، نظم، هرج و مرج را كه باعث كندى در كارها و عامل سستى در اداره و تصميم ها است. جلوگيرى مى نمايد. به خصوص در مسأله اى نظامى كه اگر بى نظمى بر آن حاكم باشد فاجعه آفرين و پيامدهاى خطرناك به دنبال خواهد داشت.

با توجه به اين موضوع و از اين باب مى توان گفت اطاعت فرمانده در نظام اسلامى لازم و ضرورى است، و به ويژه در ميدان جنگ و صحنه نبرد، كه كوچكترين سستى و اهمال، بزرگترين زيان ها و خسارات را به بار خواهد آورد.

و لذا امام عليه‌السلام هنگامى كه مالك اشتر را به عنوان فرمانده فرستاد، خطاب به دو نفر از سران لشكرش (زياد ابن نصر و شريح ابن هانى) نوشت:

«و قد امرت عليكما و على من فى حيزكما مالك ابن الحارث الاشتر، فاسمعاله و اطيعا. واجعلاه درعا و مجنا» (80)

«مالك ابن حارث اشتر» را بر شما و بر آنان كه زير فرمان شما هستند امير ساختيم! گوش به فرمانش دهيد و مطيع او باشيد! تو را زره و سپر خويش ‍ قرار دهيد.

وقتى فرمانده متعهد، مكتبى و لايق باشد هر فرمانى صادر كند و هر برنامه اى بريزد مطابق دستور اسلام و براى مصالح كشور است، نافرمانى، تخلف و سرپيچى در چنين مساءله كندى در كارها و برنامه ها ايجاد و در نتيجه لطمه به اسلام و ضربه به كشور خواهد بود، كه اين خيانت بزرگ و غير قابل گذشت است. لذا امام امت خمينى كبير مى فرمايد:

اطاعت از فرماندهان لازم است و تخلف از آن جرم. (81)

زيرا پيامد و زيان ناشى از سرپيچى و عدم اطاعت از دستور فرمانده، متوجه كشور و جامعه است كه جرمى بزرگ و نابخشودنى است.

و همچنين حضرت امام، در نامه اى كه به نماينده اش در سپاه پاسداران انقلاب اسلامى ايران، مى فرستد به اين مطلب تاءكيد مى نمايد و مخالفت و عدم اطاعت از فرماندهان را داراى مسووليت شرعى مى شمارد: تبعيت از... فرمانده كل سپاه در جمهورى اسلامى ايران يك وظيفه شرعى الهى است كه تخلف از آن علاوه بر تعقيب قانونى مسووليت شرعى دارد. (82)

اينكه در صدر اسلام مسلمين در جنگ «بدر» پيروز گرديدند و در جنگ «احد» با شكست مواجه شدند، رمز پيروزى و شكست شان در پيروى و نافرمانى از مقام رهبرى و فرمانده خلاصه مى شود. و اين مى رساند كه پيروى و اطاعت از فرمان فرمانده چه اندازه نقش دارد.

## پيامد نافرمانى از فرمانده

با مختصر توضيحى كه درباره «اطاعت از فرمانده» داده شد، روشن است كه عدم اطاعت از فرمانده پيامدهاى زيانبخش و جبران ناپذير را به دنبال دارد، و در اين صورت بايد در انتظار عواقب تاريك، سياه و ذلت بار بود. زيرا اكثر يا بخشى از شكست ها، يا نرسيدن به هدف و پيروزى در اثر عدم فرمانبردارى و سرپيچى از دستور فرمانده است، كه شواهد بسيار و نمونه زياد از جنگ هايى كه در جهان صورت گرفته سراغ داريم كه چون در اين زمينه امام عليه‌السلام شكوه ها و درد دل ها دارد، به سخنان آن حضرت بسنده مى گردد.

هنگامى كه اخبار پى در پى به امام عليه‌السلام مى رسيد كه ياران معاويه بر شهرها مسلط شده اند و لشكريان امام از رفتن به جهاد سرباز مى زند و با راى امام عليه‌السلام مخالفت مى نمودند، امام مى فرمايد:

«و انى و الله لاظن ان هولا القوم سيد لون منكم باجتماعهم على باطلهم و تفرقكم عن حقكم و بمعصيتكم امامكم فى الحق و طاعتهم امامهم فى الباطل و بادائهم الامانه الى صاحبهم و خيانتكم، و بصلاحهم فى بلادهم و فساد كم» (83)

سوگند به خدا مى دانستم اينها به زودى بر شما مسلط خواهند شد، زيرا آنان در يارى از باطل شان متحدند، و شما در راه حق متفرقيد، شما به نافرمانى از پيشواى خود در مسير حق برخاسته ايد ولى آنها در باطل خود از پيشواى خويش اطاعت مى كنند، آنها نسبت به رهبر خود اداى امانت مى كنند و شما خيانت، آنها در شهرهاى خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد.

امام عليه‌السلام در اين خطبه با در نظر گرفتن خصوصيات تشكل اجتماعى پيروزى دشمن خود را به طور دقيق پيش بينى مى فرمايد:

1 - آنان در هدف گيرى باطلى كه به دنبالش افتاده اند، اجتماع و تشكل دارند، در صورتى كه شما با اينكه هدف و منطق حقى را در پيش داريد، پراكنده و گسيخته از يكديگر هستيد.

2 - آنان پيشواى خود را با اينكه هدفى باطل و ضد حق دارد، اطاعت مى كنند و با اين اطاعت زمينه مديريت تشكلى او را فراهم مى آورند، شما پيشواى خود را با اينكه هدف و منطق حقى را دنبال مى كند نافرمانى نموده و از مديريت او تمرد مى كنيد.

3 - آنان در برابر پيشواى خود عمل به تعهد مى تمايند (اگر چه تعهد با او تعهد براى تقويت باطل مى باشد) ولى شما در برابر پيشواى تان كه انسان شايسته است و هدفش حق و تعهد با او تقويت اصول عالى انسانيت است، تعهد را مى شكنيد و خيانت مى ورزيد.

4 - آنان با آن هدفى وقيح و با آن پيشواى بيشرم دست به تنظيم و اصلاح شهرها و محيط زندگى شان برده و تكاپو مى كنند، شما با آن هدف عالى و با اين پيشواى حق و حق پرست، دست به افساد و ويرانگرى شهر و محيط زندگى تان برده و كار شكنى و اخلال گرى به راه مى اندازيد!!» (84)

هنگامى كه دو هزار از سربازان معاويه به منطقه «عين التمره » كه نزديك كوفه است رسيدند، فرماندار آن محل جريان را به امام گزارش داد، امام مردم را دعوت به رفتن در جنگ و جهاد نمود بعد كه مردم از رفتن سر پيچى نمودند، حضرت بزرگان آنها را خواست و از آنها براى بسيج نيروى رزمنده استمداد جست، كه با تلاش آنها تنها حدود سيصد نفر براى رفتن به جبهه آماده شدند، و حضرت از اين عدم استقبال شان از شركت در جنگ و جهاد با دشمنان خدا و دشمنان خودشان ناراحت شد و در همان حال ناراحتى فرمود:

«منيت بمن لايطيع اذا امرت و لا يجيب اذا دعوت لا ابالكم ما تنظرون بنصركم ربكم اما دين يجمعكم و لا حميه تحمشكم اقوم فيكم مستصرخا و اناديكم متغوثا فلا تسمعون لى قولا و لا تطيعون لى امرا حتى تكشف الامور عن عواقب المسائه» (85)

گرفتار مردمى شده ام كه هرگاه فرمانشان دهم اطاعت نمى كنند، و چون دعوتشان نمايم اجابت نمى نمايند.

اى بى اصلها! در يارى پروردگارتان منتظر چه هستيد؟ آيا دين نداريد كه شما را گرد آورد؟ و يا غيرتى كه شما را به خشم وادارد؟

در ميان شما به پا خاسته ام! هر چه فرياد مى كشم و از شما يارى مى طلبم سخن من را نمى شنويد و از دستورم اطاعت نمى نمائيد تا چهره واقعى كارهاى بد آشكار گردد.

و نيز در خطبه ديگرى مى بينيم كه امام سهل انگارى و نافرمانى لشكريانش ‍ را در جنگ با معاويه توبيخ و سرزنش و مانند خطبه 25 پيش بينى مى نمايد كه لشكريان باطل بر شما غالب و پيروز خواهند شد. البته نه به جهت اينكه آنها بر حق مى باشند بلكه به خاطر اينكه آنها در راه منحرف شان مطيع و فرمانبر فرمانده شان هستند:

«اما و الذى نفسى بيده. ليظهررن هولاء القوم عليكم ليس لانهم اولى بالحق منكم و لكن لاسراعهم الى باطل صاحبهم و ابطائكم عن حقى (تا اينكه مى فرمايد) و الله لكانى بكم فيما اخال ان لوحمس الوعى و حمى الضراب قد انفرجتم عن ابن ابى طالب انفراج المراه عن قبلها» (86)

آگاه باشيد سوگند به خدايى كه جانم در دست قدرت او است كه اينها (معاويه و اطرافيانش) سرانجام بر شما پيروز مى شوند، اما نه اينكه آنها در حق از شما پيشى دارند، بلكه براى آنكه آنها در راه باطلى كه زمامدارشان مى رود سريع و كوشانيد در حالى كه شما در برابر حق من كند و سست هستيد...

به خدا سوگند شما را چنين مى بينم كه اگر جنگ سخت درگير شود و آتش ‍ آن زبانه كشد از گرد فرزند ابوطالب جدا مى شويد همانند جدا شدن زن (هنگام زائيدن) از بچه خويش.

در جنگ «صفين» وقتى سپاه على عليه‌السلام نزديك پيروزى بود، بر اثر مكر و حيله اى «عمر وعاص » پانصد «قرآن» را روى نيزه نمودن كه اى مردم! در اثر جنگ بدبخت و ريشه كن شديم، عزيزان ما از بين رفت، خانه هاى ما خراب شد، زندگى ما فلج گرديد، و... بيائيد صلح نمائيم و از برادر كشى دست بكشيم و اين «قرآن» ميان ما حاكم باشد، به اين نيرنگ بيشتر لشكريان امام هم فريب خوردند و به صلح راضى شدند و تن به سازش دادند، امام عليه‌السلام هر قدر اصرار فرمود كه صلح به ضرر و زيان ما است و راه چاره و صلاح تنها ادامه جنگ و مبارزه است نپذيرفتند و آمدند به امام گفتند اگر دستور ندهى و فرمان صادر نكنى كه «مالك اشتر» عقب نشينى كند و دست از جنگ بكشد خودت را نابود خواهيم كرد... لذا امام مجبور شد كه «مالك اشتر» را از پيشروى و ادامه دادن به جنگ باز دارد و فراخواند، و حكم حكمين (ابوموسى و عمرو ابن عاص) را قبول نمايد.

بعدها يكى از لشكريان با حالت تحير از امام پرسيد كه اول ما را از قضاوت حكمين نهى كردى و بعد پذيرفتى، كدام به نفع ما بود؟ امام فرمود:

«هذا جزاء من ترك العقده!! اما والله لوانى حين امرتكم بما امرتكم به حملتكم على المكروه الذى يجعل الله فيه خيرا: فان استقمتم هديتكم، و ان اعوججتم قومتكم. و ان ابيتم تداركتكم لكانت الوثقى » (87)

اين جزاى كسانى است كه بيعت را ترك كند! و پيمان را بشكند! به خدا سوگند هنگامى كه شما را دستور به جهاد (با لشكر معاويه) دادم شما را وادار به كارى كردم كه خوشايندتان نبود، ولى خداوند خيرتان را در آن قرار داده بود، اگر شما در برابر اين دستور تسليم شده بوديد، به هنگامى كه در مسير حق گام بر مى داشتيد رهبرتان بودم، و اگر منحرف مى شديد شما را به راه باز مى گردانيدم و اگر خوددارى مى كرديد كسانى را به جاى شما مى گماردم، و به هر حال براى من اطمينان بخش بود.

و در جاى ديگر، علت شكست، سبب عدم پيروزى لشكريان حق و عامل جراءت پيدا كردن دشمن را، سرپيچى از دستور رهبر و سستى در عمل و ميدان جنگ، بيان داشته:

«ايها الناس لولم تتخاذلوا عن نصر الحق، و لم تهنوا عن توهين الباطل لم يطمع فيكم من ليس مثلكم و لم يقومن قوى عليكم لكنكم تهتم متاه بنى اسرائيل» (88)

اى مردم! اگر دست از حمايت يكديگر در يارى حق بر نمى داشتيد و براى تضعيف و زبون ساختن باطل سستى نمى كرديد، هيچگاه آنان كه در پايه شما نيستند در نابودى شما طمع نمى ورزيدند، و هيچ نيرومندى بر شما قدرت پيدا نمى كرد، اما همچون بنى اسرائيل در حيرت و سرگردانى قرار گرفتيد.

در جنگ «صفين» هنگامى كه لشكريانش فشار آوردند كه داورى دو داور (حكمين) را امام بپذيرد، حضرت فرمود:

«ايها الناس، انه لم يزل امرى معكم على ما احب حتى نهكتكم الحرب، و قد - و الله - اخذت منكم و تركت و هى لعدوكم انهك » (89)

اى مردم! همواره وضع من و شما آن طور بود كه من دوست مى داشتم، تا آنگاه كه نبرد شما را خسته و درهم كوفته ساخت.

سوگند به خدا (اعتراف مى كنم كه جنگ) عده اى از شما را (از ما) گرفت و جمعى را باقى گذاشت، اما (بدانيد) اين نبرد براى دشمنانتان كوبنده و خستگى آفرين تر بود!

يعنى هميشه در جنگ طبق ميلم اطاعت مى نموديد، چنانچه اين بار فرمانبردارى نكرديد، در حالى كه اگر قبول مى كرديد حتما پيروز بوديد و به علاوه جنگ به دشمن بيشتر صدمه، زيان و خسارت وارد ساخته.

و زمانى كه در جنگ با معاويه از فرمان آن حضرت سر پيچى مى كنند، به پيشگاه باررى تعالى چنين شكوه، مى فرمايد:

«اللهم ايما عبد من عبادك سمع مقالتنا العادله غير الجائره، و المصلحه غير المفسده فى الدين و الدنيا فابى بعد سمعه لها الا النكوص عن نصرتك و البطاء عن اعزاز دينك، فانا نستشهدك عليه» (90)

بار پروردگارا! هر كدام از بندگانت كه سخن عادلانه و اصلاح كننده و بدون مفسده ما را در دين و دنيا بشنود ولى پس از شنيدن از يارى آئين تو و اعراز دينت سر باز زند و پشت كند، ما تو را بر ضد او به شهادت مى طلبيم.

و از مواردى كه قلب آكنده از درد اميرالمؤ منين على عليه‌السلام به جهت نافرمانى پيروانش به فرياد آمده، زمانى است كه لشكريان معاويه به تاراج و غارت اموال و اذيت و آزار اهالى شهر «انبار» دست زده و ياران آن حضرت بى تفاوت و سرگرم كارهاى روزمره خود هستند:

«لما بلغه اغاره اصحاب معاويه على الانبار فخرج بنفسه ما شيا حتى اتى النخليه، فادركه الناس، وقالوا يا امير المومنين نحن نكفيكهم فقال: و الله ما تكفوننى انفسكم فكيف تكفوننى غيركم؟ ان كانت الرعايا قبلى لتشكو حيف رعاتها فانى اليوم لا شكو حيف رعيتى كاننى المقودوهم القاده، او النوزوع و هم الوزعه» (91)

هنگامى كه خبر حمله ياران معاويه بر «انبار» و غارت كردن آنجا را شنيد شخصا پياده به طرف «نخليه » منزلگاهى در نزديكى كوفه حركت كرد، مردم خود را به او رساندند، و عرض كردند، اى اميرمؤ منان! ما به جاى تو از عهده آنان بر خواهيم آمد، امام فرمود:

شما از عهده مشكلات خودتان بر نمى آئيد چگونه مشكل ديگران را از من دفع مى كنيد؟ اگر رعاياى پيشين از ستم فرمانروايان خود شكايت داشتند من امروز از ستم رعيتم شكايت دارم گويا من پيروم و آنها زمامدار، من فرمانبر و محكومم و آنها فرمانده و حاكم.

از مجموع اين كلمات امام عليه‌السلام چنين به دست مى آيد، بزرگترين عامل كه سبب عدم موفقيت، شكست و عقب نشينى آن حضرت در بعضى جنگ ها گرديد و باعث ضربه و لطمه وارد شدن به اسلام و حكومت عدل على عليه‌السلام شد، نافرمانى، سرپيچى و تخلف لشكريان و سربازان از دستور وى لوده است و گرنه على عليه‌السلام كسى نبود كه بتوان (العياذ بالله) در مديريت، تدبير، شيوه زمامدارى و رهبرى، رفتارش با ملت و در فنون نظامى و... نقص و عيب مشاهده كرد، يا با اشكال در نحو حكومتش برخورد كه نظالمش نمونه و حكومت كردنش الگو بود.

## حفظ اسرار نظامى

يكى از مسائلى كه در مساءله نظامى عموما و در ميدان يا زمان جنگ خصوصا رعايت آن بسيار ضرورى، لازم و حياتى است، و رعايت نكردن يا سهل انگارى در آن فاجعه آفرين و پيامدش مواجه شدن با شكست هاى جبران ناپذير خواهد بود، موضوع «حفظ اسرار نظامى» است.

با حفظ اسرار نظامى هميشه دشمن در حال تحير و سر در گمى واداشته مى شود و قدرت تصميم گرفتن از وى سلب مى گردد، زيرا نقشه درست و حسابى هنگامى طرح ريزى مى شود كه قدرت نظامى، تجهيزات، مقدار و نوع سلاح، توان رزمى، كميت و كيفيت و روحيه نيروى دشمن، خصوصيات و ويژگيهاى شان را بداند، و بر همان اساس نقشه بكشد و اقدام و عمل شود، و در اين صورت است كه اميد رسيدن به هدف، از پا در آوردن دشمن و به ارمغان آوردن پيروزى بسيار زياد است، اما با برنامه ريزيى كوركورانه و بى اطلاع از نيروى دشمن، اميد پيروزى و حتى اميد واررد ساختن ضربات كوينده بسيار اندك و ناچيز است.

لذا مشاهده مى گردد كه در طول تاريخ كشورهائى كه با هم در حال مخالفت، يا جنگ، يا رقابت تسليحاتى و نظامى بوده، سعى و تلاش ‍ مى كرده اند كه به هر وسيله اى ممكن، اسرار و قدرت نظامى طرفش را به دست آورد، و چه بسا كه براى اين كار ساليان دراز بزنامه ريزى مى نموده اند تا فردى نظامى رده اى بالاى كشور طرف را بخرد تا از وى اسرار نظامى دريافت، يا مهره سازى و عامل نفوذى بفرستد تا پس از مدت ها به اين هدف نائل و از خصوصيات نظامى رقيب يا دشمن آگاه گردد. و يا در اكثر جنگ ها يكى از عامل هاى بسيار مؤ ثر در شكست يا پيروزى، داشتن مهره هاى جاسوس و گزارش گر از نقشه ها و طرح هاى يكى براى ديگرى بوده است.

نوشته اند يكى از سبب هايى كه مصر در زمان «جمال عبدالناصر» در جنگ سوم اعراب و اسرائيل شكست خورد، خريدن اسرائيل يكى از افسران عالى رتبه مصرى را مى باشد كه نقشه جنگ، زمان حمله و محل تجهيزات و... مصر را به اسرائيل گزارش داد، كه اسرائيل قبل از اقدام مصر نيروى آماده و تجهيزات مصر را درجا از بين برد.

على عليه‌السلام به فرماندهان لشكرش مى گويد. من رازى را از شما نمى پوشم و مخفى نمى دارم مگر در زمان جنگ.

«الا و ان لكم عندى ان لا احتجز دونكم سرا الا فى حرب و لا اطوى دونكم امرا الا فى حكم» (92)

آگاه باشيد! حق شما بر من اين است كه جز اسرار جنگى؛ هيچ سرى را از شما پنهان نسازم و در امورى كه پيش مى آيد جز حكم الهى كارى بدون مشورت شما انجام ندهم.

زيرا اگر بنا شود، از اسرار جنگ همه اطلاع داشته باشند ديگر نمى توان از خطر دشمن در امان بود، چنانچه اگر بخواهد بر دشمن هجوم و يورش برد و قبل از هجوم همه كيفيت و زمان حكله را بدانند دشمن آمادگى مى گيرد، يا اگر موضوع حمله را اطلاع داشته باشند دشمن نيروهايش را به همان نقطه متمركز مى كند، يا اگر تصميم بگيرد حمله هوائى يا دريائى نمايند و دشمن از آن مطلع گردد، اسلحه هاى ضد هوائى يا قايق و ناوهاى جنگى خويش را آماده مى كند و مانع موفقيت و پيشرفتش مى گردد.

همچنين در جنگ هاى پارتيزانى و چريكى اگر پيش از شروع عمليات سر و صدا راه اندازد، دشمن را بيدار و هوشيار مى كند و نمى تواند ضربه اساسى به دشمن وارد سازد و به هدفش برسد. به علاوه سر و صدا راه انداختن با عمليات پارتيزانى مغايرت دارد چون بناى جنگ پارتيزانى بر غافل گير كردن دشمن است.

لذا بزرگترين راز موفقيت نظامى چه در دفاع و چه در تهاجم، چه در جنگ هاى منظم و به اصطلاح كلاسيك و چه در جنگ هاى چريكى و پارتيزانى، حفظ اسرار نظامى است.

على عليه‌السلام در جمله اى ضمن اهميت دادن به دور انديشى و احتياط، به حفظ رازها سفارش مى نمايد:

«الظفر بالحزم باجاله الراى، و الراى بتحصين الاسرار» (93)

پيروزى در پرتو تدبير و احتياط است، و تدبير و احتياط به تفكر است، و تفكر صحيح به نگهدارى اسرار است.

يكى از بزرگترين قهرمانى هايى كه اعراب در جنگ هاى با اسرائيل از خود نشان دادند، در جنگ رمضان (يا اكتبر) است كه مصر و سوريه مشتركا بر اسرائيل هجوم كردند و ضربه اى وارد نمودند.

از مهمترين عملى كه پيش از جنگ نشان دادند كه مى توان آن را يكى از نيرومندترين سبب پيروزى شان شمرد، اين بود كه توانستند اسرار نظامى شان را حفظ و حتى نگذاريد از حمله شان اطلاع يابند، و به گونه اى عمل نمودند كه «سيا» (قويترين تشكيلات جاسوسى آمريكا) گزارش هاى دروغ داده بود، و شيوه شان چنين بود كه:

مقدمات جنگ و حمله را بسيار زير كانه آماده كردند و قريب شروع جنگ، نقل و انتقالات و جابجائى نيروها را تحت عنوان، اقدامات مانور بزرگ مشترك كيان مصر و سوريه انجام دادند. بعد در عين حالى كه سربازان و افسران احتياط را فراخواندند، براى غافل نگه داشتن دشمن، 48 ساعت قبل از شروع جنگ اقدام به مرخصى بيست هزار سرباز نمودند، كه دشمن صد در صد خاطر جمع شد. (94) و بعد جنگ را آغاز كردند. و لذا «كيسنجر» وزير خارجه و سياستمدار آمريكا ناچار به اعتراف شد:

جنگ «امتبرر» به طورى ما را غافلگير كرد كه مورد انتظار مانبود و هيچ دولت خارجى ما را از هيچ برنامه مشخصى براى هيچ هجومى از طرف عرب با خبر نكرده بود. (95)

## روحيه شهادت طلبى

در جهان آنچه اناجم و صورت مى پذيرفت روى اسباب و عوامل دور مى زند، و انسانى هم كه مى خواهد در ميدان جنگ و صحنه نبرد گام نهد و شركت جويد، اگر بخواهد موفق، فاتح و پيروز از ميدان بيرون آيد، ضمن اينكه عقيده به امدادهاى غيبى الهى داريم كه در جايش بحث خواهد شد، نياز به ابزار جنگ و اسباب پيروزى دارد كه مى توان از آنها: مهارت در رزم، سلاح مدرن و پيشرفته، فرماندهى لايق و نقشه دقيق، ايمان به جنگ و حل كردن مساءله مرگ و «روحيه شهادت طلبى» و... را نام برد.

براى اينكه مجاهد فى سبيل الله و سرباز فداكار در راه خدا كه هر دقيقه و هر ثانيه در چند قدمى مرگ مى رود، حل كردن مساءله مرگ، بسيار نقش دارد: با حل كردن مساءله مرگ و برخوردار بودن از روحيه شهادت طلبى است كه مى تواند چون كوه استوار، ثابت و مقاوم باشد، كه اگر همه زمين را لشكر و سپاه بگيرد، و از تمام جوانب تير و شمشير ببارد، دست از هدف و مبارزه نكشد، زيرا او مرگ را فانى شدن و از بين رفتن نمى داند و معتقد است مرگ آغاز زندگى جاودانه و حيات ابدى است و «شهادت » هم بهترين مردن مى باشد.

چون اگر از مرگ بترسد و هنوز برايش مردن يك مسأله لاينحل باقى باشد، تا وقتى كوشش و تلاش مى نمايد، مى رزمد و مى جنگد، كه مرگ را مجسم نبيند و كشته شدن را در چند قدمى مشاهده نكند: اگر مرگ را قطعى يافت و كشته شدن را حتمى دانست، تن به همه چيز خواهد داد و از همه كس و همه چيز خواهد گذشت. و لذا على عليه‌السلام، گاهى افرادى از لشكريانش را به خاطر بيم و هراس از مرگ، مذمت و سرزنش، و گاهى از نترسى خويش براى آنها سخن مى گويد، و گاهى عشق به شهادت را مطرح مى نمايد، تا روحيه نترسيدن از مرگ را در آنها زنده و به وجود بياورد:

«اذا دعوتكم الى جهاد عدوكم دارت اعينكم كانكم من الموت فى غمره و من الذهول فى سكره يرتج عليكم حوارى فتعمهون ». (96)

هرگاه شما را به جهاد با دشمن دعوت مى كنم چشم تان از ترس در جام ديده دور مى زند، گويا ترس از مرگ عقل تان را ربوده، و همچون مستانى كه قادر به پاسخ نيستند، از خود بى خود شدهه و سرگردان گشته ايد و گويا عقل هاى خود را از دست داده ايد، و درك نمى كنيد، من هرگز به شما اعتماد ندارم.

در جنگ «صفين» چون شروع جنگ و آغاز حمله تاخير افتاد، عده اى گمان كردند امام عليه‌السلام در جنگيدن كندى و اهمال مى نمايد و لذا امام فرمود:

«اما قولكم: «اكل ذلك كراهيه الموت؟ فوالله ما ابالى دخلت الى الموت، او خرج الموت الى » (97)

اما اينكه مى گوئيد آيا (مسامحه در جنگ) از ترس مرگ است؟ به خدا سوگند باك ندارم من به سوى مرگ بروم يا او به سوى من آيد.

روزى در جنگ صفين پس از باز گو نمودن رموز جنگ، فرمود: خوشحال و خرسند باشيد و از اعماق دل و با طيب نفس راضى شويد كه در ميدان جنگ كشته و در راه خدا شهيد گرديد و روح از بدن تان خارج شود.

«و طيبوا عن انفسكم نفسا، و امشوا الى الموت مشيا سجحا» (98)

از شهادت خوشحال باشيد و به آسانى از آن استقبال كنيد.

پس از جنگ «نهروان» زمانى كه لشكريان معاويه به اطراف عراق هجوم آوردند و به ملت ظلم و ستم روا مى داشتند، حضرت مردم را جمع و آنها را به شركت در جهاد و دفاع دعوت نمود كه اول سكوت نمودند، و پس از سرزنش حضرت برخى بهانه آوردند: اگر خودت شركت جويى آماده ايم با توبه جنگ برويم و اگر خودت بمانى ما نيز نمى رويم، كه حضرت فرمود به جهت رسيدگى به مشكلات ملت و پاسدارى از اصل نظام، تشخيص ‍ داده ام من در اينجا باشم و بعد فرمود: تصور و خيال نكنيد به جهت ترس از مردن است كه به جنگ نمى روم كه على به اميد «شهادت » كار، تلاش و فعاليت مى نمايد:

«والله لولا رجائى الشهاده عند لقائى العدو لوقد حم لى لقاوه لقربت ركابى ثم شخصت عنكم فلا اطلبكم ما اختلف جنوب و شمال » (99)

به خدا سوگند! اگر اميد شهادت به هنگام برخورد با دشمن نداشتم اگر چنين سعادتى نصيب من شود - بر مركب خويش سوار مى شدم و از شما فاصله مى گرفتم و مادام كه نسيم ها به سوى شمال و جنوب در حركتند (هيچگاه) به سرراغ شما نمى آمدم.

در فراز ديگرى از كلماتش كه در ميدان جنگ ايراد گرديد، پس از بازگو نمودن مطالب سودمند و مفيد پيرامون تاكتيك هاى جنگ، سخن از نهايت عشق و علاقه اش به شهادت و كشته شدن در راه خدا را اين گونه ابراز و بيان مى دارد:

«ان اكرم القتل، و الذى نفس ابن ابيطالب بيده لالف ضربه بالسيف اهون على من ميته على الفراش فى غير طاعه الله » (100) بهترين مرگ ها كشته شدن (در راه خدا) است، سوگند به آن كس كه جان فرزند ابوطالب در اختيار او است، هزار ضربه شمشير بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غير طاعت پروردگار.

امام در نامه اى به عبدالله ابن عباس (فرماندارش در بصره) جريان به شهادت رسيدن «محمد ابن ابى بكر» را در مصر مى نويسد، و پس از طلب آمرزش براى آن مرحوم، از ملت شكوه نموده، انگيزه اى همراهى با آنها بيان مى فرمايد:

«فوالله لولا طمعى عند لقائى عدوى فى الشهاده و توطينى نفسى على المنيه لا حببت ان لا ابقى مع هولاء يوما واحدا و لا التقى بهم ابدا» (101)

به خدا سوگند اگر علاقه من به هنگام پيكار با دشمن در شعادت نبود و خود راه را براى مرگ در راه خدا آماده نساخته بودم، دوست مى داشتم حتى يك روز با اين مردم روبرو نشوم و هرگز آنها را ملاقات نكنم.

همان گونه كه از اين سخنان امام عليه‌السلام فهميده مى شود، تجربه نيز ثابت كرده هر اندازه كه مسأله مرگ و خوف مردن از دل رزمندگان زايل شده باشد، به همان ميزان در جنگ پيروز و به هدف خواهند رسيد، زيرا بى تحركى و سرعت عمل نشان ندادن در ميدان جنگ بيشتر ناشى از ترس ‍ از مرگ و مولود احتياط كارهاى بيش از حد جهت دور نگاه داشتن جانش از خطرات مى باشد، چون اگر ترس از مرگ بر او حاكم نباشد، چرا تلاش نكند، قهرمانى ها نيافريند و پيروزى به ارمغان نياورد.

علاوه بر اينها، بزرگترين صفت فرد مؤ من، ثبات، ايستادگى و پاى بندى اش ‍ نسبت به هدف است كه امام صادق عليه‌السلام چنين بيان مى فرمايد:

«ان المومن اشد من زبر الحديد. ان الحديد اذا دخل النار لان، و ان المومن لوقتل و نشر، ثم قتل لم يتغير قلبه » (102)

شخص مؤ من از آهن سخت و به اصطلاح از آهن آب ديده محكم تر و مقاوم تر است، زيرا هنگامى كه آهن را ميان آتش قرار دهى آب و نرم مى گردد ولى مؤ من اگر كشته شود و زنده گردد و دوباره به قتل برسد، قلبش ‍ تغيير نمى كند و از معتقدات و اهدافش دست بر نمى دارد.

خلاصه، هر ملتى كه در جنگ مساءله مرگ براى شان حل گرديد و از جان گذشتند، مى توانند به پيروزى، سعادت و آقائى برسند، در جنگ رمضان 1393 (مهر 1352) كه مصر و سوريه توانستند ضربه اى حسابى به اسرائيل بزنند و طبق گزارش «يونايتدپرس » به نقل از ارزيابى و محاسباتى كه مقامات نظامى آمريكا كرده اند، زيانهاى اوليه اسرائيل در جنگ «اكتبر» (جنگ رمضان) در حدود هزار تانك، دويست هواپيما و در حدود هشت تا هزار (8000 - 10000) نفر كشته و زخمى بوده است. (103)

اين خسارات و زيانها ميسور و ممكن نبود مگر با آن فداكارى و از خود گذشتگى كه نيروهاى مصر و سوريه نشان دادند و مساءله مرگ را حل نموند چنانچه خود دشمن به اين نساله اعتراف نموده اند، در كتاب «جنگ كيپور» كه هفت نفر اسرائيلى دولتى نوشته چنين تعريف نموده اند:

مصرى ها، على الخصوص در روزهاى اول و دوم جنگ خودشان را به سوى تانك هاى ما پرتاب مى كردند و با تلاش فراوان به آن آويزان شده و مى كوشيدند سوار آن شده و آن را يه تصرف در آوردند ما كه يك از يك طرف اين مناظر بهت آور را مى ديديم و از طرف ديگر چشم مان به تپه هاى گوشتى كه از اجساد كشتگان دو طرف به وجود آمده بود مى افتاد، از شدت ترس به حالت اشخاص شل مى افتاديم. (104)

امام عليه‌السلام هم اينگونه از خود گذشتگى را به كوفيان توصيه مى فرمود، كه الان ما بايد بياموزيم و به آن اهميت بدهيم.

در فرهنگ فارسى هم اين معنى آمده كه انسان آزاد هنگامى ميان زيستن با ذلت و مرگ شرافتمندانه قرار قرار مى گيرد، و بايد مرگ را با آغوش باز استقبال نمايد، چنانچه فردوسى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرا مرگ بهتر از اين زندگى |  | كه سالار باشم كنم بندگى |
| همان مرگ خوش تر به نام بلند |  | از اين زيستن با هراس و گزند |

يا اينكه شاعر ديگرى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زندگى آخرسرآيدبندگى دركار نيست |  | بندگى گرشرط باشدزندگى دركارنيست |
| ياحقارت گربباردبرسرت باران در |  | آسمانراگوبروبارندگى دركارنيست |

## مشخصات افراد ترسو

با مختصر توضيحى پيرامون نقش «روحيه شهادت طلبى » در ميدان جنگ، روشن است به همان اندازه كه وجود افراد شجاع و نترس كه مساءله خوف از مردن و ترس از مرگ نزدشان حل شده است، وجودشان ميان نيروى رزمنده اثر مثبت دارد، وجود «افراد ترسو»، بزدل و زبون به ضرر و زيان ارتش است، و چه بسا كه وجود چنين افراد باعث تضعيف روانى، سبب ايجاد دلهره و نگرانى و عامل شكست لشكريان مى گردد. لذا بايست در مرحله نخست مشخصات و خصوصيات اينگونه افراد را دانست تا پس ‍ از شناخت از آنها دورى، كناره گيرى و از شركت شان در ميدانهاى جنگ جلوگيرى به عمل آيد، كه عملكردشان به جاى آباد، خراب و به جاى خدمت خيانت است.

اولين ويژگى اينگونه افراد اين است كه در ميدان حرف، چنان خود را انقلابى، مبارز، و جنگجو معرفى و قلم داد نمايند كه گويى شجاعت در وى خلاصه گرديده، ولى در ميدان عمل و صحنه جنگ آنگونه فرار كنند كه موش از دست گربه، يا روباه از چنگال شير مى گريزد.

لذا على عليه‌السلام در مقام سرزنش، ملامت و توبيخ چنين افراد كه آن حضرت را چنانچه بايد يارى نمى نمودند، و به لاف زدن هايشان عمل نمى كردند، مى فرمايد:

«ايها الناس المجتمعه ابدانهم. المختلفه اهواوهم كلامكم يوهى الصم الصلاب، و فعلكم يطمع فيكم الاعداء تقولون فى المجالس: كيت و كيت فاذا جاء القتال قلتم: حيدى حياد، ما عزت دعوه من دعاكم، و لا استراح قلب من قاساكم اعاليل باضاليل، دفاع ذى الذين المطول، لايمنع الضيم الذليل، و لا يدرك الحق الا بالجد» (105)

اى مردمى كه بدن هاى تان جمع و افكار و خواسته هاى شما پراكنده است! سخنان داغ شما سنگ هاى سخت را درهم مى شكند، ولى اعمال سست شما دشمنان تان را به طمع مى اندازد، وقتى كه در مجالس مى نشنينيد، از همه جا سخن مى رانيد (و مى گوئيد چنين و چنان خواهم كرد) اما هنگام جنگ فرياد مى زنيد: اى جنگ از ما دور شو! آن كس كه شما را بخواند فرياد او به جائى نمى رسد، و كسى كه شما را رها كند قلب او از آزار شما در امان نخواهد بود، به عذرهاى گمراه كننده اى متشبث مى شويد همچون بدهكارى كه (با عذرهاى نابجا) از ادا دين خود سرباز مى زند (بدانيد) افراد ضعيف و ناتوان هرگز نمى توانند ظلم را از خود دور كنند، و حق جز با تلاش ‍ و كوششى به دست نمى آيد.

«عمرو ابن عاص» كه از دشمنان سرسخت على عليه‌السلام بود از هيچ تهمت و افتراء نسبت به امام دريغ نداشت، كه يكى از تهمت ها كه ميان مردم شام درباره امام بازگو مى كرد اين بود كه على عليه‌السلام بسيار شوخ و مزاح كننده است و اين خوو خاصيت وى را از اداره مملكت باز مى دارد، كه حضرت پس از شنيدن تهمت و افتراءهاى او، صفات ناپسندى وى را بيان مى دارد، از جمله ترسو و بزدلى وى را.

«فاذا كان عند الحرب فاى زاجر وامر هو!! مالم تاخذ السيوف ماخذها فاذا كان ذلك كان اكبر مكيدته ان يمنح القوم سبته » (106)

به هنگام نبرد سرر و صدا راه مى اندازد و تهييج و تحريص مى نمايد (اما اين سر و صدا) تا هنگامى است كه دست به شمشيرها نرفته، در اين هنگام برراى رهائى جانش بهترين و بزرگترين نقشه اش آن است كه جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشكار سازد (تا از كشتن او چشم پوشى شود).!

در جنگ صفين «عمرو ابن عاص» در نبرد با على عليه‌السلام مصادف شد و حضرت بر او تاخت تا او ررا به قتل ررساند. عمرو عاص خود را از اسب به زير انداخت به پشت خوابيد و در برابر حضرت پاهايش را بلند كرده عورتش را نمايان ساخت حضرت چشم پوشيده باز گرديد.

بررخى از نويسندگان جريان را اينگونه نوشته اند:

هنگامى كه امام على عليه‌السلام به معاويه پيشنهاد كرد كه چرا مردم را به كشتن بدهيم، بيا من و تو با هم بجنگيم هر كدام غالب و پيروز شديم همان خليفه باشد.

معاويه با حالت ترس با مشاورش «عمرو عاص» مشورت كرد او گفت حرف على عليه‌السلام درست است، معاويه كه اين حرف را از او توقع نداشت، گفت: چه قدر احمقى مگر نمى دانى هيچ كس با پسر ابى طالب مبارزه نكرده است كه با خون خود زمين را آبيارى نكرده باشد و...

بعد «عمرو عاص» با چهره اى كه گويا جهان برايش تنگ است و با حالت خودستايى به معاويه گفت: به خدا سوگند اگر بدانم كه هزار مرگ در سراغم هست در اولين برخورد با على عليه‌السلام مى جنگم، ولى در ميدان جنگ وقتى با على عليه‌السلام مواجه گشت از شدت ترس دست به حيله اى زد كه: زره و شمشيرش را به كنارى افكنده و پياده شده خود را زير پاهاى دشمن انداخت و عورت خود را برهنه كرد. امام عليه‌السلام كه وضعش را مشاهده كرد برگشت، مردم گفتند: اميرالمومنين آن مرد را رها كردى، خنديد و فرمود: او را شناختيد؟ گفتند: نه، فرمود: او «عمر و عاص» است، عورتش را در برابر برهنه كرد و روى از او برگردانيدم كه بعد وقتى نزد معاويه رفت، معاويه گفت: چه شد؟ عمرو عاص با پرروئى گفت: على مرا به زمين افكند. كه معاويه پاسخش داد: هم خدا را شكر كن...(107)

بعد «بسر ابن ابى ارطات» كه يكى از سران لشكر معاويه بود در همان جنگ صفين، شيوه عمرو عاص را به كار برده از چنگال مرگ نجات يافت. پس از آن جمله: «يمنح القوم سبته » در بين عربها ضرب المثل شد براى كشى كه در حوادث و پيش آمدها به ذلت و خوارى تن دهد.

در خطبه ديگر حضرت اصحابش را كه افراد بى استقامت و ترسو بوده اند اينگونه سرزنش و ملامت مى نمايد:

«و كانى انظروا اليكم تكشون كشيش الضباب، لا تاخذون حقا و لا تمنعون ضيما» (108)

گويا مى بينم به هنگام فرار همهمه مى كنيد، همچون صدائى كه از سوسماران به هنگام ازدحام شان به وجود مى آيد، نه قادر به گرفتن حقى هستيد؟ و نه جلوگيرى از ظلم و ستم.

تا اينجا دو مطلب به دست مى آيد:

1 - وجود افراد ترسو ميان نيروهاى رزمنده، عامل ايجاد ضعف و سستى ديگران است كه بايد در حد مكان آنها را تصفيه كرد يا در پشت جبهه كارهايى را كه احتمال خطر وجود ندارد يا كمتر وجود دارد به آنها سپرد.

2 - بارزترين مشخصه اين افراد لاف زدن و رجز خوانى پيش از شركت در صحنه است كه به مجرد ورود به ميدان و مشاهده خطرات خود را مى بازند و روحيه را از دست مى دهند و هر ذلت، خوارى و فرومايگى را مى پذيرند، گاهى صحنه را ترك مى گويند و فرار را بر قرار ترجيح مى دهند گاهى تسليم دشمن مى شوند و به جهت حفظ جانشان به هر كار غير انسانى و حقارت تن مى دهند.

چنانچه «عمرو عاص» با لاف، خودستائى و سوگند ياد كردن به ميدان شتافت و به چه ذلت و پستى تن داد تا خويش را از مرگ نجات بخشيد.

و اين زشت ترين صفت است و از اين رو در اسلام از شجاعت به عنوان يك صفت مثبت و ارزشمند ياد مى كند و خواستار زنده شدن و گسترش يافتن اين صفت پسنديده در بين مردم و به خصوص رزمندگان و مرزبانان است.

در مقابل از صفت منفى ترس، جبن و زبونى به بدى و زشتى نام مى برد و آن را عامل بازدارنده از پيشرفت و تكامل مى داند و خواهان كاهش پيدا كردن اين صفت رذيله از ميان جامعه و امت اسلامى است.

چون صفت ترس و جبن با آيه: «اشداء على الكفار» (بر كفار سخت گيراند) نمى سازد، و ترسو بودن با فرمان خدا كه: «واغلظ عليهم» (و بر آنها - كفار و منافقين - سخت گير) منافات دارد و مانع از عمل به اين دستور الهى است.

و لذا پيامبر بزرگ اسلام (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) در جائى مى فرمايد: «لا ينبغى للمومن ان يكون بخيلا و لا جبانا» (109)

براى فرد مؤ من روا و سزاوار نيست كه بخيل و ترسو باشد. و در جائى ديگر مى فرمايد:

«اللهم انى اعوذبك من البخيل و اعوذبك من الجبن» (110) بار خدايا به تو پناه مى برم از بخل، و به تو پناه مى برم از ترسو بودن، و على عليه‌السلام مى فرمايد: «الجبن منقصه ».

ترس و زبونى نقص و عيب است و انسان ترسو انسان كامل نيست.

و امام صادق عليه‌السلام يكى از ويژگيهاى مؤ من پايمردى و نترسى او را مى شمارد و مى فرمايد:

«المومن اصلب من الجبل اذا الجبل يستقل منه و المومن لا يستفل من دينه» (111) مؤ من محكم تر و سخت تر از كوه است زيرا از كوه گرفته و كاسته مى گردد، ولى از (دين، عقيده و باور) مؤ من (بر اثر مقاومتش) چيزى كاسته و گرفته نمى شود.

## ضرورت وحدت

يكى از امورى كه در هر موردى و هر كارى وجودش به آن رونق مى بخشد، دلگرمى، نويد، اميد و سرعت عمل در پى دارد «وحدت» است. به هر وادى كه «وحدت» گام نهد و به هر عرصه اى كه «اتحاد» رو آورد، به آن جلوه و جلائى مى دهد و سعادت، خوشبختى و موفقيت را به ارمغان مى آورد.

ولى در ميدان جنگ و صحنه نبرد حق و باطل كه نياز مبرم به وحدت، همكارى و هماهنگى ميان نيروهاى مسلح به چشم مى خورد و احتياج شديد به كمك و تعاون احساس مى شود، كه در غير آن صورت دچار شكست و گرفتار مشكلات مى گردند، لازم و ضرورى است «وحدت» به وجود آوردند.

زيرا اگر بنا شود متفرق عمل كنند و هر دسته اى براى خود كار و فعاليت نمايند، همكارى و تعاون نباشد قطعا چنانچه بايد نمى توانند موفق باشند و چه بسا كه با شكست مواجه شوند، چون ممكن است يك لشكر يا يك دسته و گروه در يك زمينه كمبود داشته و ديگرى آن را مازاد بر ضرورت داشته باشد، يا يكى در رشته اى تخصص، مهارت و آمادگى كمك و در رشته ديگر نياز به همكارى و رهنمائى داشته باشد، و يا قدرت و توان دشمن به اندازه اى باشد كه اگر نيروهاى رزمنده گروه، گروه با آنها بجنگد، دشمن مى تواند پاسخ و حتى شكست دهد، ولى در برابر اتحاد و هماهنگ عمل كردن آنها، آسيب پذير باشد و...

لذا اميرالمؤ منين عليه‌السلام در رابطه با همكارى در ميدان جنگ سفارش ها دارد كه يكى از مواردى كه به اين امر مهم توصيه فرموده زمانى است كه اصحابش را امر به جنگ با اهل شام نمود، فرمود: «غلب والله المتخاذلون » (112)

به خدا سوگند شكست از آن آنانى است كه دست از يارى يكديگر بر مى دارند. اينكه امام عليه‌السلام به نام جلاله قسم ياد مى نمايد، مى رساند كه حضرتش چه اندازه به مساءله وحدت در ميدان جنگ اهميت قائل اند. در جاى ديگر، پس از جنگ «نهروان » هنگام اعزام نيروهايش به سوى لشكر شام مى فرمايد:

«انه لا غناء فى كثره عدد كم مع قله اجتماع قلوبكم» (113)

تعداد فراوان شما با كمى اجتماع افكارتان سودى نمى بخشد. يعنى هر اندازه از نظر كميت زياد و عدد بالائى را تشكيل بدهيد ولى متحد، هماهنگ و يك دل نباشيد، دردى را دوا نمى كنيد، كارى را از پيش نمى بريد و سبب بى نيازى ما نمى گرديد.

در سخنان ديگرى، امت اسلامى را از اختلاف و تفرقه نهى مى فرمايد، و آن را سبب افتادن به دام شيطان مى شمارد:

«و اياكم و الفرقه فان الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب» (114) از پراكندگى بپرهيزيد كه «انسان تنها» بهره شيطان است، چنانكه گوسفند تك رو طعمه گرگ!

اينكه حضرت مى فرمايد: هر كه از جامعه و امت جدا گشت گرفتار شيطان مى گردد، اگر چه ظاهر كلمه شيطان ه همان ابليس اغواگر و دشمن قسم خورده بشريت را مى رساند، كه با وسوسه اش نه تنها مانع پيوستن به ملت بلكه در مقابل امت قرار مى دهد، و طبعا شامل شيطان هاى انسى هم مى شود كه هميشه در تلاش و كوشش اند تا به وحدت و يكپارچگى امت ها لطمه وارد كنند، و از نفاق و اختلاف ديگران استفاده و به مقاصد شوم و ضد انسانى شان برسند.

با توجه به اين سخنان على عليه‌السلام، متوجه مى گرديم كه چرا امام امت خمينى اين اندازه قواى مسلح را به وحدت و هماهنگى دعوت مى نمايد:

بار ديگر به ارتش و سپاه پاسداران و ژاندارمرى و بسيج و همه نيروهاى مسلح نظامى و غير نظامى تاءكيد مى كنم كه با هماهنگى هر چه بيشتر به دشمن بتازند و از اختلاف كه از وسوسه هاى شيطانى و به سود شياطين است بپرهيزيد. (115)

همچنين در پيامى به مناسبت بزرگداشت شهداى انقلاب در سالگرد پيروزى انقلاب، از مستضعفين و مسلمين جهان مى خواهد، به وسيله ايجاد وحدت و دورى از اختلاف حقوق شان را از مستكبرين و طاغوت ها بگيرند:

هان اى مظلومان جهان از هر قشر و از هر كشورى هستيد، به خود آئيد و از هياهو و عربده آمريكا و ساير زورمندان تهى مغز نهر اسيد و جهان را بر انان تنگ كنيد و حق خود را با مشت گره كرده از آنان بگيريد.

و هان اى مسلمين از هر تيره و پيرو هر مذهب كه هستيد دشمن خانگى را كنار بگذاريد و به فرمان قرآن و خداى بزرگ گردن نهيد: «و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا»، خداوند تعالى عزت را براى خود و رسول عظيم الشان خود و مؤ منين قرار داده به حكومت هاى جابرانه كه هستى شما را تحت اختيار دشمنان اسلام قرار داده اند بشوريد و ممالك خود را از دست اين خائنين سيه روزى نجات دهيد كه خداوند با شماست. (116)

و نيز فقيه مجاهد حضرت آيت الله العظمى منتظرى در اعلاميه 10/10/1358 كه در رابطه با اشغال نظامى افغانستان توسط شوروى داد، پس از محكوم نمودن اشغال افغانستان، خطاب به ملت مسلمان و شجاع اافغانستان مى نويسد:

ملت مبارز افغانستان بر اساس رسالت انقلابى و اسلامى خويش لازم است هر چه زودتر صفوف خود را در چار چوب ايدئولوژى خالص اسلامى متحد ساخته و نبرد آزاديبخش را بر ضد اشغال گران شرقى تا سرحد پيروزى نهائى ادامه دهند و سعى كنند اختلافات گروهى و قومى آنان را از مسير انقلاب اسلامى منحرف نكنند. (117)

اينها همه و همه حكايتگر اين است كه وحدت در تمام ابعاد و در هر زمينه مفيد و خوب است ولى در ميدان جنگ و صحنه تعيين سرنوشت مكتب و جامعه، وحدت لازم و ضرورى است.

## ملاك وحدت

اينكه بر چه اساس و روى كدام مبنا ما مى توانيم در ميدان هاى مبارزه و جنگ با انديشه هاى گوناگون و خواسته ها و اهداف متفاوت با هم متحد هماهنگ و يا هم سو باشيم!

آنچه به نظر مى رسد مهم ترين ملاك كه مى تواند عامل نزديكى و هم جهتى ما در صحنه هاى نبرد گردد، علاوه بر دستورات دينى و مشتركات عقيدتى، در سه بعد خلاصه مى شود:

1 - هدف مشترك

2 - دشمن مشترك

3 - خطر مشترك

هدف مشترك:

يعنى اگر چه ممكن است از نظر استراتژى و شيوه مبارزه و كيفيت برخورد و... ميان ما فى الجمله اختلاف وجود داشته باشد، ولى هدفمان مثلا حفظ مكتب، پاسدارى از استقلال، يا رسيدن به حقوق، يا به دست آوردن يا بيرون كردن اشغالگران و... مى باشد كه مشترك است، و از اختلاف اينگونه موارد است كه علامه بلخى مى نالد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميان ماوتو صددردمشترك باقيست |  | ترابخود زچه بى اعتماد مى نگرم |

## دشمن مشترك:

مثلا ما به جهت اشغال كشورمان با امپرياليسم شوروى دشمنيم و براى آزادى آن مبارزه مى نمائيم، و شما به خاطر كمك به دشمن تان با آن مخالفيد، يا ما به جهت حراست از عقيده مان نبرد مى نمائيم و شما به خاطر بازگشت استقلال مى جنگيد، يا هر دو در پى جزا دادن و تنبيه دزد هستيم ولى من به خاطر اينكه كتابم را دزديده و توبه جهت اينكه مال و ثروتت را ربوده و... فرق ندارد باز دشمن مشترك است.

## خطر مشترك:

مثلا ما با پدر، در ستيزيم و شما با پسر درگيرى داريد كه چنانچه آنها سلطه پيدا كنند هر دوى ما را نابود خواهند كرد. پس اگر چه هدف ما مشترك نيست چون ما دشمن پدر و آن را ريشه اصلى تباهى مى دانيم و هدفمان از بين بردن آن است و شما مخالفت پسر و در پى نابودى آن مى باشيد. همچنين دشمن مشترك نيست چون يكى دشمن پدر و ديگرى دشمن پسر هستيم، ولى خطر مشترك ما را تهديد مى كند كه اگر ما دست به دست هم ندهيم و اختلافات را كنار نگذاريم آنها دست به دست هم داده دمار از روزگار ما خواهند كشيد، و لذا خطر مشترك در پيش داريم.

پس با اين ملاك ها مى توان توافق، تفاهم و هماهنگى در جبهات مبارزه به وجود آورد و نيروها را عليه دشمن متمركز، بسيج و هم سو كرد.

## عوامل اختلاف:

با روشن شدن ضرورت وحدت در تمام صحنه ها، به خصوص در ميدان جنگ و بيان ملاك آن، سزاوار است عوامل اختلاف را بدانيم تا با شناخت آن از لطمه وارد شدن به وحدت و هماهنگى پيش گيرى شود، و از بروز نفاق باز دارد.

امام عليه‌السلام عوامل مهم اختلاف و آشوب را در سه بخش خلاصه مى نمايد:

1 - دنبال هواى نفس رفتن

2 - بر خلاف دستور خدا حكم صادر كردن

3 - حاكميت افراد ناشايسته

«انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله و يتولى عليها رجال رجالا على غير دين الله » (118)

همواره آغاز پيدايش فتنه ها، پيروى از هوس هاى آلوده و احكام و قوانين مجعول و اختراعى است، احكامى كه با كتاب خدا مخالفت دارد، و جمعى بر خلاف آئين حق به حمايت از آن بر مى خيزند. و نيز آن حضرت در خطبه ديگر، با اشاره به همين مطلب، سرچشمه بروز اختلاف نيت هاى ناپاك را بيان مى دارد تا پيروان راستين آن حضرت كه از اين مساءله رنج مى برند، با شناخت عامل به وجود آورنده نفاق، با آن به مبارزه برخيزند:

«و انما انتم اخوان على دين الله، ما فرق بينكم الا خبث السرائر، و سوء الضمائر فلا توازرون، و لا تنا صحون و لا تباذلون و لا توادون» (119)

شما همه از نظر دين خدا برادريد، چيزى جز زشتى درون و سوءنيت شما را از هم پراكنده نكرده، نه به يكديگر كمك مى كنيد، و نه همديگر را نصيحت، نه به هم بذل و بخششى داريد و نه به يكديگر مهر و محبت مى ورزيد.

و در جاى ديگر مى فرمايد:

«اباكم و الخلاف فانه مروق» (تحف العقول ترجمه آقاى جنتى، ص 110) از اختلاف بپرهيزيد كه باعث بيرون رفتن از دين است.

يعنى در جايى كه دستور شرع و اسلام، وحدت و هماهنگى است، سرپيچى از آن، هنگامى صورت مى گيرد كه به برنامه دينى اهميت قائل نباشد، و در نتيجه اين بى اعتنائى به دستور شرع باعث مى شود كه از دين خارج گردد.

دنبال هواى نفس رفتن در ضربه وارد كردن به هماهنگى و ايجاد اختلاف آن قدر نقش دارد كه قرآن مى فرمايد:

(و لو اتبع الحق اهواء هم لفسدت السموات و الارض و من فيهن) (120)

و اگر حق از هواى نفس و هوس هاى آنها پيروى كند آسمانها و زمين و تمام كسانى كه در آنها هستند تباه مى شوند.

در حقيقت، بر خلاف حق حكم صادر كردن و حاكميت افراد نالايق و نااهل نيز برگشتش به پيروى و متابعت از هواى نفس است.

## جنگ راه رسيدن به هوى و هوس نباشد

با بحثى اگر چه كوتاه و فشرده در زمينه «هدف داشتن جنگ » معلوم گرديد كه ارزش جنگ بستگى به هدف آن، و عظمت مبارزه مربوط به نيت آن است، كه اگر به جهت هواى نفس، جايگزين نمودن باطل، رسيدن به مقام، سلطه بر ديگران... به دست آوردن مدال افتخار و گسترش خاك و از اين قبيل باشد، نه تنها ارزش و اهميت ندارد كه ستم «ظلم و جنايت» محسوب مى شوند.

لذا مى بينيم افرادى يك عمر مى جنگند، تلاش مى نمايند، شب و روز، گرما و سرما نمى شناسند. و در عين حال به عنوان انسان هاى جانى و ظالم در تاريخ ثبت مى گردند، زيرا براى هواى نفسى بوده و انسان هايى هم مشاهده مى گردد كه تنها چند صباحى يا چند ساعتى مى رزمند ولى در تاريخ به عنوان انسان هاى فداكار، ايثارگر، مبارز و انقلابى به شمار مى آيند و براى ديگران الگو، اسوه، نمونه و سرمشق قرار مى گيرند، چون براى خدا و «فى سبيل الله» جنگيده اند و هدفشان رهائى از چنگال ستمگران و حاكميت قانون «الله » بوده است.

و بدين جهت است كه امام عليه‌السلام از جنگ براى رسيدن به خواسته هاى نفسانى و اهداف ناشى از خود خواهى، نهى مى دارد:

«و لا تحركوا بايد كم و سيوفكم فى هوى السنتكم، و لا تستعجلوا بما يعجله الله لكم» (121) شميرهاى تان را در راه هوا و هوس و كلماتى كه از زبان تان بيرون مى آيد به كار نيندازيد.

يعنى وقتى اسلحه به دست مى گيريد و مى جنگيد سعى كنيد با فرمان الهى آغازگر باشيد و در محدوده فرمان الهى از سلاح و ابزار جنگى تان استفاده كنيد، بى خود شمشيرتان را به كار نبريد و بى مورد كسى را به قتل نرسانيد، نكند هواى نفس، حب رياست، عشق به مقام، ترفيع رتبه، علاقه بيش از حد به كشور و ملت، اميد به دست آوردن غنيمت و يا غرور قدرت بر شما حاكم باشد و هر چه بخواهيد انجام دهيد و هر عمل دل تان خواست مرتكب شويد و خدا را فراموش و مقررات اسلام را زير پا كنيد.

و لذا مشاهده مى گردد كه هميشه امام امت خمينى كبير، قواى مسلح را در جنگ با رژيم عراق، به رعايت معيارهاى اسلامى و ضابطه هاى انسانى تاءكيد مى فرمايد:

شما ارتشيان، پاسداران، بسيج، ژاندارمرى، شهربانى و تمامى نيروهاى مردمى مسلح و تمامى مردمى كه جانتان را براى اسلام و ايران فدا مى كنيد به هوش باشيد كه اسلام را معيار حركت هاى خود قرار دهيد. (122)

زيرا هنگامى كه معيار جنگ و مبارزه حكم خدا و ضوابط اسلامى باشد، مرتكب ستم و جنايت نمى گردد و بى گناهى را به قتل نمى رساند و زن و كودك را از بين نمى برد.

## اتمام حجت بر دشمن

در هر كارى كه نياز به اتمام حجت داشته باشد، اتمام حجت خوب و خالى از فائده نيست، اما در جنگ كه مساءله كشتن، كشته شدن، به خاك و خون كشيدن، زير و رو كردن و ويرانى به بار آوردن و... مطرح است، اتمام حجت واجب و لازم مى باشد، زيرا چه بسا كه اتمام حجت مؤ ثر واقع شود و از بروز جنگ جلوگيرى كند، فاجعه رخ ندهد و تلفات و خسارات مالى و جانى به وجود نيايد.

و بدين دليل است كه على عليه‌السلام قبل از شروع و آغاز جنگ و حتى در صحنه جنگ اتمام حجت مى نمايد تا شايد آتش جنگ شعله ور نگردد يا خاموش شود، به عنوان نمونه:

امام قبل از جنگ جمل براى اتمام حجت «عبدالله بن عباس » را نزد «زبير» فرستاد كه به تعهدى كه داشت بر گردد:

«ولكن الق الزبير فانه الين عريكه فقل له: يقول ابن خالك عرفتنى بالحجاز و انكرتنى بالعراق فما عدامما بدا؟» (123)

بلكه با «زبير» ارتباط بگير كه نرم تر است، به او بگو پسر دائيت مى گويد: در حجاز مرا شناختى و در عراق نشناخته انگاشتى، چه شد كه از پيمان خود بازگشتى؟!

و حتى نوشته اند كه در جنگ جمل در ميدان جنگ و در حال پيكار هنگامى كه امام با «زبير» روياروى شد از باب اتمام حجت به زبير فرمود: چه باعث شد كه اين غائله را بر پا نمائى؟ زبير گفت: من خون «عثمان» را مطالبه مى نمايم، على عليه‌السلام فرمود، تو و «طلحه» موجب ريخته شدن خون «عثمان» گشته ايد بعد فرمود: تو را به خدا سوگند آيا به ياد دارى كه روزى از پيش من عبور مى كردى و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست تو تكيه كرده بود در حالى كه از نزد قبيله «بنى عمرو بن عوف» مى آمد، پيامبر به من سلام كرد و به روى من خنديد و من هم به او خنديدم، تو گفتى: يا رسول الله فرزند ابى طالب شوخى را رها نمى كند. پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) و فرمود: ساكت باش، فرزند ابى طالب اهل شوخى نيست، آگاه باش تو اى زبير به زودى با على به جنگ و كشتار خواهى پرداخت در حالى كه توبه او ستمكارى، زبير با شنيدن اين سخن استرجاع (انا لله و انا اليه راجعون) نموده از تصميم جنگ با على عليه‌السلام منصرف شد. (124)

برخى از نويسندگان نوشته اند كه امام عليه‌السلام پيش از آغاز جنگ چندين نفر را جهت اتمام حجت و براى اندرز و نصيحت نزد اصحاب جمل فرستاد تا شايد مؤ ثر واقع شود، و آتش جنگ شعله ور نگردد، كه متأسفانه نتيجه نبخشيد، كه آخر الامر امام عليه‌السلام «انس ابن مالك» را كه يكى از صحابه پيامبر و كسى بود كه نصايح پيامبر به طلحه و زبير و نهى آنها را از جنگ با امام عليه‌السلام و داخل شدن در فتنه، خودش شنيده بود، براى اتمام حجت نزد آنها فرستاد، وى رفت با آنها ملاقات كرد منتهى آن سفارش هاى پيامبر را بازگو نكرد كه وقتى برگشت، امام سوال فرمود: جريان اندرز پيامبر اكرم را بيادشان آوردى؟ گفت: فراموش كردم كه بعد شخص امام لباس رزم را بيرون كرد تا خيال نكنند براى جنگيدن آمده، نزد «طلحه » و «زبير» تشريف برد و آنها را نصيحت فرمود و بعد «زبير» را تنها به گوشه اى برد و آن جريان توصيه رسول خدا را به يادش آورد و او گفت فراموشم شده بود و از جنگ با شما منصرف شدم و اشك توبه چشمانش را پوشانيد. (125)

امام عليه‌السلام در رابطه با جنگ معاويه، قبل از توسل به جنگ جهت اتمام حجت، «جرير ابن عبدالله بجلى» را به شام فرستاد تا از معاويه بيعت بگيرد، و معاويه «جرير» را معطل كرد، تا اينكه حضرت اين نامه را براى «جرير» فرستاد كه ابلاغ كند: يا بيعت يا جنگ:

«اما بعد فاذا اتاك كتابى فاحمل معاويه على الفصل و خذه بالامر الجزم، ثم خيره بين حرب مجليه، او سلم مخزيه، فان اختار الحرب فانبذ اليه، و ان اختار السلم فخذ بيعته، و السلام» (126)

اما بعد! هنگامى كه نامه من به دستت رسيد «معاويه » را به حكم قطعى وادار كن! و به او بگو! براى يكطرفى شدن، عزمش را جزم كند. سپس او را بين جنگ بيرون كننده و يا تسليم دال بر عجز و رسوا گر مخير ساز اگر جنگ را اختيار كرد به او اعلام جنگ كن! و اگر تسليم شد از او بيعت بگير! والسلام.

هنگامى كه «معقل ابن قيس رياحى» را فرمانده سه هزار ارتش تعيين و به سوى لشكر شام مى فرستاد، وصيت و سفارش هائى برايش نمود كه از جمله:

«و لا يحملنكم شنانهم على قتالهم قبل دعائهم والا عذار اليهم» (127)

(متوجه باش) پيش از آنكه آنها را به صلح و مسالمت و راه خدا دعوت كنى و راه عذرشان را در پيشگاه خداوند ببندى، به خاطر عداوت خصوصى با آنها پيكار نكنى.

امام در جنگ صفين قبل از شروع درگيرى و جنگ به سربازانش رهنمائى مى فرمايد. و در ضمن سفارش مى نمايد كه شما آغازگر آتش جنگ نباشيد زيرا شما حجت (امام) داريد و بگذاريد با شروع جنگ از ناحيه آنها، حجت ديگرى هم تمام شود:

«لا تقالوهم حتى يبدوكم، فانكم - بحمدالله - على حجه و ترككم اياهم حتى يبدوكم حجه اخرى لكم عليهم» (128)

با آنها نجنگيد (و شما آغازگر جنگ نباشيد) تا آنها پيشدستى كنند، چه اينكه شما بحمدالله (براى حقانيت خود) داراى حجت و دليل هستيد، و واگذاشتن شما تا آنها نبرد را شروع كنند اين حجت ديگرى است به سود شما و زيان آنان.

امام در نامه اى به «محمد بن ابى بكر» حاكم و استاندار مصرى وى را در كنار سفارش به تحرك در جنگ، امر به دعوت به سوى خدا و اتمام حجت مى فرمايد:

«فاصحر لعدوك وامض على بصيرتك و شمر لحرب من حاربك وادع الى سيبل ربك و اكثر الاستعانه بالله يكفك ما اهمك و يعنك على ما نزل بك ان شاء الله» (129)

(اكنون) تو براى پيكار با دشمنت سپاه را بيرون آر و طبق بصيرت و فهمت در مبارزه با او حركت كن، دامن جنگ را براى كسى كه با تو مى جنگد به كمر زن، و مردم را در راه پروردگارت به مبارزه دعوت كن. از خداوند بسيار يارى طلب كه مشكلاتت را حل خواهد كرد. و در شدائدى كه بر تو نازل مى شود ياريت مى كند. انشاء الله.

و نيز حضرت قبل از جنگ جمل نامه اى به طلحه و زبير مى فرستد و در آن نصيحت مى نمايد كه از اين اقدام خود دست بكشند:

«فارجعا ايها الشيخان عن رايكما، فان الان اعظم امركما العارمن قبل ان يجتمع العار و النار» (130)

اى دو پيرمرد و اى كسانى كه زمام امور عده اى را به دست گرفته ايد!

از راى و نظريه خود باز گرديد چرا كه الان بازگشت شما از اين راه خلاف تنها موجب ننگ است، ولى ادامه اين راه، هم ننگ و هم آتش دوزخ را براى شما فراهم مى سازد.

يعنى الان تنها مى گويند اينها پشيمان شدند و توبه كردند كه به عقيده شما عار و ننگ است، ولى اگر جنگ را آغاز كنيد و به روى امام و رهبرتان سلاح كشيد، گرفتار عذاب الهى خواهيد شد.

اينكه امام عليه‌السلام پيش از آغاز هر جنگ چه توسط چه با فرستادن افراد اندرزگر و نصيحت كن، چه با ارسال نماينده و چه خود شخصا حقايق را ابلاغ و براى طرفش بازگو و با اين شيوه ها، اتمام حجت فرمود و تا اين اندازه به اين مساءله اهميت مى داد، براى اين است كه به ما بياموزد كه هر كس اگر براى خدا و در راه «الله » اسلحه به دست گرفت و جنگيد لازم است قبل از شروع جنگ در هر موقعيت كه باشد اتمام حجت نمايد، زيرا چه بسا كه در ضمن اتمام حجت اشخاص فريب خورده به اشتباه هود پى ببرند و از كرده عمل خويش پشيمان و نادم شوند.

## تضعيف روانى دشمن

پس از آنكه مسأله «اتمام حجت» مراحل خود را پيمود و مؤ ثر واقع نشد و نتيجه مطلوب نبخشيد، نوبت مى رسد به «تضعيف روانى دشمن» كه باز هم قبل از شروع جنگ انجام مى گيرد، و در صورت امكان بدين وسيله دشمن را از هدف، تصميم و اراده اش كه جنگ است منصرف، متقاعد و باز مى دارد، كه اگر هم منصرف نگرديد از نظر روانى تضعيف، نگران و در فشار قرار مى دهد، كه اين امر در تصميم گيرى و نقشه دشمن، دخيل و مؤثر است.

زيرا در حال تشويق روانى و از دست دادن آرامش انديشه، قدرت تفكر و انديشيدن صحيح از وى زايل مى گردد، كه ديگر قادر به دادن نقشه درست و برنامه اى حسابى و ريختن طرح مؤ ثر نخواهد بود كه اين خود اولين پيامد و ثمره اين عمل است.

و لذا مشاهده مى شود كه در اثر جنگ ها و به خصوص شيوه اميرالمؤ منين عليه‌السلام اين بوده برنامه را انجام مى داده اند، چنانچه در جنگ با معاويه عمل كرد، زمانى كه معاويه حضرت را به جنگ فرا خواند، امام عليه‌السلام نامه اى به وى نوشت كه در قسمتى از آن چنين آمده:

«و قد دعوت الى الحرب فدع الناس جانبا و اخرج الى، و اعفب الفريقين من القتال ليعلم اينا المرين على قلبه و المغطى على بصره، فانا ابوالحسن قاتل جدك و خالك و اخيك شدخا يوم بدر و ذلك السيف معى و بذلك القلب القى عدوى.... فكانى قدرايتك تضج من الحرب اذا عضتك ضجيج الجمال بالا تقال....» (131)

مرا به جنگ دعوت كرده اى؟ اگر راست مى گوئى مردم را كنار بگذار و يك تنه به مبارزه من بيا!! كار به دو لشكر نداشته باش و آنها را ازجنگ معاف دار تا معلوم شود گناه بر قلب چه كسى چيره شده و پرده بر چشم چه كسى افتاده است؟! من «ابوالحسن » درهم كوبنده جد و برادر و دائى تو در روز بدرم! همان شمشير با من است، و با همان قلب پرتوان با دشمن روبرو مى شوم...

گويا تو را مى بينم كه آنچنان از روياروئى در جنگ ضجه و ناله مى كنى كه شتران زير بارهاى سنگين، و تو را مشاهده مى كنم كه با جمعيت خود از ضربات پى در پى و فرمان حتمى شكست، و كشتگانى كه پشت سر هم بر روى زمين مى افتد ناله و فرياد برآورده اى؛ و مرا به كتاب خدا دعوت مى كنى در حالى كه جمعيت تو كافرند و منكر، يا از جاده حق بر كنارند.

امام در نامه اى كه به اهل بصره مى فرستد، پس از آنكه به آنها ابلاغ مى كند كه از اعمال گذشته شما مى گذرم و گوشزد مى كند كه متوجه حركات آينده تان باشيد كه ديگر باز نخواهم بخشيد و.... تا اينكه مى نويسد:

«و لئن الجاتمونى الى المسير اليكم لا وقعن بكم وقعه يكون يوم الجمل اليها الا كلعقه لاعق» (132)

و اگر مرا مجبور به حركت سازيد، حمله اى به شما بياورم كه جنگ جمل در برابر آن بسيار كوچك باشد.

حضرت در نامه ديگرى كه پاسخ به نامه معاويه است مطالبى را مى نويسد كه در ضمن همان مطلب گذشته را كه قاتل بستگان تو هستم تكرار مى نمايد، كه بيانگر مدعاى ما كه جهت تضعيف روانى دشمن است، مى باشد:

«و عندى السيف الذى اعضضته بجدك و خالك و اخيك فى مقام واحد و انك - والله - ما علمت الا غلف، المقارب العقل...» (133)

نزد من همان شمشيرى است كه بر پيكر جد و دائى و برادرت (در ميدان احد) كوبيدم.

به خدا سوگند من مى دانم تو مردى بى خرد و پوشيده دل هستى و سزاوار است درباره تو گفته شود: به نردبانى بالا رفته اى كه تو را به پرتگاه خطرناكى كشانده كه به زيان تو است نه به سود تو.

همچنين مى بينيم پيامبر بزرگ اسلام (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) بعد از جنگ احد هنگامى كه دشمن را تا «حمراء الاسد» هشت ميلى «مدينه» تعقيب مى كند و شب آنجا موضع مى گيرند و چون مورد ديد دشمن بوده پيامبر دستور فرمود در تمام نقاط بيابان آتش روشن كنند تا دشمن تصور كند كه قدرت و نيروهاى جنگجوى مسلمان ها بيش از آن مقدار است كه در «احد» بودند. (134)

روشن است كه اصل اين تعقيب و اين عمل پيامبر تنها به جهت تضعيف روانى دشمن بوده است.

در نقش تضعيف روانى دشمن جاى سخن نيست، زيرا تاريخ ثابت كرده و تجربه نشان داده كه چنانچه بتوانند دشمن را به هر وسيله ممكن دچار تضعيف روانى نمايد، دشمن خود را مى بازد، قدرت مقاومت و جنگ را از دست مى دهد و در وضعيت دفاعى قرار مى گيرد و دچار حالت سردرگمى عجيب مى گردد، شتابزده مى شود، هر ساعت يك تصميم مى گيرد و دوباره از آن صرف نظر مى كند، به هر سو مى دود به اين در و آن در مى زند نتيجه نمى گيرد، خلاصه گيج و متحير مى شود و نمى داند چه كند؟ چنانچه با پيروزى انقلاب اسلامى ايران به رهبرى بت شكن قرن امام خمينى (روحى فداه) كه آمريكا منافعش را در ايران از دست داد، مستشارانش اخراج گرديد، و با حركت انقلابى دانشجويان پيرو خط امام و تسخير لانه جاسوسى آمريكا در تهران، و به گروگان گرفتن عمال «سيا»؛ آمريكا در چنين حالت قرار گرفته بود، كه نمى دانست چه كند.

از هر راهى وارد شد، هر توطئه اى كه كرد و نقشه اى كه ريخت نتيجه نگرفت، بلكه اثر معكوس بخشيد؟ خواست با تحريم اقتصادى بر انقلاب اسلامى ايران فشار وارد سازد، نتيجه اى وارونه داد، و دولت و ملت را به فكر خود كفائى انداخت و در اين زمينه گام هاى مثبت برداشته شد. حمله نظامى به «طبس» انجام داد، در اثر امدادهاى غيبى و توجهات خاصه ولى عصر امام زمان (عج) تعدادى از هواپيماهايش آتش گرفت و تعدادى با شكست و رسوايى بيش از گروگانهايش برگشت، تا حدى كه «كارتر» (رئيس جمهور وقت آمريكا) از شنيدن اين شكست گريه مى كند.

بعد «صدام» را تحريك و تشويق به حمله عليه جمهورى اسلامى ايران ايران واقع شد، زيرا قدرت اسلام آشكار و ملت ايران ورزيده تر و مقاوم تر شدند، و آنگاه عمال شان در داخل را وادار به تررور انفجار نمود كه پيامدش ‍ وحدت و انسجام ملت و روشن شدن چهره نوكرى گروهك ها بود.

يا هنگامى كه با طرح كودتاى ماركسيستى، مزدوران «كرملين » قدرت را در افغانستان به دست گرفتند تا مجريان دستورات «مسكو» باشند، ملت مبارز و سلحشور افغانستان با ضربات كوبنده ملهم از نيروى ايمان و اسلام، امپرياليسم شوروى را دچار سرگيجى كرد كه هر برنامه پياده كرد، هر چه شعارهاى فريبنده سرداد، هر قدر مهره عوض كرد، هر اندازه بر مردم سخت گيرى نمود و ده ها هزار انسانهاى بى گناه را ناپديد ساخت، بر مبارزين فشارش را زياد نمود و مناطق مسكونى و دهات را بمباران و به خون و آتش ‍ كشيد، نتوانست مردم را از هدفشان كه از بين بردن نظام كمونيستى، به دست آوردن استقلال و تشكيل حكومت اسلامى، باز دارد.

سپس اقدام به خريدن روحانى نمايان «ضعيف الايمان » سست عنصر و دنيا پرست نمود تا به نفع شان كار كنند، و بعد نوكرانش را به جبهات فرستاد تا ميان صفوف مبارزين آتش اختلاف و نفاق را روشن كنند، وحدت و يكپارچگى ملت را از بين ببرند و مجاهدين راه حق و آزادى را به خودشان مشغول و سرگرم نمايند كه بحمدالله چنانچه مى خواست چيزى عايدشان نشد. لذا ناچار و مجبور شد دست به اشغال نظامى زد و دوازده لشكر (حدود 120 هزار) و به قول مجله «الاسبوع العربى» چاپ بيروت صدونود (190) هزار ارتش سرخ فرستاد (135) تا در عين حال كه مسلمانان را با مدرن ترين سلاح ها شديدا سركوب كند، از نظر روانى هم آنها را تحت فشار قرار دهد و بدين وسيله ملت را مايوس كند كه نمى توانند با اين همه قدرت شوروى بجنگند، كه از اين طريق نيز كارى نتوانست.

وقتى در همه اين نقشه ها شكست خورد و مايوس شد، به مذاكره متوسل گرديد و... كه اكنون هم نمى داند چه كند، هر لحظه يك تصميم مى گيرد و متحير است چگونه آبرومندانه از افغانستان بيرون رود.

«قرآن» هم به خاطر تضعيف روانى دشمن، به تهيه و آماده نمودن سلاح جنگى توصيه مى نمايد:

(و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم) (136)

در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانائى داريد از «نيرو» آماده سازيد (و همچنين) اسب هاى ورزيده، تا به وسيله آن دشمن خدا و دشمن خويش را بترسانيد.

سفارش «قرآن» به مجهز شدن به وسائل جنگى پيشرفته روز، نه به خاطر توسعه طلبى، ويرانى به بار آوردن و غارتگرى است، كه به جهت ترساندن دشمن خدا و دشمن خود مى باشد.

## اهميت دادن به وسايل جنگى

جنگى كه اسلام آن را تجويز و امضاء كرده، صحنه از بين بردن نيروى باطل و ريشه كن نمودن ستم و فساد، ميدان پايان دادن به حيات ننگين جنايت كاران زورگو، و خاتمه بخشيدن به زندگى متجاوزين و اشغال گران ستم پيشه، عرصه به اثبات رساندن ايثار، شجاعت، مقاومت و فدا شدن در راه هدف و آرمان مقدس است، كه زندگى جز عقيده و جهاد در راه آن نيست.

جهاد اسلامى تلاش در جهت به اجرا در آوردن عدالت، قسط و داد و به نمايش گذاشتن قدرت ايمان است كه قوى ترين و نيرومندترين سلاح مجاهد مسلمان مى باشد كه به وسيله آن حماسه ها مى آفريند، و هيچ سلاحى آن توان و قدرت را ندارد.

در چنين ميدان مهم و سرنوشت آفرين كه انسان هاى مقاوم، سلحشور و با ايمان وجود دارد، نبايد اهميت داشتن تجهيزات جنگى و ابزار رزمى را فراموش كرد و توانبخشى و كاربرد سلاح هاى مدرن و پيشرفته را ناديده گرفت و در جمع آورى و تهيه آن كوتاهى و بى اعتنائى نمود، كه هر يك اثر و خاصيت به خصوص دارد و حتما در ميدان نبرد و صحنه پيكار، از شخص ‍ با سلاح بى ايمان، و از مؤ من تهى دست از سلاح، چنانچه بايد، كارى ساخته نيست و در جمع هر دو (ايمان و سلاح) است كه پيروزى ها مى آفرينند و افتخارات به ارمغان مى آورند.

اسلام به آن بسيار عنايت دارد و آيه كه بيان شد گوياى اين مطلب است:

(و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل) (137)

در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانائى داريد از نيرو و قدرت آماده و مهيا سازيد (و نيز) اسب هاى ورزيده (براى ميدان نبرد).

در آيه كلمه «ما استطعتم» و واژه «قوه» نكرده است كه انواع وسائل جنگى و سلاح هاى مدرن و پيشرفته هر عصر و دوره را شامل مى گردد. و از اين رو هنگامى كه به پيامبر اكرم (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) در ايام جنگ «حنين » خبر دادند كه سلاح تازه و موثرى در «يمن » اختراع شده است، پيامبر (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) فورا كسانى را به «يمن» فرستاد تا از آن سلاح براى ارتش اسلام تهيه كنند. (138)

و روى اين مبنا على عليه‌السلام قبل از حركت به سوى جنگ نهروان، سربازانش را امر به آماده ساختن ابزار و مهمات جنگى مى نمايد:

«فخذوا للحرب اهبتها و اعدوا لها عدتها فقد شب لظاها و علا سناها» (139)

شما آماده پيكار شويد و ساز و برگ آن را فراهم سازيد كه آتش آن زبانه كشيده و شعله هاى آن بالا گرفته است.

اين آيه و عمل رسول اكرم و فرمايش امام عليه‌السلام، ضمن اينكه مى رساند كه مى خواهند مسلمانان توانا، نيرومند و قوى باشند، به اهميت دادن و توجه نمودن به تهيه وسائل و ابزار جنگى و مجهز شدن به سلاح روز سفارش مى نمايند، تا در سايه قدرت ايمان و برخوردار از سلاح هاى مدرن و پيشرفته بتوانند پوزه مخالف و متجاوز را به خاك زنند و چنان درس ‍ عبرت بدهند تا نه تنها ديگران هوس بيجا و نادرست را نكنند كه از ترس، خواب در چشمانشان نيايد و از خوف، خوش آمد گويى مسلمين گردند، زيرا دين اسلام آئين عزت آور و عزيز پرور است.

## نقش اطلاعات در جنگ

در هر زمينه و پيرامون هر وضع اگر از روى علم و آگاهى اقدامى صورت پذيرد، خالى از نقص و عيب خواهد بود، زيرا از لانه معلومات و اطلاعات رهنمائى و راه گشايى است.

در جنگ نيز از مهمترين كارها كه قبل از آغاز جنگ بايد به آن اهميت داد عبارتند از:

1 - به دست آوردن اطلاعات كافى از كميت، كيفيت، وضعيت و آمادگى رزمى نيروها، حالات روانى و كارايى فرماندهان مقدار و انواع اسلحه و ابزار جنگ و... از دشمن است، طبق آن بايد برنامه و طرح ريخت و اقدام كرد.

2 - شناخت و آشنائى از محيط و مناطق جنگى، تا در موقع و زمان جنگ يك رزمنده درست با منطقه آشنا و به راه و جاده اصلى و فرعى، تپه ها، دره ها و ساير پيچ و خم محيط و پناه گاه ها و... وارد باشد تا بتواند در موقع فرار دشمن، رديابى و تعقيب يا هنگام شكست، خود را نجات دهد.

اين مطلب مساءله تازه نيست بسيار ريشه تاريخى دارد، فيلسوف اخلاقى مشهور چين «سان نسو» در قرن ششم قبل از ميلاد راجع به اهميت اطلاعات نوشته:

آنچه كه به يك فرمانرواى عاقل و دانا و يك فرمانده نظامى اجازه مى دهد كه به فتح و پيروزى نائل شود و غايت مقصود را در آغوش بگيرد آن است كه درباره حوادث احتمالى آينده كاملا شناسائى و اطلاع داشته باشد. (140)

بعد وقتى كه جنگ ها را بررسى مى نمائيم، مى يابيم در بيشتر پيروزى ها و شكست ها اطلاعات و عدمش نقش و سهم داشته است.

در حمله «آلمان ها» به «لهستان » اسناد به دست آمده نشان مى دهد كه آلمانى ها به تربيت يك عده از مردان و زنان جاسوس و ستون پنجم زبردست اقدام نمودند و آنها را زبان لهستانى آموزش دادند و به لهستان فرستادند تا توسط آنها اطلاعات به دست آورند، كه راز موفقيت شان در همين بوده.

يكى از كارهاى جاسوسان آلمانى، علاوه بر دادن گزارش به آلمان، هدايت آلمانى ها در زمان حمله به لهستان تحت عنوان راننده تراكتور و كشاورز بوده كه به وسيله تراكتورها نقشه هائى در مزارع جهت رهنمائى هواپيماهاى «آلمان » مى كشيده اند.

خلبانان هواپيماهاى «آلمان» كه مى ديدند دائره خالى رسم كرده مى دانستند كه بايد آنجا را بمباران كنند.

اگر علامت «ضرب در» را در دائره مى يافتند مى فهميدند معنى اش اين است كه ستون پنجم در اين نقطه كمين گرفته است.

در زمينى كه مربع دائره دار رسم كرده بود هواپيماى آلمانى (شايد هليكوپتر بوده) مى توانستند با اطمينان فرود آيند، و رمز و علامت هاى ديگر. (141)

همچنين كسانى كه جنگ سوم اعراب و اسرائيل را كه منجر به شكست اعراب گرديد ارزيابى و بررسى نموده اند، علل پيروزى اسرائيل را:

1 - برترى هوائى

2 - برترى اطلاعات (استراتژيكى و خبرى)

3 - روحيه قوى ارتش، دانسته اند.

راجع به اطلاعات، مدت چهارده سال مامورين اطلاعات اسرائيل در مصر رخنه كرده بود و از تمام خصوصياتش آگاه بود. و مهم تر آنكه مامورين اطلاعات اسرائيل (شين بت) موفق شدند كه يك خلبان عراقى را خريده و او با هواپيماى ميگ 21 ساخت شوروى خود از فرودگاه «الرشيد» بغداد پرواز و به «تل آويو» پناهنده شد. اسرائيلى ها توانستند با شناسائى كامل جنگنده ميگ و اطلاع به نقاط ضعف آن پى برند. (142)

شاهد ديگر بر نقش اطلاعات، وجود همين سازمان ها و شبكه هاى جاسوسى كشورها با اين طول و عرض است. مانند «سيا» در آمريكا «كا. گ. ب» در شوروى، «انتليجنت سرويس » در انگليس و «موساد» در اسرائيل و... كه چه اندازه پول ها صرف مى گردد. به طور مثال: سازمان «سيا» در چند سال قبل تنها در «واشنگتن » پايتخت آمريكا ده هزار عضو داشته، افرادى تربيت كرده كه به 23 زبان حرف مى زنند، دانشمندان را خريده اند كه در رشته هاى گوناگون داراى تخصص هستند. وسعت اين شبكه جاسوسى را شما مى توانيد از بودجه آن به دست آوريد، در سال 1961 (حدود 25 سال قبل) بودجه يك ساله «سيا» يك ميليارد (000/000/1000) دلار پرداخت شده، در حالى كه بودجه وزارت خارجه آمريكا 250 ميليون دلار بوده است. (143)

بعد مى رويم تا ديدگاه اسلام را به دست آوريم، مى بينيم در صدر اسلام پيامبر بزرگ اسلام (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) راجع به اين موضوع بسيار اهميت قائل بوده، عده اى را موظف داشتند تا از تصميمات و كارهاى دشمن اطلاعاتى جمع آورى كنند، و در جنگ ها طبق اطلاعات رسيده و ارزيابى وضع دشمن، طرح و برنامه مى ريختند.

در جنگ «بدر» اولين اقدامى كه پيامبر اكرم (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) فرمود، چند نفر را براى كسب اطلاع از خط و مسير كاروان دشمن و تعداد نفراتى كه حفاظت كاروان را به عهده دارند، اعزام كردند، و بعد آنها گزارش ها تهيه نمودند كه كاروان بزرگى است و سرپرست آن «ابوسفيان » و تعداد چهل نفر پاسبانى آن را به عهده دارند و هزار شتر مال التجاره حمل مى نمايند.

بعد چون دشمن متوجه بود، نيرو و از مكه خواست و... لشكر اسلام رفت و در موضع مناسب قرار گرفت، و دسته هائى مجدد براى كسب اطلاع از قريش و كاروان، پراكنده شدند:

الف: خود پيامبر با يك سر باز دلاور مسافتى رفتند و بر رئيس قبيله اى وارد شدند و به او گفتند: از قريش و محمد و ياران چه اطلاعى داريد؟ گفت: به من گزارش داده اند كه محمد و ياران او چنين روزى از «مدينه» حركت كرده اند، اگر گزارش دهنده راستگو باشد، اكنون او و يارانش در چنين نقطه اى هستند (اشاره كرد به همان موضع لشكريان اسلام) و نيز خبر داده اند كه قريش در فلان روز از مكه حركت كرده است. اگر گزارش رسيده صحيح باشد ناچار اكنون در فلان نقطه هستند (محل استقرار لشكريان قريش را اشاره كرد).

ب: يك گروه گشتى به فرماندهى على عليه‌السلام كنار آب «بدر» رفتند تا اطلاعات بيشترى به دست آوردند، كه به شتر آبكشى با دو غلام كه متعلق به قريش بودند برخورد و هر دو را دستگير و به محضر پيامبر اكرم (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) آوردند و از آنها تحقيقات نمودند.

ج: دو نفر مامور شدند تا وارد دهكده «بدر» شوند، به بهانه تشنگى كنار چاه رفتند ديدند دو نفر زن، يكى به ديگرى مى گويد: چرا قرض و بدهى خود را نمى پردازى؟ ديگرى پاسخ مى دهد: فردا يا پس فردا كاروان مى رسد و من براى آنها كار مى كنم سپس بدهى خود را ادا مى نمايم. (144)

همچنين در جنگ «احد» كه اگر نبود گزارشات گزارش گر پيامبر عمويش ‍ «عباس»، مشتركين، مسلمين را غافل گير مى ساختند.

و در جنگ «احزاب» (خندق) نيز مشاهده مى نمائيم كه مامورين زبر دست رسول خدا كه به اطراف كى گشتند تا از اوضاع آگاه گردند، اطلاع و خبر دادند كه: اتحاديه نظامى قوى و نيرومندى بر ضد اسلام تشكيل شده و در روز معينى حركت مى نمايند.

و بدين وسيله پيامبر بزرگ اسلام اطلاعات به دست مى آوردند و به آن تا اين حد اهميت قائل بودند.

سرانجام سرى به «نهج البلاغه» مى زنيم مشاهده مى كنيم كه آن حضرت در ميدان هاى جنگ: در دستور العمل هائى به فرماندهان و... روى اين مساءله تاءكيد و سفارش مى فرمايد و با اشاره و رمز (شايد به جهت آگاه نشدن دشمن با صراحت بيان نفرموده اند) اهميت آن را بيان مى دارند و در خطبه اى كه براى تشويق و ترغيب يارانش به جهاد، نزديكى خويش را به پيامبر و حقانيت را، و روش در پيش گرفته اش را بازگو مى نمايد، آنگاه دوستانش را به جنگ آگاهانه و توام با دقت امر مى فرمايد:

«فانفذوا على بصائركم» (145)

با بينش خويش به سوى جهاد شتاب كنيد.

در مورد ديگر پس از شهادت رسيدن «مالك اشتر» حضرت نامه به «محمد بن ابى بكر» مى فرستد و او را براى بار دوم استاندار مصر تعيين مى نمايد، در ضمن به حركت به سوى دشمن از روى آگاهى سفارش مى فرمايد:

«فاصحر لعدوك و امض على بصيرتك » (146)

جهت مبارزه با دشمن طبق بصيرت و فهمت حركت كن.

و در نامه ديگرى كه به «عثمان ابن حنيف» حاكم و فرماندار «بصره» مرقوم مى دارد به جهت شركت وى در مهمانى اشرافى او را نكوهش ‍ مى نمايد. در قسمت آخر نامه راجع به «معاويه» مى نويسد: اگر فرصت مناسب شد وى را به حسابش مى رسد و چنين مى فرمايد:

«و لو امكنت الفرض من رقابها لسارعت اليها» (147)

اگر فرصت دست دهد كه بتوانم آن را مهار كنم به سرعت به سوى آنان خواهم شتافت.

همين جمله امام عليه‌السلام گوياى اين مطلب است كه حضرت اطلاعات كافى از حال دشمن در اختيار داشته و وضعيت دشمن را مى دانسته و دنبال فرصت مناسب بوده.

و در نامه اى به فرماندارش در شهر «مكه» مى نويسد:

«اما بعد فان عينى - بالمغرب «كتب الى يعلمنى انه وجه الى الموسم اناس من اهل الشام... فاقم على ما فى يديك قيام الحازم الصليب» (148)

اما بعد! مامور اطلاعات من در مغرب (شام) برايم نوشته و مرا آگاه ساخته كه گروهى از مردم «شام» به سوى «حج » گسيل داشته شده اند....

بنابراين آنچه در اختيار دارى سخت قيام كن! قيام شخصى دور انديش و نيرومند.

بعضى مانند «ابن ابى الحديد» نوشته كه: معاويه گروهى را به مكه فرستاده بود تا مخفيانه مردم را به همكارى با او فرا بخواند و با شايعه پراكنى و بر چسب زدن هاى به على عليه‌السلام، ملت را از حمايت نمودن حضرت، باز دارند.

و برخى نوشته كه: معاويه نيروى مسلحى، متشكل از سه هزار نفر را به مكه اعزام داشت، تا زير پوشش انجام مراسم حج، فرماندار اميرالمومنين عليه‌السلام را بر كنار نمايند و از مردم براى معاويه بيعت گيرند و...

كه امام عليه‌السلام با آگاه شدن از نقشه و توطئه معاويه، فرماندار مكه را مطلع مى نمايد. (149)

تا حدودى روشن گرديد كه مساءله اطلاعات چه اندازه از اهميت برخوردار و تا چه حد در جنگ نقش دارد و چه مقدار راه گشا و مؤ ثر مى باشد.

## انتخاب موضع جنگ

موضوع ديگرى كه در رابطه با جنگ مطرح و از اهميت زياد برخوردار و در جابجائى مهمات و نقل و انتقال نيرو، ميزان خسارات و تلفات، مقدار لطمه خوردن و لطمه زدن و حتى در شكست و پيروزى نقش دارد، مساءله «انتخاب موضع جنگ » است.

زيرا موضع مناسب براى جنگ (به اصطلاح منطقه استراتژيكى و سوق الجيشى) مى تواند در جلوگيرى از تحرك، عمليات و قدر نمائى دشمن، و در استتار و امنيت قرار دادن از ضربه آن مؤ ثر باشد، يا طرف ديگر قضيه:

موضع جنگ مى تواند در حركت بخشيدن به سوى مقصد، سوق دادن به طرف آرمان و رساندن به هدف، كمك كننده خوب و بى خرج باشد. مى تواند براى تجديد قوا و آوردن نيروى تازه نفس و رساندن مهمات، مفيد باشد.

با توجه به اين مطلب و فوائد و ثمرات ديگرى كه بر آن مترتب است امام عليه‌السلام به آن توصيه و سفارش مى فرمايد كه:

«فاذا نزلتم بعدو، او نزل بكم فليكن معسكر كم فى قبل الا شراف او سفاح الجبال او اثناء الانهار، كيما يكون لكم ردءا و دونكم مردا... و اياكم و التفريق، فاذا نزلتم فانزلوا جميعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا، و اذا غشيكم الليل فاجعلوا الرماح كفه، و لا تذوقوا النوم الا غرارا او مضمضه» (150)

هرگاه به دشمن رسيديد و يا او به سراغ شما آمد، لشكرگاه خويش را در پيش تپه ها و خاكريزها، و يا دامنه كوهها، و يا در كنار نهرها و رودخانه ها قرار دهيد كه اين وسيله حفاظت و ايمنى شما است، و از پيش رو بهتر مى توانيد به دفاع پردازيد...

از تفرقه و پراكندگى سخت بر حذر باشيد، هر كجا فرود آمديد همه با هم فرود آئيد، و هرگاه كوچ كرديد همه كوچ كنيد؛ آنگاه كه شب پرده سياهش را بر شما افكند نيزه داران با نيزه ها دائره اى اطراف لشكر به وجود آورند و خود در ميان آنها استراحت كنيد، اما خوابتان بايد بسيار سبك و كوتاه باشد همچون شخصى كه آب را جرعه جرعه مى نوشد و يا مضمضه مى كند.

لذا در تمام جنگ ها مشاهده گرديد كه دو طرف درگير هميشه در تلاش و كوشش بوده اند تا از نظر موضع جنگ و به اصطلاح استراتژيك، جاى بهتر و مناسب تر را به دست آورند تا براى رسيدن به اهداف شان كمك و مؤ ثر باشد كه بتوانند با تلفات و خسارات اندك بر دشمن غالب گردند يا سريع تر دشمن را از پا درآورند، زيرا اين مساءله ثابت است كه چنانچه دو طرف جنگ از تمام جهات مساوى باشند تنها يكى از نظر سوق الجيشى در موقعيت بهتر قرار داشته باشد حتما پيروزى با آن است كه موضع خوبتر را در اختيار دارد.

## گروه بندى زمان حمله

يكى از امورى كه رعايت آن در ميدان جنگ بسيار لازم و مهم است، نظم، ترتيب و صف بندى نيروهاى رزمنده در هنگام حمله و آغاز تهاجم است.

چه در جنگ چريكى (پارتيزانى) كه به صورت دسته هاى چند نفرى به آنها وظيفه داده مى شود كه هر دسته اى مسووليت يك عمليات را به عهده دارد كه گروهى با دشمن تيراندازى و دشمن را مصروف و مشغول مى نمايد تا گروهى ديگر پيشروى نمايد و خود را به هدف برساند، يا در شيوه ها و تاكتيك هاى ديگر.

و چه در جنگ هاى «كلاسيك» و منظم كه ارتش، نيروى دشمن را سنجيده و مطالعه نموده، طبق آن نقشه مى ريزد و روى برنامه مى جنگند كه: صفوف لشكر منظم و گروه بندى شده، وظيفه ها مشخص و معين، كيفيت و جاهاى آغاز حمله معلوم كه چگونه و كدام نيرو، خط مقدم قرار و هجوم را آغاز و «خط شكن» كه گاهى به «گروه ضربتى» يا «گروه حمله» تعبير مى كنند، باشند، زيرا نيروئى كه قدرت حمله را به اندازه كافى داشته باشد صف مقدم قرار داده مى شود، و كدام دسته مسؤ ول پيشروى و كدام تيپ، آنها را پشتيبانى و يارى كند و كدام تيپ مسؤ ول رسيدگى نيازمنديهاى آنها و...زيرا نظم به كارها سرعت مى بخشد و به نيروهاى رزمنده و روحيه و اميد مى دهد چون هر اندازه خود در وظيفه محوله به خودش موفق شود، خاطر جمع است، لااقل همين اندازه بقيه همرزمانش موفق اند. يا اگر هم خودش كارى نتواند اميدوار است كه اين مشكلات و موانع براى ديگران پيش نيامده و بقيه توانسته اند به مواضع تعيين شده ضربه وارد سازند. لذا امام عليه‌السلام با اشاره به اين مطلب مى فرمايد:

«فقدموا الدارع و اخروا الحاسر، و عضوا على الا ضراس فانه انبى للسيوف عن الهام» (151)

آنها را كه زره به تن دارند پيشاپيش قرار دهيد و آنها كه زره ندارند پشت سر آنها قرار گيرند؛ دندان ها را روى هم فشار دهيد كه اين كار تاءثير شمشير را بر سر كمتر مى كند.

يعنى نيروئى كه قدرت و توانائى حمله را به حد كافى داشته و از وسايل كه بتواند ضربات دشمن را خنثى و بى اثر نمايد، برخوردار باشد، صف مقدم قرار دهيد.

اگر هنگام حمله و زمان آغاز يورش بر دشمن، نظم و گروه بندى وجود نداشته باشد، و تاكتيك و اصول جنگى رعايت نشود، و هر كس به دل خواه و طبق سليقه خود به نحوى و از موضعى هجوم و حمله را بدون هماهنگى شروع نمايد، غير از درد سر، و دادن تلفات چيز ديگرى نصيب شان نمى گردد، زيرا جنگ هم مانند ساير امور و كارها، رسيدن به هدف و پيروزى در آن بستگى به رعايت ضابطه هايش دارد.

لذا مشاهده مى نمائيم رسول خدا (صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) قبل از آغاز جنگ «بدر» پس از تنظيم و صف بندى لشكريانش خطاب به آنها مى فرمايد:

صفوف تان را نشكنيد و پايدار باشيد، شروع به جنگ نكنيد تا اينكه دستور من صادر شود، مادامى كه دشمن در تيررس شما نيست، تيرهاى خود را بيهوده مصرف نكنيد و...(152)

## انتخاب زمان آغاز جنگ

هر عملى كه از روى مطالعه، بررسى و دقت كافى انجام گيرد، جوانب قضيه حسابى و اساسى سنجيده شود، در مسائل ريز و ظريف آن به اندازه اى لازم بيانديشد، وقت و موقع عمل را درست ارزيابى و رعايت كند - شناخت وقت عمل، كار ساده و آسان نيست - اثر مطلوب و نتيجه اى سودمند و چشم گير خواهد بخشيد و به عمل رونق ديگر خواهد داد.

يكى از چنين موارد كه دقت در موقع آن لازم و سودمند است، مساءله اى «دقت در انتخاب زمان آغاز جنگ» مى باشد زيرا مسلم و ثابت است و تجربه نشان داده كه عمل به موقع، آغاز جنگ در زمان مناسب، نتيجه اش ‍ بيشتر، پيشروى و موفقيتش زيادتر و بازده اش افزون تر از وقت و فرصت ديگر است. چون ممكن است با رعايت زمان حمله دشمن را در خواب غفلت يا عدم آمادگى تسليحاتى، يا در موضع ضعف نيروى انسانى غافل گير و بدين وسيله بدون دادن تلفات و خسارات مالى و جانى و تسليحاتى، براى دشمن شكست، ذلت و خوارى را قطعى و حتمى كند. لذا مشاهده كى فرمائيد امام عليه‌السلام به اين موضوع اهميت مى دهد:

«لو امكنت الفرص من رقابها لسارعت اليها، و ساجهد فى ان اطهر الارض من هذا الشخص المعكوس و الجسم المركوس » (153)

اگر فرصت دست دهد و زمانش فرا رسد كه بتوانم آن را مهار كنم به سرعت به سوى آنان خواهم شتافت، و به زودى تلاش خواهم كرد كه زمين را از اين شخص وارونه! و اين جسم كج انديش (معاويه) پاك سازم.

چنانچه اگر حمله و هجوم در زمان و فرصت مناسب انجام پذيرد، در مرحله اول، نيروى دشمن را پراكنده و متفرق مى سازد و دشمن را در موقعيتى قرار مى دهد كه قدرت و توان دفاع و تاب مقاومت را از وى سلب مى كند و دچار حالت سردرگمى مى شود كه نمى داند چه كند؟ و چه عكس العمل نشان دهد؟ كه گاهى اقدام به حركتهاى ناشيانه مى نمايد كه نتيجه نمى بخشد.

يكى از بهترين جنگهائى كه مصر و سوريه با اسرائيل نمودند و ضربه اى اساسى بر اسرائيل وارد كردند، جنگ رمضان (مهر 1352 رمضان 1393) و به تعبير خودشان «بدر» دوم است. كه جنگ «اكتبر» به نام ماه مسيحى هم ياد مى گردد.

آنگونه كه نوشته اند: يكى از مسائل كه بسيار روى آن دقت و عنايت گرديد و به آن زياد اهميت داده شد، زمان حمله بود، و طورى برنامه را طرح نمودند كه زمان حمله، روز تعطيلى رسمى، ايام كه دريا از نظر جزر و مد متوسط و نور ماه براى اجراى عمليات شبانه مناسب باشد. (154)

لذا روز «كيپور» را كه يكى از ايام مذهبى بزرگ يهوديان و تعطيل است و دهم ماه رمضان را كه نور ماه خوب است، برگزيدند و مسلم است رعايت اين مساءله در آن پيروزى عظيم نقش بسيار و چشم گير داشته است.

## اذن كشتن دشمن

اسلام كه آورنده اش اشرف مخلوقات و خاتم پيامبران، و خود ناسخ اديان، جامع ترين دين و كامل ترين آئين كه الهام گرفته از سرچشمه وحى و مطابق با فطرت سالم بشر است پيروانش را به راءفت، عاطفه، مهر، علاقه به همنوع و انسان دوستى سفارش مى كند، و از قتل و كشتن انسانهاى بى گناه نهى و آن را حرام و گناه نابخشودنى مى داند و برايش كيفر سنگين وضع نموده، ولى در موارد كه به اين امر نياز احساس شود و صلاح را در جنگ بداند و يا چاره اى غير از آن وجود نداشته باشد، نه تنها حرام نيست و عقاب ندارد كه اجر و ثواب خواهد داشت و گاهى به عنوان مسووليت واجب و فرض مى شود.

زيرا اينگونه افراد در حكم آن عضو بدن است كه مبتلا به مرض سرطان گرديده كه اگر قطع و نابود نگردد. و زير چاقوى جراج قرار داده نشود، به ساير اعضاء بدن سرايت نموده آن ها را مبتلا، گرفتار و سلامت شان را از بين خواهد برد و لذا بايد طبيب و دكتر دست مبتلا به سرطان را قطع كند تا تمام بدن گرفتار آن نشود، و انسانهاى ناپاك، فاسد، ظالم، جانى و خائن و... كه همين خاصيت را دارند اگر نابود و ريشه كن نشوند جامعه و ملت را به سقوط، تباهى و بدبختى خواهد كشيد كه بايد به جهت سلامت جامعه، فرد يا افراد اينگونه را نابود ساخت.

و نيرويى هم كه براى مقاصد و اهداف شوم و ضد انسانى بر يك كشور هجوم مى برد، آزادى، امنيت و استقلال آن دولت را به خطر مى اندازد و آسايش مردم را سلب مى نمايد نيز از همين تيپ و قماش اند، كه لازم است در برابرش ايستادگى و مقاومت كنند و جواب دندان شكن دهند اگرچه منجر به كشتن و نابودى و تار و مار كردن آنها شود.

از اين رو حضرت در جنگ «جمل» همه نيروى دشمن را «جايز القتل»، «مباح الدم» و اذن كشتن شان را امضاء مى فرمايد:

«فوالله لو لم يصيبوا من المسلمين الا رجلا واحدا معتمدين لقتله بلا جرم جره لحل لى قتل ذلك الجيش كله، اذ حضروه فلم ينكروا، و لم يدفعوا عنه بلسان و لا بيد. دع ما انهم قد قتلوا من المسلمين مثل العدة التى دخلوا بها عليهم.» (155)

به خدا سوگند! اگر جز به يك نفر دست نمى يافتند و او را عمدا و بدون گناه مى كشتند و قتل همه آن ها براى من حلال بود، زيرا آنها حضور داشته اند و انكار نكردند و از او نه با زبان و نه با دست دفاع ننمودند چه رسد به اينكه آنها گروهى از مسلمانان را به اندازه عده خود كه با آن وارد بصره شدند به قتل رسانيدند.

اينكه حضرت چگونه به جهت قتل يك نفر، تمام لشكريان دشمن را واجب القتل مى داند، شارحين «نهج البلاغه» در توحيد و تفسير اين فرمايش امام (عليه‌السلام) سخن ها گفته اند:

1 - از آنجائى كه همه سپاه دشمن عقيده بر مباح بودن قتل يك نفر را داشته همه شان واجب القتل مى باشند.

2 - به خاطر عدم نهى از منكر لشكريان از قتل يك نفر، تمام شان واجب القتل گرديده اند.

3 - قتل يك نفر، روشنگر آن است كه تمام سپاه در مقام محاربه با خدا و رسول و افساد در روى زمين است.

4 - چون بر ضد حكومت عدل اسلامى قيام نموده اند واجب القتل هستند. (156)

آرى اگر بنا شود افرادى كه ستم، ظلم و بى عدالتى به مستضعفين روا مى دارند و تجاوز، تعدى و فساد نسبت به محرومين انجام مى دهند، حقوق ديگران را پامال، آزادى ديگران را سلب و استقلال ديگران را به خطر مى اندازند و حيثيت و آبروى ديگران را تهديد مى كنند، به سزاى اعمال شان نرسند، (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ) (157) (با آنها پيكار كنيد كه خداوند آنان را به دست شما مجازات مى كند و آنها را رسوا مى سازد) تحقق پيدا نمى كند، به علاوه راه نجات و رهائى از چنگال اينها در همين خلاصه مى شود، چون اينها در حكم دست مبتلا به سرطان و بدن سالم است كه علاجش در گذشتن از دست مى باشد.

پس بايد هم جراح عضو فاسد بدن را قطع كند و هم ملت عضو فاسد جامعه و بشريت را به كيفرش برسانند.

## آزمايش اسلحه قبل از نبرد

كارهائى كه موفقيت آن بستگى و نياز به سلامتى وسيله و ابزارى كه در آن به كار گرفته مى شود، دارد. مانند بى نقص بودن ماشين و هواپيما در جهت رسيدن به مقصد و سلامتى ابزار جنگى و اسلحه در ميدان رزم، نياز ضرورى به آزمايش و بررسى وسيله و اسلحه خود دارند، زيرا اگر قبل از وقت استفاده امتحان و آزمايش نگردد، دچار خطرات و پيش آمدهاى غير قابل انتظار خواهند شد.

مثلا يك راننده اگر قبل از حركت به سوى مقصد ماشين و اتومبيل خويش را امتحان نكند و نسبت به آن بى تفاوت باشد، به هدف نخواهد رسيد و در وسط راه خواهد ماند، و اگر يك خلبان، هواپيماى خود را پيش از پرواز، بازرسى و معاينه نكند در بين راه سقوط خواهد نمود.

همچنين يك رزمنده و مجاهد اگر ابزار جنگى (تفنگ، توپ، تانك و هواپيماى جنگى و...) خود را قبل از آغاز درگيرى و پيش از شروع جنگ، از آن اطمينان كسب ننمايد و آن را آزمايش نكند در ميدان نبرد و صحنه جنگ با خوردن ضربه هاى كارى با شكست مواجه خواهد گشت.

از اين رو لازم است رزمندگان اسلام براى اينكه گرفتار مشكلات و پيشآمدهاى ناگوار نگردد اسلحه خويش را آزمايش و امتحان نمايند تا با خاطر جمعى و فارغ از هرگونه نگرانى و تشويش بر دشمن خويش هجوم برند و پوزه شان را به خاك مذلت بمالند.

امام (عليه‌السلام) كه در عصر و زمانش تنها شمشير به عنوان اسلحه جنگى وجود داشته حتى آن را كه سلاح ساده است، سفارش به امتحان نموده، كه خود بيانگر اهميت اين كار است:

«و قلقوا السيوف فى اغمادها قبل سلها» (158)

پيش از آنكه شمشير را از نيام بكشيد چند بار آن را تكان دهيد. يعنى شمشيرتان را امتحان و آزمايش كنيد تا به آسانى از نيام بيرون آيد، كه نكند وقت حمله و زمان جنگ معطل شويد و به زيان شما تمام گردد.

مطلبى كه در رابطه با جنگ ثابت، غير قابل انكار و جاى خدشه نمى باشد، اين است كه در ميدان نبرد هر اندازه، افسران، سربازان و رزمندگان خاطر جمع و فارغ از تشويق و نگرانى باشند، بهتر مى توانند بجنگند و خوب تر از خود سرعت عمل، تحرك و فعاليت نشان دهند. يكى از تشويق ها عدم اطمينان و بى اعتمادى نسبت به ابزار جنگى است كه نكند اسلحه ام خراب باشد، نشود اسلحه ام از كار بيافتد؟ و... و با توجه به پيچيدگى وسائل جنگى عصر ما اهميت موضوع آشكار است. زيرا بارها در ميدان هاى جنگ مشاهده گرديده كه از برخى در زمان درگيرى و گرما گرم جنگ تفنگش گير كرده و تيرش را رد نكرده، در نتيجه صاحب اسلحه بر اثر نداشتن وسيله دفاع به قتل يا شهادت رسيده و يا اسير گشته، و اين اتفاق ها و قضايا كه صورت مى گيرد بيشتر به جهت غفلت و بى اعتنائى به ابزار جنگى است.

لذا عمده ترين راه حل كه جهت جلوگيرى از اين پيشامد به نظر مى رسد اين است كه قبل از آغاز جنگ و پيش از شروع درگيرى، اسلحه خويش را دقيق آزمايش و بررسى كند تا از اين بابت نگرانى و دلهره وجود نداشته باشد.

## رعايت تاكتيك هاى جنگى

هر كارى علاوه بر روش انجام عمومى آن داراى رموز و ريزه كارهائى مى باشد كه با رعايت نمودن و عمل كردن به آن، به كار و تلاش نتيجه چند برابر و رضايت بخش خواهد بخشيد.

جنگ هم از اين قاعده مستثنى نيست و نياز به رعايت تاكتيك هاى رزمى در ميدان جنگ دارد كه با اهميت دادن به آن نيروى رزمنده قدرت و توانائى بيشتر مى بخشد و سبب مى گردد تا حداقل امكانات، مهمات و نفرات و با كمترين تلفات ستايش از خود بروز دهند و به پيروزى هاى شگفت انگيز و تعجب آور دست يابند، و انبارهاى از سلاح و مهمات پيشرفته و مدرن دشمن را تبديل به دود، خاكستر و آهن پاره كنند، و جولانگاه شان را تبديل به گورستان شان نمايند، تا براى ابد هوس پيكار با لشكريان حق را به سر نپرورند، و براى هميشه حمله اى به رزمندگان و مبارزين اسلام را در ذهن خطور ندهند.

علاوه بر اين رعايت تاكتيك هاى جنگى باعث تقويت روحيه ساير رزمندگان در سنگر و سلحشوران در ميدان كارزار مى شود.

لذا مى بينيم امام عليه‌السلام به اين مطلب بسيار عنايت داشته و هميشه اصحاب و يارانش را كه در برابر فرمانش تسليم و گام جاى گامش مى نهادند و در صحنه هاى درگيرى حق و باطل حضرتش را همراهى مى نمودند، سفارش و توصيه به رعايت تاكتيك هاى رزمى مى فرمود و «چگونه جنگيدن» را مى آموخت كه براى ما نيز درس و آموختنى است:

«معاشر المسلمين، استشعروا الخشيه و تجلببوا السكينه و عضوا على النواجذ فانه انبى للسيوف عن الهام و اكملوا اللامه و قلقلوا السيوف فى اغمادها قبل سلها، والحظوا الخزر، و اطعنوا الشزر ونافحوا بالظبى و صلوا السيوف بالخطى واعملوا...» (159)

اى مسلمانان! لباس زيرين را ترس از خدا (و احساس مسووليت) و لباس ‍ روئين را، آرامش و خونسردى قرار دهيد، دندان ها را بر هم بفشاريد تا مقاومت شما در برابر ضربات دشمن بيشتر گردد، زره نبرد را تكميل سازيد، و پيش از آنكه شمشير را از نيام بكشيد چند بار تكان دهيد.

با تندى و خشم و بى اعتنائى به دشمن نظر افكنيد و به هر طرف حمله كنيد: لبه تيز شمشير را به كار ببريد، و با پيش نهادن گام، شمشير را به دشمن برسانيد و بدانيد هم اكنون در حال جهاد در پيشگاه خداوند قرار داريد و با پسر عموى پيغمبر همراهيد، پى درپى حمله كنيد! و از فرار شرم نمائيد چه اينكه فرار از جنگ، لكه ننگى است كه در نسلهاى آينده شما مى ماند، و آتشى است در رستاخيز، از شهادت خوشحال باشيد و به آسانى از آن استقبال كنيد...

اين بخش از سخنان امام كه پيش از جنگ صفين براى رزمندگان همراهش ‍ بيان شده و آنها را توصيه و سفارش به رعايت تاكتيك هاى جنگى فرموده و با عبارات ساده تعبير نموده، قابل دقت و تاءمل است.

به نظر مى رسد مراد حضرت از «فشردن دندان» عزم راسخ و اراده پولادين و مراد از «پوشيدن زره» غفلت نورزيدن از وسايل دفاع. و مراد از «حركت شمشير» آزمايش اسلحه و مراد از «نگاه تند و خشم آلود» نشان دادن استقامت و تضعيف روحيه دشمن. و مراد از «چابكى و حمله به هر سو» تحرك در جنگ و مراد از «استقبال مرگ با آغوش باز» حل كردن مساءله مرگ و پيدا كردن عشق به شهادت، و مراد از «حمله برق آسا و پى درپى» در دست داشتن ابتكار جنگ، است كه در سايه رعايت اين موارد و توكل به خدا پيروز شد.

و امام عليه‌السلام در خطبه ديگر در رابطه با تاكتيك هاى جنگى چنين بيان مى دارد.

«و التووا فى اطراف الرماح، فانه امور للاسنه، و غضوا الابصار فانه اربط للجاش و اسكن للقلوب، و اميتوا الا صوات فانه اطرد للفشل» (160)

و در برابر نيزه ها در پيچ و خم باشيد كه در رد كردن نيزه دشمن موثرتر است.

زياد به انبوه دشمن خير نگاه نكنيد تا قلب شما قوى تر و روح شما آرامتر باشد، سخن كمتر بگوئيد و صداها را خاموش كنيد كه سستى را بهتر دور مى سازد.

البته اين سخنان حضرت را كه به عنوان شواهد بيان مى داريم بدين جهت است كه روشن شود حضرت به اين موضوع اهميت قائل بوده اند و نمى خواهيم بگوئيم الان هم بايد با همان سلاح ها جنگيد. امام هنگامى كه دوازده هزار نفر به فرماندهى «زياد ابن نصر» و «شريح ابن هانى» به سوى شام فرستاد، در ميان راه اين دو فرمانده روى كيفيت و شيوه جنگ با هم اختلاف نظر پيدا كردند، كه هر كدام نظر خويش را براى آن حضرت به «كوفه» نوشتند، كه حضرت پاسخ نوشت كه در بخشى از آن چنين آمده:

«و لتكن مقاتلتكم من وجه واحد اوثنين واجعلوا لكم رقباء فى صياصى الجبال و مناكب الهضاب لئلا ياتيكم العدو من مكان مخافه او امن، واعملوا ان مقدمه القوم عيونهم و عيون المقدمه طلائعهم» (161)

هميشه با دشمن از يك سو و يا دو (نه بيشتر) بجنگيد، مراقبانى در قله كوهها و روى تپه ها و بلندى ها قرار دهيد! مبادا دشمن از جائى كه محل خطر و يا مورد اطمينان است ناگهان به شما حمله كند.

آگاه باشيد! مقدمه لشكر چشم هاى لشكرند، و چشم هاى مقدمه طلايه ها و پيشاهنگانند.

حضرت در اين كلماتش سفارش مى فرمايد كه: از هر طرف هجوم مبريد كه سبب ضعف شما مى گردد. لذا مشاهده مى شود كه يكى از تاكتيك ها جهت تضعيف و پراكنده نمودن نيروى دشمن اين است كه: در شدت جنگ نيرويى سراغ مناطق كه دشمن از نظر استحكامات دفاعى ضعيف و ناتوان است مى رود، تا بدين وسيله دشمن را وادار نمايد تا مقدارى از نيروى آرايش داده اش را از جبهه سر و سامان يافته و نيرومند، كاهش داده و به جبهه جديد، انتقال و آن را تقويت نمايد، و بعد حضرت توصيه مى نمايد: در تپه ها و در جاهايى كه احتمال هجوم از آن سو وجود دارد و در جاهائى كه احتمال حمله دشمن را از آنجا نمى دهيد ديدبان بگذاريد.

امام عليه‌السلام در فرصت و مورد ديگر به يارانش مطلبى را كه در خطبه 124 بيان داشته تكرار و تاكيد مى فرمايد:

«آميتوا الاصوات فانه اطرد للفشل » (162)

صداى خود را در سينه ها خفه كنيد كه اين در بيرون راندن سستى نقش ‍ مهمى دارد.

اگر چه عوامل پيروزى در جنگ را نمى توان به يك عامل و چند عامل منحصر كرد، اما يكى از عوامل بسيار مهم در پيروزى، در كنار ساير عامل هاى مهم، رعايت و عمل به اصول، ضابطه و مقررات جنگى و به اصطلاح تاكتيك هاى جنگى است، زيرا يك رزمنده هر مقدار شجاع، دلير، متدين، و ورزيده و از سلاح كافى برخورد باشد، ولى به فنون جنگى و چگونه جنگيدن بى اعتنا و بى تفاوت باشد، رسيدن به پيروزى (بدون امداد غيبى) برايش مشكل است.

## حمله به قلب دشمن

در هر زمينه و هر كار، بهترين عمل آن است كه با كمترين مصرف و كوتاه ترين فرصت بزرگترين كار انجام گيرد و عظيم ترين ثمره را به دنبال داشته باشد، و جنگ نيز.

وقتى چاره اى جز آغاز حمله و برافروختن آتش جنگ وجود نداشت و كار به جنگ كشيده شد، بايد جاى را مورد حمله قرار داد و مكانى را براى هجوم برگزيد و انتخاب كرد كه دشمن را در قدم اول و مرحله نخست نابود يا فلج كرد، و با يك ضربه حسابى و قدرت تصميم گيرى مجدد را از وى سلب نمود و توان تجمع نيروى پراكنده اش را از وى گرفت. زيرا اينگونه عمل كردن و اين شيوه حركت نمودن باعث و روحيه دادن و جراءت بخشيدن به نيروهاى خودى و سبب سر در گمى و از دست دادن و از هم پاشيدن قواى كفر گرديد كه در نتيجه با حداقل تلفات خسارات مالى و جانى، دشمن با شكست مواجه خواهد گشت.

امام عليه‌السلام اين مطلب را بسيار خلاصه و در جمله اى كوتاه بازگو مى فرمايد:

«و عليكم بهذا السواد الاعظم و الرواق المطنب فاضربوا ثبجه» (163)

به آن جمعيت انبوه و گروه كثير و سراپرده پر زرق و برق و مفصل (معاويه) به سختى حمله بريد، و در دل آن به نبرد بپردازيد.

يعنى محل تجمع دشمن و قلب لشكر خصم را هدف قرار دهيد و خيمه فرماندهان و طراحان جنگ را از جا بر كنيد.

اگر چه در اين مورد كه امام عليه‌السلام سفارش به حمله در قلب دشمن و از جا كندن خيمه وسط را مى نمايد، شايد بدين جهت باشد كه معاويه و ساير شيطان هاى زمان در آن خيمه بودند، ولى حتما يورش به قلب دشمن داراى ثمرات و نتايج چشم گير، مفيد و سودمند است، و از جمله:

1 - دشمن را متفرق و پراكنده و ميان لشكر و فرمانده شان فاصله ايجاد مى كند و دچار حيرت، سردر گمى و ترديد مى نمايد.

2 - نشان دادن اين شهامت و قدرت، آنها را مايوس و وادار عقب نشينى مى كند ت زيرا يكى از ويژگيهاى افراد پست، خود خواه و ستمگران است كه داراى خو و خاصيت حيوان هاى درنده اى هستند كه اگر طرفش را زبون، ضعيف، ترسو و ناتوان يافتند حمله مى نمايند و پيش مى آيند و اگر در او قدرت، نيرو، پايدارى، استقامت و آمادگى ديدند فرار را بر قرار ترجيح مى دهند.

همين مطلب را امام عليه‌السلام چنين بيان مى دارد:

«اللئيم يجفر اذا استعطف و يلين اذا عنف ».

فرومايه و پست اگر نيكى و مهربانى بيند پرخاش كند و اگر درشتى بيند نرمى نشان دهد، كه شاعر مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دون طبع چو مهر ديد بنمود جفا |  | اماشدنرمچون زكس تندى ديد(164) |

و شاعر ديگر با اشاره به اين مطلب اين گونه تعبير مى كند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چوباسلفه گوئى به لطف و خوشى |  | فزون گرددش كبر و گردن كشى |

لذا هر اندازه ضربات و حملات كوبنده و شكننده باشد دشمن بيشتر متحير و گيج مى شود.

## ابتكار جنگ

مساله اى كه در جنگ تعيين كننده و سرنوشت آفرين است و بسيارى از كارها و مسائل نظامى به ظاهر مشكل و بغرنج راه حل و گره گشائى مى نمايد و آينده روشن و تابناك را نويد مى دهد، «ابتكار جنگ» است.

هر كه ابتكار جنگ را به دست داشته باشد، اميد موفقيت برايش زيادتر و فاصله پيروزى برايش كمتر است.

ابتكار جنگ حكايتگر رسيدن به هدف و ارمان است، زيرا با در دست گرفتن ابتكار جنگ دشمن هر اندازه اى قوى و نيرومند باشد در موضع تدافعى، حفاظت و حراست از خود و موقعيت خويش قرار مى گيرد، كه قهرا مجال فكر نمودن، انديشيدن، تصميم گيرى، هجوم و پيشروى از وى سلب مى شود كه اين خود بزرگترين موفقيت است كه پيامدش ثمرات سودمند، مهم و پيروزى هاى شگفت انگيزه و معجزه آسا بسيار عنايت داشته و اصحابش را كه از جهاد با معاويه يا چنانچه بايد از خود تلاش و ابتكار عمل نشان نداده اند، توبيخ و سرزنش مى فرمايد و از عواقب و پيامد ذلت بار اين كندى، سهل انگارى و در دست نگرفتن ابتكار جنگ خبر مى دهد:

«الا و انى قد دعوتكم الى قتال هولاء القوم ليلا و نهارا، و سرا و اعلانا و قلت لكم: اعزوهم قبل ان يغزوكم، فوالله ما عزى قط فى عقر دارهم الا ذلوا...» (165)

آگاه باشيد من شب و روز، پنهان و آشكار شما را به مبارزه اين جمعيت (معاويه و پيروانش) دعوت كردم و گفتم پيش از آنكه با شما بجنگند با آنان نبرد كنيد.

به خدا سوگند هر ملتى در درون خانه اش مورد هجوم دشمن قرار گيرد حتما ذليل خواهد شد (و تنها جمعيتى در نبرد با دشمنان پيروز مى گردند كه به استقبال آنها بشتابند).

اينكه حضرت به نام جلاله «الله» سوگند مى خورند كه هر ملتى و سپاهى كه بر اثر عدم تحرك و تنبلى در پايگاه خود مورد هجوم دشمن واقع شود، حتما ذليل و خوار مى گردد، قابل دقت و آموختنى و اهميت فوق العاده موضوع و روشن كننده نقش ابتكار جنگ است.

امام در فرازهائى از سخنان آموزنده اش كه در ميدان جنگ ايراد فرموده، كه در آن تاكتيك هاى جنگى را براى لشكريانش تشريح و بيان داشته، مطالبى از ابتكار جنگ نيز مطرح نموده كه: اگر از خود سرعت عمل و ابتكار نشان ندهيد، نيروهاى ذخيره و پشتيبان لشكر دشمن خواهد رسيد كه به مشكلات شما مى افزايد و پيروزى را براى شما دشوار مى نمايد:

«و حتى يرموا بالمنا سر تتبعها المناسر، و يرجموا بالكتائب تقفوها الحلائب و حتى بجر ببلادهم الخمس يتلوه الخميس ». (166)

آنها همچنان ايستادگى مى كنند تا آنگاه كه گروهها پشت سر هم آنان را تير باران كنند، و گروهى به يارى گروه ديگر با آنها به نبرد پردازند، و تا اينكه لشكرى عظيم و به دنبالش لشكر عظيم ديگرى آنها را تا شهرهايشان تعقيب كند، و تا اينكه سم اسب هاى شما زمين آنها را درهم بكوبد.

و نيز مشاهده مى نمائيم، وقتى كه منافقين، «مالك اشتر» را شهيد كردند، حضرت براى بار دوم «محمد بن ابى بكر» را استاندار مصر تعيين فرمود: ولى به وى تاكيد نمود كه قبل از آنكه دشمن به سراغت بيايد تو به سوى آنها بشتاب و ابتكار جنگ را به دست گير لكن احتياط را ازدست مده و با دقت و هوشيارى عمل كن:

«فاصحر لعدوك، و امض على بصيرتك » (167)

جهت مبارزه با دشمن با بصيرت و بينش حركت كن.

ابتكار جنگ يا به دست داشتن سرنوشت و رگ حياتى جنگ كه با يورش هاى غافل گير كننده و پيش دستى و با طرح نقشه اساسى كه دشمن را در موضع دفاع قرار مى دهيد، هر اندازه حساب شده و به موقع صورت پذيرد كار را بر دشمن سخت و حركت و تلاش را بر او دشوار مى سازد، و از ضربه زدن وى جلوگيرى مى نمايد و صحنه اى برايش به وجود مى آورد كه براى يك حركت كوچك به هزينه و مونه بسيار و نيروى زياد نيازمند است، كه قهرا گران و سنگين تمام مى گردد.

در جنگ سوم اعراب و اسرائيل كه جنگ شش روزه هم مى گويند كه در سال 1967 ميلادى واقع شد، اسرائيل با در دست گرفتن ابتكار جنگ، اقدام به بمباران فرودگاه هاى مصر، سوريه، اردن و عراق نمود، و در نتيجه حمله هوائى اسرائيل در روز اول بدين شرح بود:

حمله به 17 پايگاه نظامى و هوائى مصر فرودگاه در سوريه، 2 فرودگاه در اردن، و يك فرودگاه در عراق، و انهدام 268 هواپيماى مصرى، 25 هواپيماى سورى، 27 هواپيماى اردنى و 9 فروند عراقى، كه مجموع 329 فروند مى شود.

برخى مجموع هواپيماى منهدم شده اعراب را 340 فروند نوشته اند، كه با اين ضربه اعراب را فلج كرد.

در فرهنگ فارسى نيز به اين موضوع اشاره شده كه فردوسى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو پيروزى ار پيش دستى كنى |  | سرت پست گردد چو سستى كنى |
| چو دشمن بديوار گيرد پناه |  | زپيكار و كينش نترسد سپاه |

## تحرك در جنگ

يكى از راههائى كه در پيروزى جنگ نقش مستقيم دارد و مى تواند دشمن را در اسرع وقت، كوتاهترين فرصت و كمترين زمان، عرصه را بر او تنگ و با مشكلات و پيش آمدهاى غير قابل انتظار مواجه سازد و غرورش را بشكند و هيبت و ابهتش را در هم كوبد و بالاخره به زانو در آورد و ريشه كن نمايد «تحرك در جنگ » است.

تحرك در جنگ تصرف استحكامات دشمن را به اسرع وقت ميسر مى سازد، تحرك در جنگ ضمن مجال ندادن به دشمن توانائى تعرض و قدرت هجوم را از وى سلب مى نمايد و هر اندازه تعرض و تحرك بيشتر باشد، مدافع در اتخاذ تدابير با مشكلات بيشترى مواجه خواهد گرديد.

تحرك در جنگ سبب مى شود كه جرات حمله و روحيه اى مقاومت دشمن را از بين ببرد و شخصيتش را خورد نمايد، كه در نتيجه با اندك فشار و كوچكترين ضربه اى تند صحنه را رها، سنگر را خالى و فرار را بر قرار ترجيح مى دهد.

و با توجه به اين پيامدهاى تحرك در جنگ روشن مى گردد كه بى جهت نبوده و نيست كه امام عليه‌السلام سپاه و لشكرش را به تحرك در جنگ سفارش مى نموده، يا از عدم تحرك شان ناراحت و مكدر مى گرديده و به اين جهت آنها را ملامت و سرزنش مى فرموده:

«و سالتمونى التطويل، دفاع ذى الدين المطول، لا يمنع الضيم الذليل و لا يدرك الحق الا بالجد، اى دار بعد داركم تمنعون » (168)

به عذرهاى گمراه كننده اى متشبث مى شويد همچون بدهكارى كه (با عذرهاى نابجا) از اداء دين خود سر باز مى زند (بدانيد) افراد ضعيف و ناتوان هرگز نمى توانند ظلم را از خود دور كنند، و حق جز با تلاش و كوشش ‍ به دست نمى آيد، شما كه از خانه خود دفاع نمى كنيد چگونه مى توانيد از خانه ديگران دفاع كنيد؟

در جنگ صفين هنگامى كه لشكريان معاويه بر سپاه آن حضرت پيشى جسته و راه ورود به آب فرات را تصرف كردند امام عليه‌السلام به نيروى رزمنده اش سفارش مى نمايد كه از خود تحرك نشان دهند زيرا عزت و شرف شان به اين بستگى دارد:

«قد استطعموكم القتال، فاقروا مذله، و تاخير محله، او رووا السيوف من الدماء ترووا من الما فالموت فى حياتكم مقهورين، و الحياه فى موتكم قاهرين» (169)

سپاه معاويه با اين عمل (بستن آب بر شما) را به پيكار دعوت كرده است: اكنون بر سر دو راهى هستيد: يا به ذلت و خوارى بر جاى خود بنشينيد، و يا شمشيرها را از خون ( آن جباران سنگدل) سيراب سازيد تا از آب سيراب شويد.

مرگ در «زندگى توام به شكست» شما است و زندگى در مرگ پيروزمندانه شما!

حضرت در اين قسمت از سخنان حكيمانه و آموزنده اش درس تحرك و تلاش، درس صبر و استقامت، درس انتخاب حيات افتخار آفرين و اجتناب از زندگى ننگين مى دهد، و مى آموزد كه اگر امر داير شد ميان مرگ با شرافت و زندگى ذلت بار، مرگ با عزت را ترجيح دهيد كه «مرگ سرخ به از زندگى ننگين است» و:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه با عزت بميرد زنده است |  | همچو خورشيد و مه تا بنده است |

در خطبه ديگر ضمن توبيخ سربازانش به جهت سهل انگارى، پيش بينى مى نمايد كه دشمن بر اثر تحرك و تلاش در راه باطل شان بر شما غالب خواهند گشت:

«اما و الذى نفسى بيده ليضهرن هولاء القوم عليكم ليس لانهم اولى بالحق منكم و لكن لا سراعهم الى باطل صاحبهم و ابطائكم عن حقى» (170)

آگاه باشيد سوگند به خدايى كه جانم در دست قدرت او است كه اينها (معاويه و اطرافيانش) سرانجام بر شما پيروز مى شوند، اما نه اينكه آنها در حق از شما پيشى دارند، بلكه براى آنكه آنها در راه باطلى كه زمامدارشان مى رود سريع و كوشايند در حالى كه شما در برابر حق من كند و سست هستيد.

هنگامى كه سپاه امام، در جنگ صفين پس از شكست خوردن از لشكر معاويه، آنها را شكست داد و مواضع خويش را به چنگ آورد، حضرت آن تحرك شان را ستوده و سبب آرامى و شفاى قلب خود خواند:

«و لقد شفى و حاوى صدرى، ان رايتكم بالخره تحوزونهم كما حازوكم و تزيلونهم عن موافقهم كما ازالوكم حسا بالنصال و شجرا بالر ماح» (171)

به ناراحتى هاى درونم شفا بخشيديد، چون سرانجام ديدم همانطور كه شما را هزيمت دادند، صفوف شان را در هم شكستيد، و آنان را از لشكر گاه خود رانديد همانطور كه آنها شما را كنار زدند (مى ديدم) آنها را به باد تير و نيزه مى گرفتيد.

مطلبى كه تا اين مقدار قلب حضرتش را ناراحت و اندوهناك نموده جز عدم تحرك در جنگ نيست، و موضوعى كه باعث خوشحالى و خرسندى امام مى گردد چيزى جز «تحرك در جنگ » نمى باشد كه بيان كننده نقش و اهميت اين است. و در سخنانى كه هنگام جنگ بيان داشته ضمن سفارش ‍ هائى در رابطه با جنگ، به تحرك در جنگ امر فرموده:

«و اذمروا انفسكم على الطعن الدعسى، و الضرب الطلحفى» (172)

خود را براى زدن سخت ترين نيزه و محكم ترين ضربه شمشير (بر پيكر دشمن خونخوار) به هيجان آوريد.

اينكه امير المومنين عليه‌السلام در زمان هاى مختلف و در ميدان هاى متعدد جنگ، روى يك مطلب كه تحرك در جنگ باشد تكيه و به يك موضوع كه سرعت در عمل است سفارش مى فرمايد و با لحن ها و تعبيرهاى گوناگون آن را بيان مى دارد كه گاهى با: «لا يدرك الحق الا لاجد» (حق جز با كوشش و تلاش به دست نمى آيد) اهميت مطلب را مى رساند، وزمانى با جمله: «رووا السيوف من الدماء» (شمشيرها را از خون سيراب كنيد) راه حل را به اين منحصر و خلاصه مى نمايد، و موردى با تعبير «لا سراعهم و... و ابطائكم » (تحرك دشمن... و سستى شما...) واقعيت هائى را بازگو مى دارد، و حوادثى را پيش بينى مى كند. و در صحنه اى با زبان آوردن: «تحوزونهم و تزيلونهم» (در هم شكستيد و از خود رانديد) ابراز خوشحالى و سرور مى نمايد، و در نامه اى با «الطعن اتلدعسى و الضرب الطلحفى » (آمادگى براى ضربات سخت) امر به تحرك و فعاليت مى نمايد. همه و همه حكايت گر و بيان كننده يك موصوع كه تحرك در جنگ است، مى باشد و روشن گر اين است كه در صورت نبود نقص، كمبود و مانع، مهمترين و موثرترين عامل در ميدان جنگ كه نقش مستقيم و چشم گير در سرنوشت و آينده آن دارد «تحرك در جنگ» است.

## تشويق فرماندهان و سربازان

يكى از امورى غير قابل انكار است كه بهترين محرك جهت وا داشتن ديگرى به انجام كارى تشويق است، اثرى را كه تشويق در روحيه افراد مى گذارد و وادار به عمل مى كند، و نقش و قدرتى را كه تشويق در جهت به كار انداختن استعدادهاى ديگران دارد، فشار و تحميل ندارد.

اگر چه ممكن است بر اثر حاكميت زور، از روى اجبار به كارهائى تن بدهد، ولى معلوم است كه موقتى صورت مى پذيرد و تا زمانى ادامه دارد كه نيروى فشار خارج، وى را به كار وادار و با قطع نيروى محرك بيرونى، دست از كار اجبارى مى كشد، عمل متوقف مى شود، و به خلاف تشويق كه در درونش ‍ انگيزه خلق مى نمايد، در وجودش نيروى محرك به وجود مى آورد، و در نهادش قدرتى مى آفريند تا هميشه از توقف و سكون باز دارد و به حركت و تلاش سوق دهد.

لذا على عليه‌السلام پس از جنگ جمل، در جهت تشويق و تعريف سربازان و يارانش مى فرمايد:

«انتم الانصار على الحق، و الاخوان فى الدين، و الجنن يوم الباس، و البطانه دون الناس، بكم اضرب المدبر و ارجو طاعه المقبل، فاعينونى بمناصحه خليه من الغش، سليمه من الريب» (173)

شما ياوران حقيد و برادران دينى، سپرهاى روز گرفتارى و پيكار، و رازداران در برابر افشا كنندگان اسرار، با نيروى شما پشت كنندگان به حق را مى كوبم، و به كمك شما به اطاعت روى آوران به حق اميدوارم، مرا با خيرخواهى خالصانه و سالم از هر گونه شك و ترديد يارى كنيد.

و در جنگ صفين هنگامى كه تصميم به جنگيدن گرفت، در سخنانى كه از خداوند متعال مدد و يارى خواست و توفيق پيروزى طلبيد، در قسمت آخر كلماتش سربازان اسلام را چنين تشويق و مخاطب فرمود:

«اين المانع للذمار، و الغائر عند نزول الحقايق من اهل الحفاظ؟! العارورا كم و الجنه امامكم» (174)

كجايند آنها كه در برابر حوادث سخت همچون سپرند؟ و كجايند آن مردان غيورى كه به هنگام نزول مشكلات به پاسدارى (از عقيده و آب و خاكشان) مى پرداند، ننگ و عار در پشت سرشماست، و بهشت در پيش رويتان! (تا كدامين را انتخاب كنيد!)

يعنى اگر از ميدان جنگ بيرون رفتيد لكه ننگ تا قيامت به دامانتان است و اگر براى بيرون راندن و از پا در آوردن دشمن جنگيديد و در راه خدا و دفاع از حق، دين، شرف و ناموس جهاد نموديد، تا كشته و شهيد شديد بهشت برين جايگاه مى باشد.

و نيز حضرت در عهد نامه «مالك اشتر» پس از بيان شرايط فرماندهان مكتبى، لايق، شايسته و فداكار، به تشويق آنها سفارش مى نمايد كه گوياى اين مطلب است كه تشويق چنان نقش دارد كه حتى در افراد مكتبى كه جز رضاى «الله» هدفى و انگيزه اى در كارشان نيست، تاثير دارد.

«و واصل فى حسن الثناء عليهم، و تعديد ما ابلى ذووالبلائ منهم، فان كثره الذكر لحسن افعالهم تهز افعالهم تهز الشجاع، و تحرص الناكل (ان شاء الله تعالى).

«ثم اعرف لكل امرى منهم ما ابلى، و لا تضيفن بلاء امرى الى غيره و لا تقصرن به دون غايه بلايه» (175)

پى در پى آنها را تشويق كن! و كارهاى مهمى كه انجام داده اند بر شمار، زيرا ياد آورى كارهاى نيك آنها، شجاعان شان را به حركت بيشتر، وادار مى كند و آنان كه در كار كندى مى ورزند به كار تشويق مى شوند، انشاء الله.

سپس بايد زحمات هر كدام از آنها را به دقت بدانى، و هرگز زحمت و تلاش ‍ كسى از آنان را به ديگرى نسبت ندهى. و ارزش خدمت او را كمتر از آنچه هست به حساب نياورى.

امام سجاد عليه‌السلام در دعا و نيايش براى مرزداران اسلام براى آن دسته از مردمى كه به نحوى به افسران، سربازان و رزمندگان كمك مى نمايند، و يا آنهارا تشويق و نوازش مى كنند، و يا به خانواده آنها سر مى زنند، دعا مى فرمايد:

«اللهم و ايمامسلم خلف غازيا اومرابطا فى داره تعهده خالفيه فى غيبته او اعانه بطائفه من ماله او امداه بعتاد او شحذه على جهاد او اتبعه فى وجهه دعوه اورعى له من ورائه حرمه فاجر له اجره و زنا بوزن و مثلا بمثل» (176)

خدايا هر مسلمانى كه امور خانه جنگ جوئى يا مرزدارى را اداره كند، يا در غيبت او خانواده اش را كفالت كند، يا او را به قسمتى از مال خود اعانت نمايد، يا او را به ساز و برگى مدد دهد، يا بر جهاد وادار، يا دعاى خيرى به طرف مقصدى كه به پيش گرفته روانه سازد، يا در غياب او احترام و آبرويش ‍ را رعايت كند، پس او را سنگ به سنگ و مثل به مثل، برابر اجر آن مجاهده اجر ده.

از اين رو امام خمينى خطاب به فرماندهان مى فرمايد:

همانطورى كه اطاعت از فرماندهان لازم است و تخلف از آن جرم، (بر) فرماندهان نيز لازم است با سربازان و افراد به اصطلاح زيردست خود به شيوه اى اسلامى، انسانى رفتار نمايند و آنان را با عواطف خود دلگرم نمايند و با اعمال پسنديده خود از آنان سربازانى فداكارتر بسازند. (177)

تشويق ضمن اينكه افراد را به وظائف، رسالت و مسووليت شان آشنا مى گرداند و به عمل اينكه وا مى دارد، روحيه، جراءت و نيرو مى بخشد و سختى ها را آسان و فراز و نشيب راه را هموار مى نمايد، انگيزه ايجاد مى كند، و چه بسا كه برخى را تنها بدين وسيله و از اين طريق مى توان وادار به عمل نمود.

## همكارى در جبهه ها

كمك و همكارى مساله اى است كه در هر جا و در هر فرصتى براى كسى كه قدرت و توان رفع احتياج نيازمندى را داشته باشد و از عهده كمك به او بر بيايد، يارى نمودن وى شايسته و نيكوست، ولى در موقعى كه نياز به آن احساس شود و احتياج به آن به چشم بخورد انجامش لازم و ضرورى به نظر مى رسد.

اما چيزى كه اين لزوم را به حد وجوب عينى و به مرحله فرض، تكليف و يك مسوليت اسلامى و انسانى مى رساند، كه عمل نكردن و شانه خالى كردن از انجام آن با گناه و معصيت روبرو مى گرداند، و با كيفر و عقاب مواجه مى سازد «همكارى در جبهه» است.

زيرا وقتى مساله حق، جامعه و كشور مطرح است، اگر از اشخاص و افرادى، كارهائى بر اثر نياز و كمبود يا هراس و ترس سرزند كه باعث ريختن آبرو، و رفتن حيثيت و ابهت نيروى مسلح يا عامل شكست سپاه يا سبب از دست دادن يك جبهه گردد، افرادى كه در اين عمل آن اشخاص را كمك و مساعدت فكرى، نظامى و تسليحاتى و... ننموده است در جرم، تقصير و گناه شان شريك، و در ضربه اى كه از اين ناحيه وارد گرديده سهيم اند، و چه بسا كه مقصر اصلى اين اشخاص باشند كه به وظيفه و رسالت شان كه همكارى و تعاون بوده عمل نكرده اند، يا كوتاهى نموده اند چون تجربه نشان داده و عمل ثابت كرده كه يك كمك فكرى، يا تسليحاتى كوچك، مى توان روحيه را تغيير دهد، اراده را خلل ناپذير نمايد و قدرت غير قابل شكست بيافريند.

لذا امام عليه‌السلام اين سفارش را به نيروهاى رزمنده، جان بركف و فداكار در ميدان نبرد، نموده اند:

«و اى امرى منكم احس من مفسه رباطه جاش عند القاء و راى من احد من اخوانه فشلا فليذب عن اخيه بفضل نجدته التى فضل بها عليه كما يذب عن نفسه» (178)

هر كدام از شما كه در صحنه جنگ قوت قلب را در خويش احساس كرد، و برادرش را سست و ترسو يافت به شكرانه اين برترى و شجاعت به او بخشيده شده، از وى دفاع كند، همانگونه كه از خويشتن دفاع مى كند.

حضرت با اين جمله ضمن سفارش رزمندگان به همدردى و همكارى با همرزمانش، به افراد قدرتمند و شجاع مى فهماند كه اين برترى شما، موهبتى خداوندى است كه به آن مغرور نشويد و در كمك به ضعيف و ناتوان كوتاهى ننمائيد.

و نيز آن حضرت مى فرمايد:

«اذا رايتم من اخوانكم المجروح فى الحرب او من قد نكل او طمع عدوكم فيه فقووه بانفسكم» (179)

اگر در معركه جنگ و ميدان مبارزه ديديد از برادرانتان مجروح شده يا آسيب ديده يا دشمن در او طمع بسته با جان خود تقويتش كنيد.

ولى بايد توجه داشت كه اين سفارش امام به اين معنى نيست كه اگر خطرى متوجه شما نيز باشد، يا حتى در حين نبرد و گيرو دار جنگ با دشمن اگر ديدى ديگرى نياز و احتياج به كمك شما دارد، سنگر را رها كنى و به داد و همكارى وى بشتابى كه با اين عمل و اقدام، علاوه بر اينكه يك سنگر را از دست داده اى، آتش و حمله اى دو سنگر يا دو فرد را متوجه خود و برادرت در يك موضع نموده اى، كه منجر به تقويت روحى، تفوق و برترى آنها مى گردد و نفعش بيشتر عايد دشمن خواهد گشت، زيرا به سادگى مى توانند با امكانات دو سنگر به يك سنگر ضربه بزنند.

بنابراين تا دشمن را از خود دفع نكرده اى و كارش را يكسره و تمام ننموده اى، نبايد به يارى برادر رزمنده ات بشتابى كه نكند به جاى نفع، به وى و خود ضرر و زيان رسانى.

و اين مطلب را مى توان از سفارش امام «كما يذب نفسه » استفاده كرد. يعنى همانگونه كه دشمن را از خود مى رانيد از همرزمانتان برانيد و دور كنيد، و به علاوه امام عليه‌السلام در خطبه ديگر هنگام بيان تاكتيك هاى جنگى براى يارانش اين مطلب را بيان مى دارد:

«اجزا امرو قرنه واسى اخاه بنفسه و لم يكل قرنه الى اخيه فيجتمع عليه قرنه و قرن اخيه» (180)

هر كس بايد در برابر حريف خويش بايستد و با برادر همرزمش مواسات كند و حريف خود را به او وامگذارد كه او در برابر دو حريف قرار گيرد: حريف خودش و حريف برادرش.

يعنى با از پا در آوردن دشمن و خاطر جمع شدن از يك سنگر و يك سو، به سراغ دشمن ديگر بشتابيد و از عجله و شتابزدگى كه گاهى با يك دشمن و گاهى با يك سنگر خود را درگير كنيد و يا دشمن خود را ناديده بگيريد و رها كنيد و متوجه دشمن همرزم تان شويد، بپرهيزيد.

لذا حضرت امام خمينى به جهت حفظ هماهنگى و همكارى ميان نيروهاى مسلح؛ خطاب به ارتش، ژاندارمرى، سپاه، بسيج و شهربانى و... مى فرمايد:

اگر ملاحظه كردند كه ميل دارند اين گروه خودشان قدرت داشته باشد، قدرت در دست بگيرد نه گروه ديگر بدانند كه عمل شان شيطانى است و شهادت شان هم اجر ندارد.

و اگر ديدند كه براى خدا دارند كار مى كنند، براى خدا كار كردن اينجا معلوم مى شود، آن كسى كه سپاهى است نكشد به طرف سپاه همه چيز را، و آن كسى كه ارتشى است نكشد به طرف ارتش همه چيز را، اگر ارتش و سپاه و بسيج و ساير قواى مسلح، اين طور افكارشان باشد، پيروزند، يعنى هم در جبهه پيروزند، و هم پيش خداى تبارك و تعالى افتخارمندند. (181)

از اين رو يكى از رسالت هاى مهم رزمندگان اسلام اين است كه از كارهائى كه به هماهنگى و همكارى لطمه مى زند، خوددارى و اجتناب كنند، كه نكند خداى نكرده وحدت و هماهنگى از بين برود، و گرفتار گروه گرائى، صنف گرائى و پارتس بازى شوند، و در نتيجه فكرها و انديشه ها در اين راه مشغول شوند و استعدادها در اين صحنه مصرف گردند و هدر روند.

## نيروى ذخيره و پشتيبان

يكى از موضاعات كه عواقب جنگ را بيمه و نسبت به طولانى شدن جنگ دلهره و نگرانى را رفع و بر طرف مى نمايد، و به نيروختى رزمنده سلحشور، فداكار و جان بر كف دلگرمى بيشتر و روحيه مى بخشد، و براى ملت حركت، جهش و انگيزه به وجود مى آورد، «نيروى ذخيره و پشتيبان» و به اصطلاح اين زمان نيروى احتياط، است.

وجود نيروى ذخيره، احتياط پشتيبان بيانگر دور انديشى و آمادگى براى جنگ دراز مدت، يا دفاع از حملات و هجوم احتمالى قدرت هاى نيرومندتر از دشمن روياروى، است، و به همان مقدار كه تصميم دشمن را سست و عزمش را خورد مى كند، در تصميم نيروهاى خودى، مى افزايد و پيش از پيش اراده شان را خلل ناپذير و محكم مينمايد و به هدف و روند حركت شان مومن، معتقد، استوار و ثابت مى گرداند.

و لذا مشاهده مى نمائيم كه امام عليه‌السلام براى رفتن به جنگ صفين با اينكه دوازده هزار نيروى مجهز فرستاده، تصميم مى گيرد كه نيروى ذخيره و پشتيبان تهيه نمايد و به فرماندهان دستور مى دهد كه تا نيروى ذخيره را آماده و بسيج نكرده ام و به شما فرمان حركت و پيشروى صادر ننموده ام از موضع خود كوچ نكنيد، كه اين خود بيانگر اهميت موضوع است:

«اما بعد فقد بعثت مقدمتى و امرتهم بلزوم هذا الملطاط حتى ياتيهم امرى، و قد رايت ان اقطع هذه النظفه الى شرذمه منكم موطنين اكناف دجله فانهضم معكم الى عدوكم و اجعلهم من امداد القوه لكم » (182)

اما بعد: پيش تازان لشكرم را از جلو فرستادم و دستور دادم در كنار فرات توقف كنند تا فرمان من به آنها برسد، تصميم گرفته ام از آب فرات بگذرم و به سوى جمعيتى از شما كه در اطراف دجله مسكن گزيده اند رهسپار گردم و آنها را با شما به سوى دشمن بسيج كنم و از آنها براى شما و تقويت شما كمك بگيرم.

علاوه بر اين سخنان حضرت كه بيانگر اهميت موضوع است، شواهد تاريخى فراوان وجود دارد، ولى من نمونه اى عينى كه همه مان شاهد آن بوده ايم بيان مى دارم تا ضمن روشن شدن اهميت مطلب نقش و نتايج آن معلوم گردد. و آن اين است كه:

امام امت خمينى كبير پس از پيروزى انقلاب اسلامى ايران با اينكه ارتش و ژاندارمرى و ساير نيروهاى مسلح وجود داشت و در اختيارش بود، مهمتر از آن همه ملت مطيع و فرمانبردار ايشان بودند و هستند، امام دستور تشكيل سپاه پاسداران انقلاب اسلامى را فرمود، و بعد از روبراه شدن سپاه، دستور تشكيل «بسيج » را داد، كه در آن زمان شايد بسيارى از كوتاه فكران كه به اهميت و نقش آن متوجه نبودند يا درك نمى كردند، به نظرشان چيى زايد و اضافه بر نياز و ضرورت مى رسيد، كه اكنون همه مى فهميم و پى مى بريم اگر سپاه و بسيج نبودند چه بلائى به سر انقلاب و جمهورى اسلامى ايران مى آمد و ديديم كه همين سپاه و بسيج بودند كه در كنار ساير نيروهاى مسلح، كشور را از ضربات و خطرات دشمنان داخلى و خارجى حفظ كردند و به ارتش جراءت، شهامت و دلگرمى مى بخشيدند.

## رعايت كيفيت نيرو، نه كميت

روى هر كار و عمل كه انجامش وابسته به غير و مرهون تلاش و فعاليت ديگران است، انگشت بگذاريم مساله كميت و كيفيت مطرح است، كه كدام در پيشرفت كار و سرعت بخشيدن به عمل نقش و دخالت بيشتر و موثر دارد.

اما در رابطه با جنگ، هيچ فرد عاقل و با درك نمى تواند اثر كميت نيرو را ناديده بگيرد يا انكار نمايد، ولى آنچه مسلم و ثابت است، اين است كه اين اثر به اندازه اثر كيفيت از قدرت و توان برخوردار نيست و آن كارائى را ندارد و نمى تواند در برابرش اظهار وجود و عرض اندام نمايد، و لذا چيزى كه سرنوشت جنگ را تعيين و به آن رونق و جهت مى خشد كيفيت نيروى در صحنه است نه كميت.

امام عليه‌السلام پس از جنگ «نهروان» و هنگام اعزام مجدد نيرو به سوى لشكر معاويه، خطاب به سربازانش مى فرمايد:

«انه لاغناء فى كثره عدد كم مع قله اجتماع قلوبكم» (183)

مادامى كه دل هاى شما از هم پراكنده است و هماهنگى ميان شما وجود ندارد، تعداد فراوان شما سودى نمى بخشد.

يعنى تا خود را از نظر كيفيت نسازيد و با هم يك دل و يك فكر نگرديد، زيادى عدد و كميت شما به درد نمى خورد و كارى از پيش نمى برد.

و در جاى ديگر نيز امام عليه‌السلام به اين مطلب اشاره نموده، و آن زمانى است كه «عمر ابن الخطاب» در ذدوران خلافتش كه مى خواست لشكر به سوى ايران بفرستد خدمت على عليه‌السلام رسيد و با آن حضرت مشورت نمود و نظر خواست، حضرت رهنمائى هائى ارائه فرمود، از جمله «عمر» از زيادى نيروى ايران شكايت داشت كه حضرت گوشزد كرد، از كميت سپاه دشمن نترس كه دست خدا يارى و حق همراه لشكر اسلام است، و ما در عصر پيامبر با نيروى اندك با قدرت هاى بزرگ و لشكرهاى قومى مبارزه مى نموديم:

«ان هذا الامر لم يكن نصره و لا خذلانه بكثره و لا بقله... و اما ما ذكرت من عدد هم فانا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثره و انما كنا نقاتل بالنصر و المعونه» (184)

پيروزى و شكست اين امر جنگ در راه خدا بستگى به فزونى و كمى جمعيت نداشته... و اما ياد آوريت در مورد تعداد زياد سربازان دشمن، (بدان) كه ما در گذشته در نبرد، روى تعداد تكيه نمى كرديم، بلكه به يارى و كمك خداوند دست به مبارزه مى زديم (و پيروز مى شديم).

وقتى جنگ هاى صدر اسلام را ارزيابى كنيم مى بينيم در تمام جنگ ها نيروى مسلمانان نسبت بسيار ناچيز بوده اند،

چنانچه:

در جنگ «بدر» نفرات ارتش اسلام 313 نفر با در اختيار داشتن هفتاد شتر و چند اسب بوده، در حالى كه نفرات دشمن سه برابر، با ساز و برگ و تجهيزات بسيار زياد به ميدان آمده بودند.

در جنگ «احد» تعداد رزمندگان مسلمان هفتصد نفر در برابر سه هزار نفر از دشمن.

در جنگ «احزاب» يا خندق جهادگران مسلمان سه هزار نفر در برابر ده هزار (000/10) نفر با 300 راءس اسب و هزار و پانصد شتر قرار مى گيرند، و دشمن را به زانو در مى آورند، كه مى آموزد قدرت و توان كيفيت بر كميت بيشتر است.

با توجه به اثرات، كارايى و نقش كيفيت نيروهاى رزمنده و با اشاره به اين مطلب رهبر نقلاب اسلامى امام خمينى مى فرمايد:

«آن چيزى كه در جنگ مطرح است عدد نيست. آن چيزى كه مطرح (است ) آن قدرت فكرى انسان است، همان قدرتى كه با اتكال به خدا در صدر اسلام يك عده كمشان لشكرهاى زيادى را به هم مى زد». (185)

## عقب نشينى تاكتيكى

با مطرح كردن «رعايت تاكتيك هاى جنگى» روشن گرديد كه هر عمل و كارى كه خلاف شرع و مخالفان قانون نباشد، و در پيشرفت جنگ نقش ‍ داشته و موثر باشد، نه تنها اشكال و مانع ندارد كه انجامش لازم و ضرورى است.

يكى از اين گونه اعمال، اقدام به «عقب نشينى تاكتيكى » است كه هنگام لزوم صلاح ديد براى مدتى از موضع خود به عقب بر مى گردد و فرصت كوتاهى از جايش دست مى كشد و آن را رها مى كند تا دشمن را اغفال نموده به وى بيشتر، بهتر و آسان تر ضربه وارد كند و در نتيجه متلاشى، ريشه كن و نابود سازد.

كه چنانچه اگر به وسيله اى يك گام عقب نشينى بتوانند چند گام پيش روى، و با رها كردن يك سنگر سنگرها را تصرف نمايند، يا به سبب فى الجمله عقب نشينى موفق گردند دشمن را به طمع انداخته از سنگرهاشان خارج كنند كه به مجرد رها كردن سنگر و بيرون آمدن از استتار، اقدام لازم و به موقع را انجام دهند و يا... چه كار درست، عمل به جا و اقدام مناسب است.

لذا امام عليه‌السلام ضمن سفارش به استفاده از اين شيوه و تاكتيك، از ناخوشايندى اين عمل، نهى و توصيه به تحرك و ادا نمودن حق اسلحه را چنانكه بايد، سخن به ميان مى آورند:

«لا تشتدن عليكم فره بعدها كره، و لا جوله بعدها حمله، و اعطوا السيوف حقوقها، و وطنوا للجنوب مصارعها» (186)

از گريز و عقب نشينى كه در پى آن بازگشت، و از شكستى كه پيامدش هجوم و حمله اى به دشمن است، ناراحت نشويد و بر شما ناگوار نيايد. و حق شمشيرها را ادا كنيد و پهلوهاى دشمن را بر زمين برسانيد و به خاك مذلت افكنيد.

عقب نشينى و پيشروى، شكست و پيروزى دو يار و دوست ديرينه هستند كه گاهى در سايه عقب نشينى مى توان به پيشروى نائل گشت، و گاهى شكست محرك رسيدن به پيروزى مى گردد، يا چه بسا كه شكست پل پيروزى واقع مى شود.

قرآن وقتى كه رزمندگان سلحشور و جان بركف اسلام را از رها نمودن سنگر و فرار از ميدان رزم منع مى دارد، عقب نشينى تاكتيكى را استثناء مى نمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾ وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) (187)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد، هنگامى كه با كافران در ميدان جهاد روبرو شديد به آنها پشت مكنيد و فرار اختيار ننمائيد.

كسانى كه به هنگام مبارزه با دشمن پشت به آنها كنند - مگر در صورتى كه هدف كناره گيرى از ميدان براى انتخاب يك روش جنگى بوده باشد و يا به قصد پيوستن به گروهى از مسلمانان و حمله مجدد چنين كسى گرفتار غضب پروردگار خواهد شد.

## گاهى شكست و گاهى پيروزى

انگيزه و هدف در جهت به ثمر رساندن كارى، و تلاش در انجام عملى از دو حال خارج نيست: يا به نيت رسيدن به هدفى، تلاش و فعاليت مى نمايد، يا با انگيزه انجام رسالت و مسووليت دست به كار مى شود، كه در صورت اول اگر به مقصد از پيش تعيين شده نرسد و در وسط راه بماند شكست خورده است، و در صورت دوم تا هر جا كه توانست عمل را اطلاق كرد. زيرا همين اندازه كه در توانش بوده مسووليت داشته نه بيشتر، چون به قول طلبگى: تكليف مالايطاق لازم مى آيد.

در جنگ هم اين دو صورت قابل تصور است: كسانى كه براى اهداف شوم مادى و دنيوى مى جنگند و غرض شان نائل شدن به اهداف سياسى، نابود ساختن رقيب و رسيدن به رياست و از اين قبيل است، اگر پيش از رسيدن به هدف با شكست و ناكامى مواجه گردند، مغلوب و شكست خورده هستند.

ولى كسانى كه با دل آكنده از عشق و قلب مالامال و مملو از محبت و ايمان به «الله» براى اعتلاى كلمه توحيد، جهت پياده كردن نظام اسلامى يا پاسدارى از آن دفاع از كشور و استقلال، «فى سبيل الله» مبارزه و جهاد مى نمايند و مى جنگند، تا هر جا كه عمل كنند و بتوانند روند حركت شان را ادامه دهند، پيروزاند و شكست مفهوم ندارد، اگر چه در بين راه بمانند و نتوانند مسير را تا آخر ادامه دهند چه اينكه در جبهه اى رويا با دشمن كه با موانع و مشكلات مواجه گرديده، اگر بر اثر كوتاهى و قصور نباشد جاى تاثر و ناراحتى نيست،

زيرا در همان حد كه توان عمل را داشته وظيفه به دوشش بوده، كه مخلصانه تلاش نموده و عمل كرده، كه خود بزرگترين پيروزى و موفقيت است.

به علاوه شايد مشيت الهى در شكست قرار گرفته است زيرا در سايه شكست و پيروزى گوهر افراد به طور كامل نمايان مى شود و در سختى ها و شدائد است كه افراد محكم و استوار مى گردد، و در سايه شكست و پيروزى است كه انسان هاى نمونه و كامل از ديگران تشخيص داده مى شود، و به فرموده على عليه‌السلام:

«فى تقلب الا حوال علم جواهر الرجال » (188)

در دگرگونى احوال (پيروزى و شكست، فقر و ثروت، بيمارى و تندرستى، نصب و عزل از رياست و مقام و...) جوهر و مردانگى مردها شناخته مى شود.

كه انسان كامل آن فردى است كه در شكست خود را نبازد، روحيه را از دست ندهد و هدف را رها نكند كه سرانجامش پيروزى خواهد بود،

و در پيروزى دچار غرور و خود برتر بينى نگردد كه پيامدش شكست و ذلت خواهد شد.

گذشته از اين، بسيارى از انسان ها در حالت عادى استعدادهاى نهفته خويش را بروز نمى دهد، اما به هنگام پيش آمدهاى سخت، استعدادش را به كار مى اندازد، و لذا بيشتر اختراعات و اكتشافات در زمان هاى جنگ صورت گرفته است.

در جاى ديگر امام عليه‌السلام در مقام ترغيب لشكريانش به جهاد، به آنها مى فهماند كه در جنگ، شكست و پيروزى وجود دارد ولى سرانجام با پايمردى، ثبات، استقامت و صداقت، امداد و يارى «الله» نصيب تان خواهد گرديد و پيروز خواهيد شد:

«فمره لنا من عدونا ومره لعدونا منا فلما راى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت، و انزل علينا النصر» (189)

گاهى دشمن از ما ضربه مى خورد و پيروز مى شديم، و زمانى ما از دشمن ضربه مى ديديم، اما هنگامى خداوند راستى و اخلاص ما را ديد خوارى و ذلت را به دشمنان ما نازل كرد و نصرت و پيروزى را به ما عنايت فرمود.

حضرت بدين وسيله از مايوس شدن جلوگيرى مى نمايد، زيرا همانگونه كه مايوس و نااميد شدن از رحمت خدا سبب بيشتر كشيده شدن به سوى گناه، مهصيت و جنايت است، مايوس شدن در جنگ عامل بى تحركى و سبب شكست است، و لذا در اسلام به همان اندازه كه از «طول الامل» آروزهاى دور و دراز و از ياد برنده مرگ قيامت باز مى دارد، از ناميد و مايوس شدن نهى مى فرمايد:

قرآن قصه يعقوب را نقل مى نمايد كه وى در عين حال خبر گرگ خوردن حضرت يوسف را شنيده و مدت چهل سال از وى اطلاعى نداشت، پسرانش را امر به تفحص و جستجوى يوسف فرمود و آنها را از مايوس ‍ شدن از رحمت خدا، نهى كرد و گوشزد نمود كه ناميدى از رحمت الهى از كافران و افراد بى ايمان و بى اطلاع از قدرت «الله » سر مى زند:

(يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (190)

پسرانم! برويد و از يوسف و برادرش تفحص كنيد، و از رحمت خدا مايوس ‍ نشويد كه از رحمت خدا جز قوم كافر مايوس نمى شوند.

به علاوه بايد رنج شكست را به جان خريد و قبول كرد، تا موفق به شكست دادن شد، و به قول يكى از بزرگان:

آنقدر شكست مى خوريم تا راه شكست دادن را بياموزيم.

## نباختن روحيه هنگام شكست

يكى از مسائل بسيار خطرناك كه زيانش از زيان شكست نظامى از دشمن، زيان بارتر، سنگين تر و دشوارتر مى باشد، از دست دادن و باختن روحيه هنگام شكست نظامى است. كه اگر چاره اى اساسى برايش نسجند و راه علاج يا جبران درست برايش در نظر نگيرند، عواقب و پيامدهاى فاجعه آفرين و جبران ناپذير در پى و به دنبال خواهد داشت.

زيرا اگر پس از ضربه و شكست خوردن، روحيه را ببازد دچار ياس و نااميدى مى گردد كه در اين حالت مجبور مى شود يا دست به خودكشى و و انتحار زند، يا در برابر دشمن تسليم گردد و به اسارت و خوارى تن دهد و ذلت را بپذيرد، كه اين اولين نتيجه و پيامد از دست دادن روحيه است.

اما اگر روحيه را نباخت جراءات و شهامت را حفظ كرد، از تلاش، كوشش، و فعاليت دست بر نمى دارد، مى رود فكر مى كند و مى انديشد كه چرا شكست خورديم؟ چه عواملى سبب شكست ما و غلبه دشمن شد؟

چه كندى، سستى و مهمل كارى از ما سر زد؟ و... تحليل، بررسى، ارزيابى و مطالعه دقيق مى نمايد تا به اشتباهات خود پى ببرد و آنها را جبران كند و از تكرارش جلوگيرى نمايد، عوامل پيروزى دشمن را درك كند تا تصميم قاطع و اقدام لازم را بگيرد و عمل كند، كه در اين صورت اميد مى رود رفته رفته و آهسته آهسته شكست را جبران و آبروى رفته را بازيابد.

امام عليه‌السلام به طور ضمنى و با اشاره، مطلب را مى رساند كه: از شكستى كه تحرك و حمله به دنبال دارد ناراحت نباشيد. از «باختن روحيه » كه براى بعضى پس از شكست به وجود مى آيد، متاثر باشيد و بر شما ناگوار و سخت تمام شود:

«لا تشتدن عليكم فره بعدها كره، و لا جوله بعدها حمله» (191)

از عقب نشينى كه در پى آن بازگشت، و از شكستى كه پيامدش هجوم به دشمن است، ناراحت نشويد.

برخوردارى از روحيه قوى در جنگ، عامل اصلى موفقيت بوده است، و ثابت شده اگر بهترين و مدرن ترين سلاح ها در اختيار جنگجويان فاقد روحيه قرار گيرد، نتيجه مطلوب نخواهد داشت، زيرا مسلم تاست كه عامل روحى از ابزار و تكنيك، برترى دارد.

وقتى جنگ اعراب و اسرائيل را ارزيابى كرده اند به اين نتيجه رسيده اند: عامل شكست اعراب در تمام جنگ ها به خصوص در جنگ سوم (1967) پائين بودن روحيه سربازان اعراب و بالا بودن روحيه اسرائيلى ها بوده است. (192)

ولى تلاش پى گير اعراب پس از اين شكست و جبران نقايص گذشته، پيروزى جنگ رمضان (1393 مهر 1352) نصيب شان گرديد. لذا يك سرباز و رزمنده در هيچ حالى نبايد روحيه را از دست بدهد، و وظيفه فرماندهان و مسولين است به هر وسيله ممكن كه در توان و اختيار دارند سربازان را تقويت روحى نمايند.

## پيكارى كه در آن شكست راه ندارد

مطلبى كه در كنار موضوع «نباختن روحيه» قابل طرح مى باشد، اين است كه بايد بررسى و محاسبه كرد كه در جنگى كه اسلام آن را تجويز و بر آن صحه گذاشته است؛ در نبردى كه براى نابودى ظلم و ستم و جايگزين نمودن عدل و داد، صورت مى پذيرد؛ در پيكارى كه به جهت براندازى طاغوت و حاكميت «الله» شكل مى گيرد؛ در جهادى كه به خاطر ريشه كن كردن فساد، بى بند و بارى و قطع زنجير اسارت انسان انجام مى پذيرد؛ در درگيرى كه با انگيزه اى دفاع از كشور، ناموس، شرف و حثيت خويش و جامعه تحقق مى يابد و پوزه ممتجاوز را به خاك مذلت مى مالد تا براى هميشه چنين طمع و آرزو را نكند و اين گونه خيال خام را در مغز و انديشه اش خطور ندهد؛ و در مبارزه اى كه هدفش حمايت از محرومين و به دست آوردن حقوق مستضعفين است، آيا شكست معنى دارد تا با پيش ‍ آمدهاى ناگوار روحيه را از دست داد؟ حتما پاسخ منفى است.

زيرا چنين جنگى كه شركت در آن افتخار و مصداق فرموده امام على عليه‌السلام: «اغزوا تورثواابنائكم مجدا» (جهاد كنيد و به بازماندگانتان عظمت و افتخار به ارث بگذاريد) و هدف و انگيزه اش ‍ رضايت «الله» و انجام رسالت و مسووليت است، كه چه بكشد و چه كشته شود، جز نفع متصور نيست، و در هر صورت به «احدى الحسنيين » مى رسد، آيا مى توان شكست تصور كرد؟

پس در صحنه نبرد حق و باطل، شرك و ايمان و اسلام و كفر و... هر شخص ‍ را كه سعادت يارى كند و لياقت، شايستگى و اهل بيت مقام و منزلت «مجاهد فى سبيل الله» را ادارا گردد و در ميدان رزم شركت جويد، شركت نمودنش عبادت، كشتن و به هلاكت رساندن دشمنانش كه دشمنان خدا و بندگان است داراى اجر و ثواب، و كشته شدنش «شهادت» كه درجه و مرتبه اش را خدا مى داند چون «عند ربهم يرزقون» است.

امام عليه‌السلام زمانى كه در ميدان جنگ صفين تصميم به جنگ مى گيرد، در سخنانى كه از خدا كمك و يارى مى جويد، و سپس لشكريانش را به جهاد تشويق مى نمايد، اين مطلب را ضمن دعا و نيايش باز گو مى فرمايد:

«اللهم رب... ان اظهرتنا عدونا فجنبنا البغى، و سددنا للحق، و ان اظهرتهم علينا فارزفنا الشهاده و اعصمنا من الفتنه » (193)

اى پروردگار... اگر ما را بر دشمنان غلبه دادى و پيروز نمودى ستمگرى و ظلم را از ما دور گردان، و به راه حق و درستكارى استوارمان فرما، و اگر دشمنان را بر ما مسلط كردى شهادت را روزى و نصيب ما گردان و از تباهكارى و فساد حفظ و نگاه مان دار.

بنابراين، كه پيروزى در دو سوى قضيه قابل تحقق است، كه چه با نابودى دشمن، در ظاهر پيروز شود، و چه به حسب ظاهر از دشمن شكست خورد ولى در واقع دشمن را شكست دهد، چرا يك رزمنده و جهادگر از شركت در ميدان رزم و جهاد در راه خدا واهمه و هراس به دل راه دهد؟ كه غير از پيروزى شكست مفهوم ندارد، و غير از برد، باخت راه ندارد، و غير از نفع متصور نيست.

## امدادهاى غيبى در جنگ

كسانى كه به امدادهاى غيبى اعتقاد ندارند و كمك هاى الهى را باور نمى كنند، و اين معتقدات را به باد مسخره و استهزاء مى گيرند، هميشه پيروزى و شكست را به گردن داشتن وسايل پيش رفته و مدرن جنگى، رعايت يا عدم توجه به تاكتيك هاى جنگى، كميت و كيفيت نيروى رزمنده، كارايى يا عدم لياقت و توانائى فرماندهان، نادرست بودن استراتژيك جنگى و منطقه سوق الجيشى و... مى اندازند، و پيروزى، كشتن، نابود كردن از بين بردن و از پا در آوردن دشمن را به خويش نسبت مى دهند، و قلع و قمع و تار و مار كردن ارتش و قواى دشمن را مرهون فعاليت، تلاش و زحمات خود قلم داد مى كنند و...

ولى اسلام، ضمن اينكه به وسايل و ابزار جنگى و ساير فنون و شيوه هاى مؤ ثر در رزم اهميت، احترام و ارزش قائل است و هر فرد رزمنده مسلمان را سفارش و توصيه به انجام مسووليت و رسالتش و رعايت مسائل مربوط به جنگ مى نمايد؛ پيروزى را تنها در گرو اين ابزار و تلاش بشرى ندانسته و امدادهاى غيبى را نيز سهيم مى داند، و حتى شكست را اگر در اثر كوتاهى و قصور و سهل انگارى سربازان و نيروهاى رزمنده نباشد، آن را خالى از مصلحت نمى داند.

دليل بر مدعا و شاهد بر نوشتار، علاوه بر نهج البلاغه، آيات و روايات فراوان است، كه چون در مقام بررسى و توضيح اين مسائل از نظر نهج البلاغه هستيم به جملات دل نشين و آموزنده اميرالمومنين عليه‌السلام كه اشاره به مطلب دارد، بسنده مى شود.

امام عليه‌السلام وقتى به فرزندش «محمد بن حنفيه » در جنگ جمل سفارش و تأكيد به مقاومت، صبر و رعايت تاكتيك هاى رزمى و... مى نمايد، سپس مى فرمايد:

«و اعلم ان النصر من عندالله سبحانه » (194)

و بدان نصرت و پيروزى از جانب خداى سبحان است.

و هنگامى كه حضرت لشكريانش را به جهاد تشويق و ترغيب و به جهت سستى نكوهش مى نمايد، نمونه هائى از مقاومت و پايمردى خويش و همرزمانش در ركاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بيان مى دارد، و سپس از امدادهاى غيبى و يارى حق در آن غزوات خبر مى دهد:

«و لقد كنا مع رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم... فلما راى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت و انزل علينا النصر» (195)

در ركاب پيامبر خدا بوديم... هنگامى كه خداوند راستى و اخلاص ما را ديد و پاكى را مشاهده فرمود، خوارى و ذلت را به دشمنان ما نازل كرد و نصرت و پيروزى را به ما عنايت فرمود.

در اين جمله حضرتش مى فهماند، امداد غيبى نتيجه صداقت، خلوص و زير پا نگذاشتن ضوابط انسانى و متوسل نشدن به كارهاى ناشايست و رعايت كردن اصول جنگى است.

و در جاى ديگر: وقتى كه «عمر ابن الخطاب» در دوران خلافتش براى رفتن به جنگ روميان آماده مى شد، آمد با حضرت مشورت و از ايشان نظر خواست، كه حضرت ضمن ارائه اى رهنمائى ها، وى را تشويق و از امدادهاى غيبى و كمك پاسدار دين و يارى حافظ شريعت، مطالبى فرمود:

«و قد توكل الله لاهل هذا الدين باعزاز الحوزه و ستر العوره، و الذى نصرهم و هم قليل لا ينتصرون و منعهم و هم قليل لا يمتنعون حى لا يموت» (196)

خداوند به پيروان اين دين وعده داده و بر عهده گرفته كه اسلام را سربلند، و نقاط ضعف آنها را بر طرف سازد.

آن كس كه آنان را در آن هنگام كه اندك بودند و نمى توانستند از دشمن انتقام بگيرند، يارى كرد؛ و در آن موقع كه در اثر كمى نفرات نمى توانستند از خود دفاع كنند از آنها دفاع نموده و از شكست حفظ فرمود، هموزنده است، هرگز نمى ميرد.

حضرت ضمن اينكه اشاره به امدادهاى غيبى مى نمايد، مددهاى الهى را در گذشته به يادشان مى آورد تا اين مساءله را درست بفهماند و نگرانى را رفع و دلگرمى شان را بيشتر كند.

مورد ديگرى كه امام از امدادهاى غيبى سخن به ميان مى آورند، زمانى است كه «عمر ابن الخطاب» در دوران خلافتش عازم جنگ با ايران بود، خدمت حضرت مشرف شد و در اين زمينه مشورت نمود، حضرت ضمن بيان مطالب بسيار لازم و حياتى، از يارى پروردگار نويد داد و اميدوار فرمود و گوشزد نمود كه نبايد از بسيارى لشكر كفار و كمى سپاه خود بهراسيم و نگران باشيم:

«ان هذا الامر لم يكن نصره و لا خدلانه بكثره و لا بقله، و هو دين الله الذى اظهره و جند الذى اعده و امده، حتى بلغ ما بلغ و طلع حيث ما طلع، و نحن على موعود من الله و الله منجز وعده و ناصر جنده » (197)

پيروزى و شكست اين امر (جنگ در راه خدا) بستگى به فزونى و كمى جمعيت نداشته اين دين خدا است كه آن را پيروز ساخت و سپاه اوست كه آن را آماده و يارى كرد تا به آن جا كه بايد برسد رسيد، و به هر جا كه بايد طلوع كند، طلوع نمود، از ناحيه خداوند به وعده خود جامه عمل خواهد پوشانيد، و سپاه خويش را يارى خواهد فرمود.

در فراز ديگرى از سخنانش كه سخن از امداد غيبى به زبان آورده، هنگامى است كه «طلحه» و «زبير» به سوى بصره حركت كردند و حضرت را تهديد به جنگ نمودند، كه امام مى فرمايد تا هنوز كسى مرا به جنگ تهديد نكرده و من به وعده كمك و يارى خدا ايمان دارم، از كسى بيم و هراس به دل راه نمى دهم:

«قد كنت و ما اهدد بالحرب و لا ارهب بالضرب، و انا على ما قد وعدنى ربى من النصر» (198)

من هيچگاه تهديد به جنگ نمى شدم، و هرگز كسى نمى توانست از ضرب شمشير من را به وحشت اندازد، من به همان وعده نصرتى كه پروردگارم به من باقى هستم.

وقتى امدادهاى غيبى تا اين حد در سرنوشت جنگ دخيل و اين اندازه نقش دارد، جهادگران و فدائيان راه «الله» بايد در هيچ حالى چشم از امدادهاى الهى نپوشند و زياد بودن نيرو، يا به حد كافى در اختيار داشتن ابزار جنگى، آنها را از حالت نياز به كمك الهى باز ندارد.

## خطر عوام فريبى دشمن

يكى از توطئه هاى دشمن، پس از شكست در جبهه نظامى و زمان به مخاطره يافتن موجوديت خويش. «خطر عوام فريبى» است.

هنگامى كه دشمن تمام راهها را به رويش مسدود و بسته ديد، به نيرنگ، حيله و تبليغات دروغ متوسل مى گردد كه گاهى از راه ادعاى صلح دوستى و طرفدارى آتش بس و جلوگيرى از خون ريزى پيش مى آيد، گاهى مساءله مخالفت اسلام با جنگ را يدك مى نمايد، گاهى اقدام به خريدن روحانى نمايان غير مسؤ ول مى كند و فتاواى غير اسلامى آنها را مخالف شرف و حيثيت انسانى مى زند، و گاهى موضوع پيروى از قطعنامه سازمان ملل و ميانجيگرى كشورها و تشكيل كنفرانس هاى فرسايشى را مطرح مى دارد، و از اين قبيل كارها... تا اذهان عامه مردم و جهانيان را مخدوش نمايد و بتواند به اين بهانه ها و سر و صداى مخالف واقع و خلاف حقيقت، شكست و رسوائى خود را جبران يا لااقل تحت الشعاع قرار دهد و به فراموشى سپارد.

كه تنها با هوشيارى، آگاه نمودن مردم، افشاگرى و بازگو نمودن نقشه هاى شوم شان، امكان خنثى ساختن توطئه ها و دفع خطراتى كه از اين ناحيه است، اميد مى رود.

وقتى كه خوارج نهروان موضوع حكمين در جنگ صفين را انكار نمودند، امام عليه‌السلام يادآورى مى فرمايد كه چه اندازه گفتم و اسرار نمودم كه فريب حيله و نيرنگ معاويه و عمر و عاص را نخوريد و به مبارزه و جنگ تان ادامه دهيد كه راه رسيدن به پيروزى و سعادت همين است كه نپذيرفتيد و به تقاضاى صلح و آتش بس معاويه كه با سر نيزه كردن قرآن از شما خواست، تن داديد و به اين روز افتاديد و به اين بدبختى و گرفتارى مبتلا شديد.

«الم تقولوا عند رفعهم المصاحف - حيله و غيله و مكرا و خديعه - اخواننا و اهل دعوتنا: استقالونا و استراحوا الى كتاب الله سبحانه، فالراى القبول منهم و التنفيس عنهم؟ فقلت لكم: هذا امر ظاهره ايمان، و باطنه عدوان و اوله رحمه و اخره ندامه فاقيموا على شانكم و الزموا طريقتكم و عضوا على الجهاد بنواجذ كم و لا تلتفتوا الى ناعق نعق ان اجيب اضل و ان ترك ذل » (199)

مگر آن وقت كه از روى حيله و مكر و خدعه و فريب قرآن ها را بر سر نيزه بلند كردند نگفتيد:

برادران ما هستند و اهل آئين ما؟ از ما مى خواهند كه از آنان بگذريم و راضى به حكومت كتاب خدا شده اند، پس نظر ما اين است كه حرف شان را قبول كنيم و دست از آنان برداريم، اما من به شما گفتم كه اين امر ظاهرش ‍ ايمان است و باطنش دشمنى و عدوان، آغازش رحمت است و پايانش ‍ ندامت؛ بر همين حال باقى باشيد و از راهى كه پيش گرفته ايد منحرف نشويد، و در جهاد دندان ها را روى هم فشار دهيد؛ و به هر صدائى اعتنا نكنيد؛ چه اينكه اينها صداهائى است كه اگر پاسخش گوئيد گمراه مى كند، و اگر رهايش سازيد خوار و ذليل مى گردد. يعنى به شما گفتم فريب شيطنت معاويه و لشكريانش را نخوريد، آنها چون شكست خويش را حتمى مى بينند، اظهار دوستى و يگانگى مى نمايند ولى اگر تسلط يابند، به شما ظلم و ستم خواهند نمود، و آنگاه از اين دلسوزى بر آنها پشيمان خواهيد شد، فائده و نتيجه نخواهد داشت كه قبول نكرديد.

پس وقتى ككه اين خطر اين اندازه قدرت دارد كه مى تواند با تاءثير روى انديشه افراد ساده انديش، مسير جنگ را عوض كند، وظيفه سربازان دقت و هوشيارانه با مسائل برخورد نمودن و رسالت دانشمندان دلسوز به اسلام، دولت مردان و افراد آگاه، افشاى توطئه و پرده برداشتن از روى نقشه هاى دشمنان است.

## توجه به حركات دشمن

در هر كارى به هر اندازه كه اهميت داده شود و رويش دقت، فكر و مطالعه اى بيشتر انجام پذيرد، اشتباهات و نقايص آن كمتر و از امتيازات و مزاياى زيادتر برخوردار است.

در مساءله جنگ كه يك بخش قابل ارزيابى آن، مطالعه قواى دشمن است كه هر مقدار از خصوصيات آنها اطلاع داشته باشيم و حركات و كارهايشان زير نظر ما باشيد، هنگام ضربه وارد كردن و لطمه زدن يا در وقت دفاع، موفق تر و مسلطتر خواهيم بود.

از اين رو يكى از وظايف اساسى و اصيل ما در ميدان جنگ و صحنه درگيرى اين است كه با كمال دقت و با تمام وجود، همه حركات رفت و آمد، جابجائى و نقل و انتقالات دشمن را زير نظر بگيريم تا در وقت تصميم گيرى بتوانيم از روى آگاهى و علم نقشه بريزيم.

اهميت اين مطلب از سخنان امام عليه‌السلام استنباط مى شود كه به «مالك اشتر» مى نويسد كه اگر صلح را صلاح دانستى بپذير، لكن پس از صلح حركات و كارهاى دشمن را زير نظر داشته باش، و به دشمن اطمينان و اعتماد نكن! كه مبادا به شما زيان برساند:

«و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه فان العذور بما قارب ليتغفل فخذ بالحزم و اتهم فى ذلك حسن الظن» (200)

زنهار! زنهار! سخت از دشمنت پس از بستن پيمان صلح بر حذر باش! چرا كه دشمن گاهى نزديك مى شود كه غافلگير سازد، بنابراين دور انديشى را به كار گير، و احتياط را رعايت كن؛ و در اين موارد روح خوش بينى را كنار بگذار و زير بار حسن ظن مرو.

روشن مى شود هنگامى كه در شرايط صلح بايد نسبت به دشمن اطمينان نداشت و مراقب حركاتش بود، در ميدان جنگ درگيرى حتما كنترل حركات دشمن واجب و لازم است.

## استقامت رمز پيروزى

اكثر عمل ها و كارها را اگر درست و با دقت ارزيابى كنيم و جوانب مثبت و منفى قضيه را ناديده نگيريم خواهيم ديد يا به اين نتيجه خواهيم رسيد كه خالى از ضرر و نفع، فايده و زيان نيست، كه بعضى ضررش بيشتر از نفعش، و برخى فائده اش زيادتر از زيانش است، كه انسان هاى هوشيار و دور انديش پس از مطالعه و بررسى، طرفى را انتخاب مى كنند و جانبى برمى گزينند كه ثمره و نتيجه اش چشم گير، قناعت بخش و صلاح در آن باشد.

در جنگ هم، وقتى تشخيص داده شد كه صلاح، سرنوشت و آبروى اسلام يا ميهن اسلامى به پيروزى يا شكست جنگ بستگى دارد و در موقعيتى قرار گرفت كه راه چاره اى غير از شكست وارد كردن به دشمن وجود ندارد؛ بايد به هر قيمت كه تمام شود و به هر سختى و پيشامدى كه منتهى گردد، پاسخ دشمن را در ميدان جنگ و با اسلحه داد و در همان وادى دشمن را به زانو در مى آورد و به سزايش رساند، زيرا حيثيت اسلام يا نظام اسلامى ارزشمندتر از دادن تلفات و خسارات مالى و جانى است. لذا وقتى اراده بر اين قرار گرفت كه بايد دشمن را جواب دندان شكن داد و رسوا نمود، بايد مردانه جنگيد، قاطعانه برخورد كرد و از كشتن و از بين بردن دريغ ننمود، و از كشته شدن و «شهادت » نهراسيد كه تنها راه شكست دشمن و رمز پيروزى «استقامت » است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ احزاب (خندق) سربازانش را سفارش به «استقامت» مى نمايد و خطاب به آنها مى فرمايد:

«ايها الناس اذا لقيتم العدو فاصبروا و اعملوا ان الجنه تحت ظلال السيوف» (201)

هان اى سربازان اسلام در برابر دشمن استقامت ورزيد و بدانيد كه بهشت زير سايه هاى شمشيرهائى است كه در راه حق، عدالت و آزادى كشيده شود.

و در جاى ديگر رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خير و نيكى را منحصر به شمشير كه علامت و سنبل استقامت است مى شمارد، و اسلحه را راه گشا و كليد بهشت و دوزخ مى خواند:

«الخير كله فى السيف و تحت ظل السيف و لايقيم الناس الا بالسيف و السيوف مقاليد الجنه و النار» (202)

خير همه اش در شمشير (اسلحه) است و هيچ چيز مايه نظام گيرى مردم، بدون شمشير نمى شود و شمشيرها كليدهاى بهشت و دوزخند.

امام عليه‌السلام ضمن سفارش درباره تهيه ابزار جنگى، به استقامت در ميدان رزم توصيه مى فرمايد:

«فخذوا للحرب اهبتها، و اعدوا لها عدتها، فقد شب لظاها، و علاسناها، واستشعروا الصبر، فانه ادعى الى النصر» (203)

شما آماده پيكار شويد و ساز و برگ آن را فراهم سازيد كه آتش آن زبانه كشيده و شعله هاى آن بالا گرفته است، صبر و استقامت را شعار خويش ‍ سازيد كه نصرت و پيروزى را به سوى شما فرا مى خواند.

در جاى ديگر، تأكيد به اين مطلب، امام عليه‌السلام به يارانش دستور مى دهد كه با دشمن جدى برخورد نمايند و مردانه از خود استقامت نشان دهند:

«انهم لن يزولوا عن مواقفهم دون طعن دراك، يخرج منه النسيم، ضرب يفلق الهام، و يطيح العظام و يندر السواعد و الاقدام، و حتى يرموا بالمناسر» (204)

بدانيد دشمنان شما هرگز از جاى خود بدون نيزه هاى پى در پى كه بدن شان را سوراخ كند، آنچنان كه نسيم از آن بگذرد، ضربه هائى كه سرها را بشكافد و استخوان ها را خرد كند و بازو و قدم ها را جدا سازد، تكان نمى خورند، آنها همچنان ايستادگى مى كنند تا آنگاه كه گروهها پشت سر هم آنان را تير باران كنند.

انسان وقتى جنگ را برگزيد، بايد مردانه بجنگد، مردانه تا آخرين نفس در راه عقيده و هدفش جان فشانى كند، نوشته اند:

در سقوط اندلس (اسپانيا) از دست مسلمين، همين كه «ابوعبدالله » آخرين پادشاه «بنى الاحمر» شهر را تخليه و ترك كرده و كليدش را تحويل داد، با وزيران و اميران و حرمسرا و... پس از خروج از دروازه شهر، به تپه اى كه مشرف به شهر بود رسيد، شاه معزول وقتى به شهر نگاه كرد، دور نماى شهر «غرناطه» و «قصرالحمراء» را در ميان درختان مشاهده كرد، حسرتش تجديد شد، شاه و وزيران اشك بر رخسارشان سرازير شد و هر چه خواستند از صداى گريه خوددارى كنند، نتوانستند، حتى صداى گريه حرمسرا بلند شد، مادر پادشاه معزول به فرزندش چنين گفت:

گريه كن! گريه كن! كه حق تو گريه است، كسى كه مثل مردان در ميدان جنگ شمشير در دست نگيرد بايد مثل زنان براى گريه دستمال در دست بگيرد و گريه كند. (205)

راستى كسى كه به جنگ متوسل مى گردد يا جنگ را قبول مى نمايد و بعد مهمل كارى و سستى از خود نشان مى دهد، سزاوار چنين سرنوشت است.

## گرم نگاه داشتن جبهه

موضوع جنگ مانند ساير كارها به يك سرى عوامل مربوط است كه آن عوامل نيز به هم پيوند و رابطه دارند كه اگر يكى از آنها با اشكال برخورد نمايد در بقيه نيز تاءثير مى نمايد و دچار اشكال مى شود كه حتى خطر مشكلات و پيشامدهاى ناگوار مى رود.

چنانچه مثلا: اگر تمام سربازان، لايق، مخلص و مقاوم باشند سلاح كافى، پيشرفته و خوب هم در اختيارشان باشد، ولى فرماندهان اشخاص ناتوان و ضعيف باشند، بر اثر بى لياقتى و طرح غلط آنها با شكست مواجه مى گردند، يا به عكس: فرماندهان افراد لايق، شايسته و كاردان هستند و نقشه اى بسيار عالى و جالب مى ريزند ولى ارتش بى تحرك و بى هدف مى باشند كه به خاطر سستى يا بى تحركى آنها شكست مى خورند، يا فرماندهان و سربازان انسان هاى جدى، پر تلاش، لايق و متعهدند، اما به جهت نداشتن اسلحه و مهمات لازم و به قدر ضرورت، چنانچه بايد عمل نمى توانند، يا از اين جهات در وضع خوبى هستند و نقص و كمبودى ندارند ولى در منطقه اى قرار دارند كه از نظر سوق الجيشى و موضع جنگ در وضع بسيار بدى هست كه سعى و تلاش بى نتيجه است و...

يكى از اين عوامل كه در پيروزى و سرنوشت جنگ نقش بزرگ دارد «گرم نگاه داشتن جبهه » و جلوگيرى از سرد شدن افراد رزمنده است كه اين مساءله به مثابه هر عامل مهم ديگر از اهميت برخوردار و در سرعت بخشيدن و يكسره نمودن جنگ دخيل و مؤ ثر است.

در جنگ «بدر» وقتى حمله عمومى آغاز شد، پيامبر بزرگ اسلام به عنوان فرمانده كل قوا، گاه از مقر فرماندهى مى آيد و مسلمانان و رزمندگان فداكار و ايثارگر را براى نبرد در راه خدا و حمله به دشمن تحريك و تحريص مى نمود و يكبار آمد، در ميان مسلمانان با صداى بلند فرمود:

به خدائى كه جان محمد در دست او است هر كس امروز با بردبارى نبرد كند و نبرد او براى خدا باشد، و در اين راه كشته شود خداوند او را وارد بهشت مى كند.

سخنان آن حضرت چنان تأثير مى كرد كه برخى براى اينكه زودتر شهيد شوند زره را از تن بيرون مى كردند و مشغول جنگ مى شدند، «عمير حمام » از رسول خدا پرسيد: فاطمه من تا بهشت چيست؟ فرمود: نبرد با سران كفر، وى (عمير) چند عدد خرمائى كه در دست داشت به دور ريخت و مشغول نبرد گشت.

اين عمل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضمن اينكه بيان يك سرى حقايق است، جنبه گرم نگاه داشتن جبهه نيز دارد.

امام عليه‌السلام مى فرمايد كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتى كه مى ديد جنگ داغ تر و شديدتر گرديده با فرستادن عزيزان و بستگانش در صف مقدم جبهه، مردم و سربازان را تحريك و به رسالت شان آشنا و از سستى و تنبلى باز مى داشت.

«و كان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اذا احمر الباس، و احجم الناس ‍ قدم اهل بيته فوقى بهم اصحابه حر السيوف و الاسنه » (206)

هرگاه آتش جنگ شعله مى كشيد و شدت مى گرفت، و مردم حمله مى كردند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اهل بيت خود را پيشاپيش لشكر قرار مى داد كه اصحابش از آتش شمشير و نيزه مصون بمانند.

لذا بايد ميدان جنگ را گرم نگاه داشت و عشق و علاقه اى به رزم سربازان را حفظ كرد و از خسته شدن و حاكميت ياس بر رزمندگان جلوگيرى به عمل آورد. كه مى توان اين كار را با شيوه هاى گوناگون و مختلف انجام داد:

گاه با سرزدن و ديدار مسوولين و مقامات مملكتى از جبهه ها، يا با سخنرانى و خطابه هاى حماسى، مهيج و حركت آفرين چهره ها و شخصيت هاى معروفى و محبوب مذهبى در سنگرها، گاه با تشويق، ارزش دادن و روحيه بخشيدن به سربازان از طريق، راديو، تلويزيون، مجله، روزنامه و پوستر و... به وسيله شعر، سرود و برنامه هاى حماسى ديگر، و گاه از راه ترفيع رتبه، بالا بردن درجه و امتياز قائل شدن و...

راه ديگر: روشن نمودن، بالا بردن سطح معلومات و آگاهى و آشنا ساختن رزمندگان را به رسالت و مسووليت اسلامى و انسانى شان و به خصوص ‍ بيان و بازگو كردن وظيفه يك سرباز متعهد و وظيفه شناس و دادن انگيزه و هدف.

به عبارت ديگر: نيرومندترين و شكست ناپذيرترين راه بيمه و تضمين سپاه را از حوادث و شكست اين است كه لشكر را پاى بند به مكتب و مؤ من به هدف بار آورد، تا با انگيزه بجنگد نه با فشار.

## ندادن امتياز به دشمن

يكى از امورى كه انسان در جنگ با آن مواجه و گرفتار خواهد شد

اين است كه دشمن ناحق خواستار امتياز مى شود كه هم امتيازى به دست آورد و هم بهانه اى براى عقب نشينى داشته باشد كه رزمندگان اسلام و مدافعان حق در اين گونه مواقع و در برابر اين جور خواسته ها، ظاهرا دو راه بيشتر در پيش ندارند:

1 - از نظر شرع جنگيدن چه حكم دارد؟ واجب يا حرام است؟ اگر واجب است، بايد جنگيد و امتياز و صلح به هيچ وجه معنى ندارد، اگر اشكال دارد چون اداكه جنگ به زيان اسلام و مسلمين است و در موقعيتى قرار دارد كه اگر پا فشارى و اصرار بر جنگ نمايد به گونه اى ضربه بخورد كه ديگر اثرى از وى نباشد، مانند موقعيت امام حسن مجتبى عليه‌السلام كه چاره اى جز صلح شرافتمندانه نداشت، در اين صورت پافشارى در جنگ نادرست است.

ولى بايد به شكل و گونه اى جنگ را پايان داد كه در عين خاتمه دادن به جنگ، حيثيت اسلام، و ابهت و آبروى امت اسلامى نرود و ضعيف، ناتوان و شكست خورده قلمداد نگردد و نكند با دادن امتياز، دشمن را جرى تر و به طمع اندازد.

البته تشخيص اين گونه وضعيت و شرايط در نظام اسلامى در زمان معصومين عليهم السلام با آنها و در عصر غيبت با «ولايت فقيه» است، و در جاهائى كه براى اسلامى كردن نظام، مشغول مبارزه هستند، اين رسالت بسيار مهم و خطير، به دوش عالمان با تقوا، متعهد، مسؤول، دلسوز، آشنا به مسائل سياسى و آگاه از اوضاع جهان است، كه پيدا است هر عالم و دانشمندى اين صفات در وى نيست، و به فرموده امام عليه‌السلام: «رب عالم قد قلته جهله و علمه معه لا ينفعه» (207)

بسا دانشمندى كه جهلش او را كشته در حالى كه علمش به حالش مفعى و سودى نمى دهد.

2 - اگر چه مؤ من و معتقد به امدادهاى غيبى هستيم ولى در عين حال، وضعيت و قدرت خويش و حال دشمن را در نظر بگيرد و رويش دقت و مطالعه كند كه اگر توان ادامه جنگ شكست نمى خورد و صلاح هم در ادامه است بايد بجنگند، و اگر ندارد، نه.

لذا هنگامى كه امام عليه‌السلام در موقعيتى قرار مى گيرد كه نبايد امتياز داد، در برابر خواسته و تقاضاى بى مورد و امتيازطلبى معاويه قاطعانه مى ايستد و راضى نمى شود كوچكترين امتيازى به وى بدهد:

«و اما طلبك الى الشام، فانى لم اكن لا عطيك اليوم ما منعتك امس» (208)

اما اينكه خواسته اى شام را به تو واگذارم، من چيزى را كه ديروز از تو منع كردم به تو نخواهم بخشيد (و امتياز نخواهم داد).

بى جهت نيست كه حضرت تمام گرفتارى ها و مشكلات را به جان مى پذيرد و حاضر نمى شود به معاويه امتياز دهد، زيرا امتياز مساوى با امضاء و صحه گذاشتن عملكردهاى نادرست او است، و امتياز سوژه درست جلوه دادن كارهاى ناشايستش خواهد شد.

## برخورد با غير نظامى ها، مجروحين

انگيزه بعضى كارها از شيوه عمل آن آشكار مى شود و در زمان جنگ و ميدان رزم عملى كه بيانگر انگيزه و هدف جنگ است، نحوه برخورد و رفتار با غير نظامى ها و مردم بى دفاع است.

زيرا كسانى كه براى اهداف غير انسانى مى جنگند نسبت به هيچ كس و هيچ چيز رحم و عاطفه ندارند و از هيچ جنايت دريغ و خوددارى نمى كنند و با بمباران مناطق مسكونى، خانه ها را روى مردان، زنان و كودكان خراب و هزاران انسان بى گناه را زير آوارها زنده زنده دفن مى كنند و بيمارستان را روى بيماران، مدارس را به سر دانشجويان ويران مى نمايند.

روى اين اساس يهوديان مدعى فلسطين از قول خداى ملى خويش (يهود) مى نويسند:

وقتى به شهرى وارد شديد، فراموش نكنيد كه بايد ساكنين آن را با لبه تيز تيغ به قتل رسانيد، آنها را ريشه كن نمائيد، خون شان را به هدر دهيد هرچه در آنجا يافتيد نابود كنيد، و حتى حيوانات را هم زنده نگذاريد. (209)

كه البته اين اعمال و دستورالعمل اختصاص به يهود ندارد و تنها آنها در فلسطين مرتكب نشده اند كه از مشخصات و خاصيت هاى تمام جنايت كاران است، كه: ديروز امريكا در «ژاپن» و «ويتنام »، انگليس در «ايرلند»، فرانسه در «الجزاير» و شوروى ديروز در تاجكستان، بخارى و قفقاز و... امروز در افغانستان انجام مى دهد، كه يك شاهد عينى چنين بيان داشته:

روس ها پستى و زبونى را به جائى رسانده اند كه نه تنها انسان، بلكه هر موجود زنده را كه ببينند به سويش آتش مسلسل و راكت مى گشايند، چهارپايان از قبيل گاو، گوسفند، اسب و... نيز از آتش رگبارهاى مسلسل و راكت هليكوپترها در امان نيستند، چهارپايان را با شليك مسلسل مى كشند زيرا اين چهارپايان مورد استفاده مبارزين مسلمان قرار دارند. (210)

البته مبارزين مسلمان افغانى هم بحمدالله چنان ضربات كوبنده اى بر پيكر خرس قطبى (شوروى) وارد نموده اند كه اگر اين بار از دست اين ملت بتواند جان به سلامت ببرد، ديگر براى ابد چنين هوسى نخواهد كرد، كه به فرموده امام خمينى دام ظله العالى:

افغانستان هجوم ناجوانمردانه شوروى آن قدرت اسطوره اى و ارتش ‍ قدرتمند حكومت غاصب و حزب خائن را با قدرت ايمان و اتكال به خداى بزرگ و اعتماد به خويش درهم كوبيد.

به طورى كه بايد گفت شوروى با پريشانى و پشيمانى از هجوم ظالمانه خود به سر مى برد و در حيرت است كه چگونه از افغانستان بدون آبروريزى جا خالى كند. (211)

يا اينكه ديروز «فرانسه» به ارتش خود نسبت به نحو برخورد با انقلابيون الجزائرى دستور مى داد:

مدخل و مخرج غارهائى كه جنگ جويان الجزائرى در آنها مخفى مى شوند با هيزم و مواد محرقه ديگر پر كنيد و آنها را به آتش بكشيد و اين روباهان را بسوزانيد. (212)

كه شبيه همين كار را امروز شوروى متجاوز در افغانستان انجام مى دهد.

ولى كسانى كه در راه خدا مى جنگند و براى خدا مبارزه مى نمايند و هدف و انگيزه شان از جنگ دفاع از حق، پياده كردن نظام اسلامى يا پاسدارى از آن، گسترش عدل و قسط و برچيدن ظلم و ستم و به دست آوردن حقوق از دست رفته و... مى باشند، به هيچ وجه حاضر نمى شوند بدون جهت كوچكترين ظلم و ستمى به افراد غير نظامى انجام بدهند و در صورت قدرت اجازه نمى دهند كسى به ديگران اين گونه جنايات را انجام دهند. چون از ديدگاه اميرالمؤ منين عليه‌السلام قرار دادن ظلم و بى عدالتى را «پل» براى رسيدن به پيروزى محكوم است، لذا هيچگاه مسلمانى حاضر نمى گردد به جهت پيروز شدن بر دشمن به اين رذالت ها و پستى ها تن دهد كه حضرت چنين مى فرمايد:

«ما ظفر من ظفر الا ثم به والغالب بالشر مغلوب» (213)

كسى كه با توسل به گناه پيروز شود، پيروز نيست؛ و كسى كه با ستم غلبه كند در واقع مغلوب است.

با اينكه همين جمله آموزنده امام عليه‌السلام در اين زمينه كفايت مى نمايد و مطلب را مى رساند، علاوه بر آن امام در نامه اى به لشكريانش در جنگ صفين قبل از آغاز درگيرى، مطلب را به صراحت بيان داشته و از اين اعمال مخالف شوون انسانى نهى و باز داشته:

«فاذا كانت الهزيمه باذن الله فلا تقتلوا مدبرا، و لا تصيبوا معورا، و لا تجهزوا على جريح، و لا تهيجوا النساء باذى و ان شتمن اعراضكم، و سببن امرء كم، فانهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول، ان كنا لنومر بالكف عنهن و انهن لمشركات» (214)

آنگاه كه به اذن خدا آنان را شكست داديد فراريان را نكشيد، و ناتوان ها را ضربت نزنيد و زخمى نكنيد! و مجروحان را به قتل نرسانيد و از پا در ميادريد! با اذيت و آزار زنان را به هيجان نياوريد، گرچه آنها به شما دشنام دهند و متعرض آبروى شما گردند و به سران تان بد گويى كنند و بزرگان تان را ناسزا گويند، زيرا نيروى تحمل آنها كمتر است و به همين دليل زودتر تحت تاءثير واقع مى شوند و به هيجان مى آيند (در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) به ما دستور داده شده بود كه دست از آزار آنها برداريم با اينكه مشرك بودند.

البته اگر شرايط پيش آيد كه دشمن بخواهد از افراد غير نظامى و مناطق مسكونى و... به عنوان سنگر و سپر استفاده كند و آنها را وسيله لطمه وارد كردن به لشكريان حق قرار دهد، و بدين طريق بخواهد مانع پيروزى يا سبب شكست ارتش اسلام گردند، مسوولين نظام اسلامى مى توانند در حد نياز و با احتياط كامل افراد بى گناه را از بين ببرند تا دشمن را نابود سازند.

## جنگ با مسلمين

موضوعى كه در جنگ گاهى دردسر ايجاد مى كند و براى ساده انديشان تزلزل به وجود مى آورد و قدرت تصميم گرفتن را از آنها سلب مى نمايد و حتى ممكن است در مقابل جنگ وادار به جبهه گيرى و مخالفت كند، مساءله «جنگ با مسلمان ها» است.

چون وقتى هر دو طرف درگير با شعارهاى اسلامى وارد صحنه درگيرى مى شوند و هر دو جانب دم از اطاعت و پيروى قرآن مى زنند و خويش را جان نثاران و پرچمداران اسلام مى تراشند، اينجا است كه برخى جمله «اسلام ما را به ظاهر مكلف نموده» را مطرح و سرلوحه عمل قرار مى دهند و راه بى تفاوتى به اسلام يا ميهن و جامعه، يا صلاح ندانستن شركت و همكارى در جنگ را انتخاب، يا حتى ايستادگى و مخالفت با جنگيدن را بر مى گزينند.

البته گاهى اين مساءله - شعارهاى اسلامى در دو طرف درگير - براى برخى ساده انديش ها يا خشكه مقدس ها يا تنبل ها بهانه خوبى جهت فرار و گريز از زير بار مسووليت و وسيله شانه خالى كردن از انجام مسووليت، تلاش، قبول زحمت و تحمل رنج گرديده است.

كه عامل اساسى در به وجود آمدن اين گونه انديشه و فكر ظاهرا دو چيز است:

1 - نبودن شناخت عميق از دشمن و نداشتن بينش و بصيرت لازم نسبت به عملكرد و موضع گيريهاى دشمن.

2 - نداشتن آگاهى و علم لازم «حق و باطل» زيرا هنگامى كه چهره «حق و باطل» برايش روشن و آشكار بود، اعمال و كارهاى ديگران را به آن مقايسه و تطبيق مى كند، اگر در مسير حق در حركت بود و در اين راه گام بر مى داشت تاييد و حمايت، و اگر راه باطل را مى پيمود و از صراط مستقيم منحرف شده بود از آن دورى و با آن مبارزه مى نمايند.

اين درسى است كه على عليه‌السلام مى آموزد: وقتى حارث به امام مى گويد: آيا تصور مى كنى و مى پندارى كه من اصحاب جمل را در ضلالت و گمراهى مى دانم؟

امام بعد از آنكه به او خاطر نشان ساخت: توبه سخنان باطل آنها گوش فرا داده اى و توجهى به كلام حق نكرده اى، فرمود:

«انك لم تعرف الحق فتعرف اهله و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه» (215)

تو حق را نشناختى تا كسى كه حق را اخذ نموده بشناسى و نيز باطل را هم نشناخته اى تا كسانى را كه طرفداران آن هستند بشناسى.

آنچه از اين جمله آموزنده امام به دست مى ايد اين است كه: لازم است معيار، ضابطه و ميزان قضاوت، در جهت شناخت و ارزيابى حق و باطل، «حق و باطل » را قرار داد، نه اينكه حق و باطل را از طريق شخصيت ها شناخت، كه در غير اين صورت دچار اشتباه و گرفتار ترديد خواهد شد و به بيراهه خواهد رفت.

در جمله اى كه نسبت داده مى شود به حضرت عيسى عليه‌السلام آمده:

«خذوا الحق من اهل الباطل و لا تاخذوا الباطل من اهل الحق، كونوا نقاد الكلام».

حق را بگيريد و بپذيريد اگر چه از اهل باطل، اما باطل را هرگز نگيريد و نپذيريد و لو از اهل حق خودتان صراف سخن و حق شناس باشيد.

لذا روشن مى گردد كه در جنگ ميان مسلمان ها بايست با كمال دقت و به دور از تعصب و گرايش منطقه اى، نژادى و... طرفين درگير را حق عرضه نمود و پس از تطبيق بايد موافقتش را تاييد و حمايت، مخالفش را رد و رسوى ساخت، و بدين وسيله رسالت و مسووليت خويش را انجام داد.

با توجه به اين مطالب معلوم مى شود كه چرا وقتى كه جنگ جمل كه پرچمدارانش اصحاب و همسر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند، آغاز گرديد، امام عليه‌السلام در خطبه اى اشاره فرمود كه در اين جنگ كسانى پرچم داران لشكر من خواهند شد كه داراى «بينش درست» و «آگاهى به حق » باشند:

«و قد فتح باب الحرب بينكم و بين اهل القبله، و لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و البصر و العلم بمواقع الحق » (216)

هم اكنون آتش نبرد بين شما و اهل قبله روشن گشته است. و اين پرچم را جز افراد بينا، با استقامت، و آگاه به موارد حق به دوش نمى كشند.

يعنى در اين جنگ و ستيز با مسلمان ها، كسى را يارى برافرازى و به دست گرفتن اين بيرق و پرچم و قدم گذاردن در ميدان رزم است، كه داراى بينش، استقامت و شناخت از حق باشد.

بگذريم از انگيزه حركت و قيام سران اصحاب جمل؛ چه باعث شد كه عده اى اطراف انها را گرفتند و آنها را همراهى كردند و براى آنها با على عليه‌السلام جنگيدند؟

گويا اين عده به اين جهت به راه غلط و اشتباه افتادند كه فريب ظاهر مقدس ‍ ماءبانه آنها را خوردند و حق و باطل را با معيار غير خودش سنجيدند و به جاى اينكه حركت شان را با معيار حق و باطل بسنجند، سراغ همسر رسول خدا بودن، و سابقه صحابه داشتن رفتند، و از اين قبيل....

لذا اميرالمؤ منين عليه‌السلام در مقام جنگ با اين دسته از مسلمان ها، فرياد مى كشد:

«الا و قد قطعتم قيد الاسلام، و عطلتم حدوده، و امتم احكامه، الا و قد امرنى الله بقتال اهل البغى و النكث و الفساد فى الارض: فاما النا كثون فقد قاتلت، و اما القاسطون فقد جاهدت، و اما المارقه فقد دوخت» (217)

به هوش باشيد! شما قيد و بند اسلام را قطع، حدود آن را معطل و احكام آن را به دست نابودى سپرده ايد؛ بدانيد! خداوند مرا به نبرد با سركشان، پيمان شكنان و كسانى كه فساد را بر روى زمين به راه مى اندازد فرمان داده است.

اما «ناكثين» (پيمان شكنان) من با آنها نبرد كردم، اما «قاسطين» (متجاوزان) با آنها جهاد نمودم و اما «مارقين » (خارج شوندگان از دين) آنان را بر خاك مذلت نشاندم.

## برخورد با اسراء و مردم مناطق آزاد شده

مساءله اى كه در رابطه با جنگ و جهاد مطرح كردنش خالى از فايده نيست، موضوع نحوه برخورد و رفتار با اسيران جنگى و مردم مناطق آزاد شده است، زيرا بايست با آنها به گونه اى رفتار نمود كه آنها متوجه اشتباه خود شوند و از صميم قلب از كرده هاى گذشته خود پشيمان و زير فشار وجدان خويش قرار گيرند و از زير سايه شما زندگى نمودن راضى و خوشحال باشند.

و تحقيق اين امر در گرو عمل به دستورات و سفارش پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه به مسلمين و مجاهدين صدر اسلام فرمود: «با اسراء خوشرفتارى كنيد» همانگونه كه سربازان و رزمندگان اسلام نيز چنانچه بايد، اين مسايل را رعايت مى كردند تا جائى كه براى آنهائى كه لباس ‍ نداشتند، لباس تهيه مى نمودند و در غذا، از آن غذائى و خوراكى كه خود مى خوردند به آنها مى دادند و اگر غذا دو نوع بود آنها را بر خود مقدم مى داشتند و ترجيح مى دادند و غذاى خوب تر و لذيذتر را به آنها تقديم مى داشتند.

ولى بايست به هر وسيله ممكن اعم از آموزش، كتاب، مجله، تبليغ، فيلم و... آنها را آگاه و تربيت درست نمود و با قوانين و برنامه اسلامى آشنا ساخت، تا در آينده تبليغ گران مكتب اسلام و نظام اسلامى باشند.

چنانچه جمهورى اسلامى ايران روى حدود پنجاه هزار اسير عراقى (كه تاكنون اسير شده است) كار فكرى و فرهنگى كرد و از آنها مسلمانى متعهد ساخت كه وقتى معلولين آنها را آزاد مى سازند، بعضى به كشور خود و آغوش خانواده و بستگان شان باز نمى گردد، و اسارت در پناه نظام اسلامى را بر زندگى در زير سايه رژيم ضد اسلامى و ضد انسانى بعث ترجيح مى دهد.

و برخى از اسراى معلول كه به ميهن شان بازگشته اند، نظام حاكم بر عراق به خاطر احساس خطر، آنها را اعدام نموده.

و لكن اگر چنانچه آنها از تخصص و كمال و فنون برخوردار و در امورى مقيد و ضرورى مهارت دارند، از آنها بايست نهايت استفاده را كرد و آموخت.

چنانچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم غرامت آزادى اسراء با سواد، با سواد نمودن بى سوادها را قرار داد و از سواد آنها استفاده نمود. و در اين زمان نيز اگر اسيران در زمينه اى كه نياز به آموختن آن وجود دارد، وارد مسلط شدن مجدد خودشان ناراحت و جلوگيرى كنند.

چنانچه سربازان اسلام در جنگ با روميان، در سال هاى 24 - 25 به بخشى از شهرهاى روم كه همين منطقه شامات است مسلط شدند، و در هر شهرى فرماندار مسلمان قرار دادند، وقتى اهل ذمه مسيحى از مسلمانان خوشرفتارى ديدند، در سايه مسلمان ها دشمن روميان شدند، و به عنوان چشم و گوش (شبكه اطلاعات) براى مسلمان ها كار مى كردند تا ضد انقلاب و دشمنان اسلام را كه در گوشه و كنار بودند معرفى كنند، يك وقتى خبر دادند كه رومى ها يك لشكر بسيار عظيمى را تدارك ديده اند كه حمله كنند، فرمانداران به سردار مسلمان ها «ابوعبيده جراح» گزارش دادند، «ابو عبيده» به فرمانداران دستور داد كه خراج كه از مردم گرفته ايد به آنها برگردانيد و بگوئيد چون شما كه ماليات مى داديد شرط كرديد از شما دفاع كنيم و امروز ما دفاع نمى توانيم ماليات مال خودتان، و ما از شهر خارج مى شويم و به جنگ خودمان ادامه مى دهيم، مسيحى ها گفتند خدا شما را به ما برگرداند، خدا شما را بر روميان پيروز كند، اگر روميان بودند به ما چيزى از اين اموال بر نمى گرداندند و حتى اموال ديگر هم از ما مى گرفتند. (218)

## پى نوشت ها

۱- سوره بقره، آيه ۲۱۶.

۲- سوره بقره، آيه ۲۵۱.

۳- سوره حج، آيه ۴۰.

۴- صوامع جمع صومعه (دير) در بيرون شهرها براى تاركان دنيا مى ساخته اند. بيع جمعه بيعه معبد نصارى كه كنيسه و كليسا مى گويند. صلواة جمع صلاة معبد يهود و مساجد جمعه مسجد (تفسير نمونه، ج ۱۴، ص ۱۱۶).

۵- رسول اكرم در ميدان جنگ، مقدمه.

۶- جنگ، از نخجوان، ص ۱۷.

۷- تاريخ فلسفه سياسى، دكتر بازارگاد، ج ۱، ص ۹۰.

۸- سوره احزاب، آيه ۲۲.

۹- اطلاعات، شماره ۱۷۴۷۱ - ۲۱/۹/۶۳.

۱۰- نهج البلاغه، خطبه ۲۷، فيض الاسلام، ص ۹۴.

۱۱- نهج البلاغه، نامه ۴۷، فيض الاسلام، ص ۹۷۸.

۱۲- مستدرك نهج البلاغه، ص ۱۳۲.

۱۳- وسايل الشيعه، ج ۱۱، ص ۱۵.

۱۴- نهج البلاغه نامه ۱ فيض الاسلام ص ۸۳۱.

۱۵- سوره بقره آيه ۱۹۳.

۱۶- سوره حج، آيه ۴۰.

۱۷- تفسير نمونه، ج ۱۴، ص ۱۱۹.

۱۸- نهج البلاغه، خطبه ۲۷ - فيض الاسلام، ص ۹۴.

۱۹- نهج البلاغه، خطبه ۵۵، فيض الاسلام، ص ۱۴۵.

۲۰- نهج البلاغه خطبه ۱۳۱ - فيض الاسلام، ص ۴۰۶.

۲۱- نهج البلاغه، حكمت ۲۴۴، فيض الاسلام، ص ۱۱۹۷.

۲۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ - فيض الاسلام، ص ۳۳۸.

۲۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۷ - فيض الاسلام، ص ۹۴.

۲۴- نهج البلاغه، خطبه ۳۴ - فيض الاسلامى، ۱۱۳.

۲۵- نهج البلاغه ذيل حكمت ۲۴۱ - فيض الاسلامى، ص ۱۱۹۶.

۲۶- نهج البلاغه، ذيل حكمت ۲۴۱ - فيض الاسلامى، ص ۱۱۹۶.

۲۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹، فيض الاسلام، ص ۳۳۸.

۲۸- مستدرك نهج البلاغه، ص ۶۳.

۲۹- سوره نساء آيه ۷۴.

۳۰- سوره نساء، آيه ۹۵.

۳۱- سوره توبه، آيه ۱۹.

۳۲- تفسير نمونه، ج ۷، ص ۳۲۱.

۳۳- وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۲۶.

۳۴- نهج البلاغه، حكمت ۳۶۵، فيض الاسلام، ص ۱۲۶۲.

۳۵- وسائل الشيعه، ج ۸، ص ۱۳.

۳۶- نهج البلاغه، كلام ۲۱۵ - فيض الاسلام، ص ۷۱۴.

۳۷- نهج البلاغه، خطبه ۶ - فيض الاسلام، ص ۵۹.

۳۸- نهج البلاغه، خطبه ۲۲ - فيض الاسلام، ص ۸۱.

۳۹- نهج البلاغه، خطبه ۲۴ - فيض الاسلام، ص ۸۷

۴۰- نهج البلاغه، خطبه ۳۳ - فيض الاسلام، ص ۱۱۱.

۴۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۳ - فيض الاسلام، ص ۱۲۹

۴۲- نهج البلاغه، خطبه ۵۳ - فيض الاسلام، ص ۱۴۲.

۴۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴ - فيض الاسلام، ص ۳۸۳.

۴۴- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ - فيض الاسلام، ص ۸۱۰.

۴۵- نهج البلاغه، نامه ۴ - فيض الاسلام، ص ۸۳۸.

۴۶- نهج البلاغه، وصيت ۱۲ - فيض الاسلام، ص ۸۵۶.

۴۷- نهج البلاغه، نامه اى ۳۶ - فيض الاسلام، ص ۹۴۷.

۴۸- نهج البلاغه، نامه ۵۳ - فيض الاسلام، ص ۱۰۰۳.

۴۹- ترجمه و تفسير نهج البلاغه، از استاد جعفرى، ج ۱، ص ۸۰.

۵۰- نهج البلاغه، خطبه ۳۳ فيض الاسلام، ص ۱۱۱.

۵۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۴ فيض الاسلام، ص ۱۴۳.

۵۲- نهج البلاغه، خطبه ۵۵ فيض الاسلام، ص ۱۴۴.

۵۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳ فيض الاسلامى، ص ۳۰۷.

۵۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱ فيض الاسلام، ص ۴۰۶.

۵۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳ فيض الاسلامى، ص ۱۴۲.

۵۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸ فيض الاسلامى، ص ۶۳۳.

۵۷- نهج البلاغه، خطبه ۴۳ فيض الاسلام، ص ۱۲۹.

۵۸- نهج البلاغه، خطبه ۵۳ فيض الاسلام، ص ۱۴۲.

۵۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸ فيض الاسلام، ص ۳۶۸.

۶۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴ فيض الاسلام، ص ۴۱۵.

۶۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶ فيض الاسلام، ص ۴۴۲.

۶۲- افغانستان گورستان كافران روسى، ص ۱۰.

۶۳- نهج البلاغه، نامه ۶۲ فيض الاسلام، ص ۱۰۵۰.

۶۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۱ فيض الاسلام، ص ۶۲.

۶۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۶ فيض الاسلام، ص ۹۲.

۶۶- نهج البلاغه، كلام ۲۱۱، فيض الاسلام، ص ۶۹۳.

۶۷- نهج البلاغه، نامه ۴۲، فيض الاسلام، ص ۹۶۰.

۶۸- فروغ ابديت، ص ۴۵۴.

۶۹- نهج البلاغه، نامه ۱۷، فيض الاسلام، ص ۸۶۳.

۷۰- فروغ ابديت، ص ۴۶۴.

۷۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳، فيض الاسلام، ص ۱۰۰۵.، ص ۱۰۰۶.

۷۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳، فيض الاسلام، ص ۱۰۰۵.، ص ۱۰۰۶.

۷۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴، فيض الاسلام، ص ۳۸۲.

۷۴- سوره آل عمران، آيه ۱۵۹.

۷۵- تفسير نمونه، ج ۳، ص ۱۴۵.

۷۶- نهج البلاغه، حكم ۵۱، فيض الاسلام، ص ۱۱۱۲.

۷۷- نهج البلاغه، حكم ۱۰۹، فيض الاسلام، ص ۱۱۳۹.

۷۸- نهج البلاغه، نامه ۵۰، فيض الاسلام، ص ۹۸۲.

۷۹- نهج البلاغه، وصيت ۴۷، فيض الاسلام، ص ۹۷۷.

۸۰- نهج البلاغه، نامه ۱۳، فيض الاسلام، ص ۸۷۵.

۸۱- امام و جنگ، ص ۶۵.

۸۲- از نامه امام به آقاى طاهرى خرم آبادى، ۸/ تير ماه / ۶۲.

۸۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۵، فيض الاسلام، ص ۸۹.

۸۴- ترجمه و تفسير نهج البلاغه، از آقاى جعفرى، ج ۵، ص ۱۱۸.

۸۵- نهج البلاغه، خطبه ۳۹، فيض الاسلام، ص ۱۲۳.

۸۶- نهج البلاغه، خطبه ۹۶، فيض الاسلام، ص ۲۸۵/ ۲۸۴.

۸۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰، فيض الاسلام، ص ۳۲۷.

۸۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵، فيض الاسلام، ص ۵۴۲.

۸۹- نهج البلاغه، كلام ۱۹۹، فيض الاسلام، ص ۶۶۱.

۹۰- نهج البلاغه، كلام ۲۰۳، فيض الاسلام، ص ۶۲۷.

۹۱- نهج البلاغه، خطبه كلمات قصار، ص ۲۵۳، فيض الاسلام، ص ۱۲۱۲.

۹۲- نهج البلاغه، نامه ۵۰، فيض الاسلام، ص ۹۸۲.

۹۳- نهج البلاغه، كلمات قصار، ص ۴۵، فيض الاسلام، ص ۱۱۱۰.

۹۴- جنگ رمضان، ترجمه آقاى مصطفى رهنما، ص ۸۳.

۹۵- مدرك قبل، ص ۲۶۱.

۹۶- نهج البلاغه، خطبه ۳۴، فيض الاسلام، ص ۱۱۳.

۹۷- نهج البلاغه، خطبه ۵۴، فيض الاسلام، ص ۱۴۳.

۹۸- نهج البلاغه، خطبه ۶۵، فيض الاسلام، ص ۱۵۸.

۹۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸، فيض الاسلام، ص ۳۶۹.

۱۰۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲، فيض الاسلام، ص ۳۸۰.

۱۰۱- نهج البلاغه، خطبه نامه ۳۵، فيض الاسلام، ص ۹۴۶.

۱۰۲- الحيات، ج ۱، ص ۳۹۰.

۱۰۳- جنگ رمضان، ص ۱۱۳.

۱۰۴- مدرك قبل، ص ۲۷۸.

۱۰۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۹، فيض الاسلام، ص ۱۰۲.

۱۰۶- نهج البلاغه، خطبه ۸۳، فيض الاسلام، ص ۲۰۰.

۱۰۷- امام على عليه‌السلام نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۴، ص ۳۹۹.

۱۰۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳، فيض الاسلام، ص ۳۸۱.

۱۰۹- جامع السعادات نراقى، چاپ نجف، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۰۸.

۱۱۰- جامع السعادات نراقى، چاپ نجف، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۲۰۸.

۱۱۱- مدرك قبلى.

۱۱۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۴، فيض الاسلام، ص ۱۱۳.

۱۱۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸، فيض الاسلام، ص ۳۶۹.

۱۱۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷، فيض الاسلام، ص ۳۹۲.

۱۱۵- امام و جنگ ص ۷۷.

۱۱۶- كيهان، شماره ۱۹۲۶ ۲۱/ ۱۱/ ۵۸.

۱۱۷- پيام مستضعفين، شماره ۸، ص ۲.

۱۱۸- نهج البلاغه، خطبه ۵۰، فيض الاسلام، ص ۱۳۷.

۱۱۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲، فيض الاسلام، ص ۳۴۹.

۱۲۰- سوره مومنون، آيه ۷۱.

۱۲۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲، فيض الاسلام، ص ۷۶۵.

۱۲۲- امام و جنگ، ص ۷۹.

۱۲۳- نهج البلاغه، خطبه ۳۱، فيض الاسلام، ص ۱۰۶.

۱۲۴- ترجمه و تفسير نهج البلاغه، از آقاى جعفرى، ج ۸، ص ۱۳۶.

۱۲۵- امام على عليه‌السلام از آقاى عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۳، ص ۲۶۵.

۱۲۶- نهج البلاغه، خطبه نامه، فيض الاسلام، ص ۸۴۴.

۱۲۷- نهج البلاغه، وصيت ۱۲، فيض الاسلام، ص ۸۵۶.

۱۲۸- نهج البلاغه، وصيت ۱۴، فيض الاسلام، ص ۸۵۸.

۱۲۹- نهج البلاغه، نامه ۳۴، فيض الاسلام، ص ۹۴۴.

۱۳۰- نهج البلاغه، نامه ۵۴، فيض الاسلام، ص ۱۰۳۶.

۱۳۱- نهج البلاغه، نامه ۱۰، فيض الاسلام، ص ۸۵۱.

۱۳۲- نهج البلاغه، نامه ۲۹، فيض الاسلام، ص ۹۰۴.

۱۳۳- نهج البلاغه، نامه ۶۴، فيض الاسلام، ص ۱۰۵۵.

۱۳۴- فروغ ابديت، ج ۲، ص ۴۹۴.

۱۳۵- اطلاعات، شماره ۱۷۱۴۱، ۴/۸/۶۲.

۱۳۶- سوره انفال، آيه ۶۰.

۱۳۷- سوره انفال، آيه ۶۰.

۱۳۸- تفسير نمونه، ج ۷، ص ۲۲۴.

۱۳۹- نهج البلاغه، خطبه ۲۶، فيض الاسلام، ص ۹۲.

۱۴۰- اسرار سازمان سيا ترجمه حسين لعل، ص ۲۳.

۱۴۱- اسرار انهدام اروپا، ترجمه جواد فاضل، ص ۱۰۳.

۱۴۲- جنگ اعراب و اسرائيل ناصر اسكوئى، ص ۱۳۷.

۱۴۳- اسرار سازمان سيا.

۱۴۴- فروغ ابديت، ج ۱، ص ۴۰۸.

۱۴۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸، فيض الاسلام، ص ۶۳۳.

۱۴۶- نهج البلاغه، نامه ۳۴، فيض الاسلام، ص ۹۴۴.

۱۴۷- نهج البلاغه، نامه ۴۵، فيض الاسلام، ص ۹۷۱.

۱۴۸- نهج البلاغه، نامه ۳۳، فيض الاسلام، ص ۹۴۲.

۱۴۹- نهج البلاغه، ترجمه آقايان امامى و آشتيانى، ج ۳، ص ۴۲۸.

۱۵۰- نهج البلاغه، وصيت ۱۱، فيض الاسلام، ص ۸۵۴.

۱۵۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴، فيض الاسلام، ص ۳۸۲.

۱۵۲- رسول اكرم در ميدان جنگ، ص ۶۱.

۱۵۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵، فيض الاسلام، ص ۹۷۱.

۱۵۴- جنگ رمضان ترجمه آقاى مصطفى رهنما، ص ۸۶.

۱۵۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱، فيض الاسلام، ص ۵۵۶.

۱۵۶- ترجمه نهج البلاغه، از آقايان: امامى و آشتيانى، ج ۲، ص ۵۵۰.

۱۵۷- سوره توبه، آيه ۱۴.

۱۵۸- نهج البلاغه، خطبه ۶۵، فيض الاسلام، ص ۱۵۸.

۱۵۹- نهج البلاغه، خطبه ۶۵، فيض الاسلام، ص ۱۵۸.

۱۶۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴، فيض الاسلام، ص ۳۲۸.

۱۶۱- نهج البلاغه، وصيت ۱۱، فيض الاسلام، ص ۸۵۴.

۱۶۲- نهج البلاغه، كلام ۱۶، فيض الاسلام، ص ۸۶۲.

۱۶۳- نهج البلاغه، خطبه ۶۵، فيض الاسلام، ص ۱۵۸.

۱۶۴-

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلق دونان است برادراينصفت |  | زور بر مظلوم و مظلوم وقت زور |

۱۶۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۷، فيض الاسلام، ص ۹۴.

۱۶۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴ فيض الاسلام، ص ۳۸۳.

۱۶۷- نهج البلاغه، نامه ۳۴، فيض الاسلام، ص ۹۴۴.

۱۶۸-نهج البلاغه، خطبه ۲۹، صبحى صالح، ص ۷۳.

۱۶۹-نهج البلاغه، خطبه ۵۱، فيض الاسلام، ص ۱۳۸.

۱۷۰-نهج البلاغه، خطبه ۹۶ت فيض الاسلام، ص ۲۴۸.

۱۷۱-نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶ فيض الاسلام، ص ۳۱۹.

۱۷۲-نهج البلاغه، نامه ۱۶، فيض الاسلام، ص ۸۶۲.

۱۷۳- نهج الباغه، خطبه ۱۱۷، فيض الاسلام، ص ۳۶۷.

۱۷۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰، فيض الاسلام، ص ۵۵۲.

۱۷۵- نهج البلاغه، نامه ۵۳، فيض الاسلام، ص ۱۰۰۸.

۱۷۶- صحيفه سجاديه، ترجمه جواد فاضل، دعا ۲۷، ص ۲۶۰.

۱۷۷- امام و جنگ، ص ۶۵.

۱۷۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲، فيض الاسلام، ص ۳۸۰.

۱۷۹- تحف العقول، ترجمه آقاى جنتى، ص ۱۰۹.

۱۸۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴، فيض الاسلام، ص ۳۸۲.

۱۸۱- اطلاعات، شماره ۱۷۲۲۲، تاريخ ۱۲/۱۱/۶۲.

۱۸۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۸، فيض الاسلام، ص ۱۳۵.

۱۸۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۸، فيض الاسلام، ص ۳۶۸.

۱۸۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶، فيض الاسلام، ص ۴۴۲.

۱۸۵- امام و جنگ، ص ۳۶.

۱۸۶- نهج البلاغه، وصيت ۱۶، فيض الاسلام، ص ۸۶۲.

۱۸۷- سوره انفال، آيه ۱۵ و ۱۶.

۱۸۸- نهج البلاغه، حكم ۲۰۸، فيض الاسلام، ص ۱۱۸۳.

۱۸۹- نهج البلاغه، خطبه ۵۵، فيض الاسلام، ص ۱۴۴.

۱۹۰- سوره يوسف، آيه ۸۷.

۱۹۱- نهج البلاغه، وصيت ۱۶، فيض الاسلام، ص ۸۶۲.

۱۹۲- جنگ شش روزه اعراب و اسرائيل، ص ۱۲۷.

۱۹۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰، فيض الاسلام، ص ۵۵۲.

۱۹۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۱، فيض الاسلام، ص ۶۲.

۱۹۵- نهج البلاغه، خطبه ۵۵، فيض الاسلام، ص ۱۴۴.

۱۹۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۴، فيض الاسلام، ص ۴۱۵.

۱۹۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶، فيض الاسلام، ص ۴۴۲.

۱۹۸-نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، فيض الاسلام، ص ۵۶۲.

۱۹۹-نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱، فيض الاسلام، ص ۳۷۷.

۲۰۰-نهج البلاغه، نامه ۵۳، فيض الاسلام، ص ۱۰۲۷.

۲۰۱-فروغ ابديت، ج ۲، ص ۵۴۴.

۲۰۲-وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۱۵.

۲۰۳-نهج البلاغه، خطبه ۲۶، فيض الاسلام، ص ۹۲.

۲۰۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۴، فيض الاسلام، ص ۳۸۳.

۲۰۵- مقدمه كتاب ره آوردهاى استعمار.

۲۰۶-نهج البلاغه، نامه ۹ فيض الاسلام، ص ۸۴۵.

۲۰۷-نهج البلاغه، حكم ۱۰۴، فيض الاسلام، ص ۱۱۳۵.

۲۰۸- نهج البلاغه، نامه ۱۷، فيض الاسلام، ص ۸۶۳.

۲۰۹- سرگذشت فلسطين، ترجمه آقاى هاشمى رفسنجانى، ص ۱۷.

۲۱۰- افغانستان گورستان كافران روسى، ص ۱۱۵.

۲۱۱- جمهورى اسلامى، شماره ۱۲۳۵.

۲۱۲- سرگذشت فلسطين، ص ۳۳.

۲۱۳- نهج البلاغه، حكم ۳۱۹، فيض الاسلام، ص ۱۲۴۱.

۲۱۴- نهج البلاغه، وصيت ۱۴، فيض الاسلام، ص ۸۵۸.

۲۱۵- نهج البلاغه، حكم ۲۵۴، فيض الاسلام، ص ۱۲۱۳.

۲۱۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، فيض الاسلام، ص ۵۵۹.

۲۱۷- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴، فيض الاسلام، ص ۱۸۰.

۲۱۸- آقاى خامنه اى نقل از الخراج، جمهورى اسلامى، شماره ۱۳۸۲، ۱۳/۱۲/۶۲.